

11
11/10/11
11/10/11

کتاب فیض انساب احوال کتب اشغال قدوة السالکین برة العارفين مهر معرفت
قطب فلک طریقت حق اکا حضرت ابوی حبیب الشاه صاحب تفسیر التفسیر علی حیا

ALIGAH.

طبعی گمانی نشانی کشف و وقوع لطیفه

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کے کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک مشتائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے اور اس کے ملاحظہ سے مشتاقین و ناظرین اصلی حالات کتب سے آگاہی فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے پیش ہیچ کے تین صفحے جو سادے ہیں انہیں بعض کتب تصوف اردو فارسی درج کرتے ہیں کہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور کتب موجودہ کا ذکر سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب تصوف زبان اردو	آپ حیات - اخلاق و معظمت میں نشی کا متا پر ساد -
جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی -	نشی کا متا پر ساد -
تہذیب النفوس - از سید فخر الدین حسین	کیہاے حکمت حصہ اول - بیان
باب دانش - مولفہ مولوی محمد کریم بخش	شرایف علم و ادب -
اوقات غریزی - از سید غلام حیدر خان	نجات المؤمنین - ذکر کرامات حضرت
ترجمہ عوارف المعارف - کامل دو جلد	شاہ نجات اللہ مطبوعہ مطبعہ پیشانیہ -
بین ترجمہ مولانا ابوالحسن فرید آبادی -	تہذیب الاخلاق - مولفہ مولوی نجم الحسن
ترجمہ دانش - ہوشمند کی تعلیم از	پیر امین یوسفی - اردو ترجمہ فتویٰ مولانا
مولوی محمد کریم بخش -	کاظم شعر و شعر اور حاشیہ پر اردو و بین
بستان تہذیب - جامع اخلاق و	حاصل مطلب مع فوائد تصوف کامل دو جلد
ادب مرتبہ نواب حاجی محمد عمر علی خان بہاؤ	بین تفصیل ذیل -
فیروز جنگ - مطبوعہ نظامی -	(جلد اول) ترجمہ دفتر ۱ - ۲ و ۳ -
بحر الحقیقت - اصلاح نفس میں -	(جلد دوم) ترجمہ دفتر ۴ - ۵ و ۶ -

صنایع مبین کا فضل خلائی و آسمانی

کتاب فیض انسان و الہی و کمال شہادۃ السالکین بہ العارفین سیرت
قطب ملک طریقت حق کا چہرہ لہو می جہانیش شاخص صانع اللہ سلیمان بطول حیات



نشان حقان و مقبول احلام فانی و دو صومعہ اعظمی و کمال شہادۃ السالکین
نیر زمرہ صاحب دہوی بل مدینہ منورہ زاد اللہ شرفا و تعظیما صاحب کتب و تصانیف

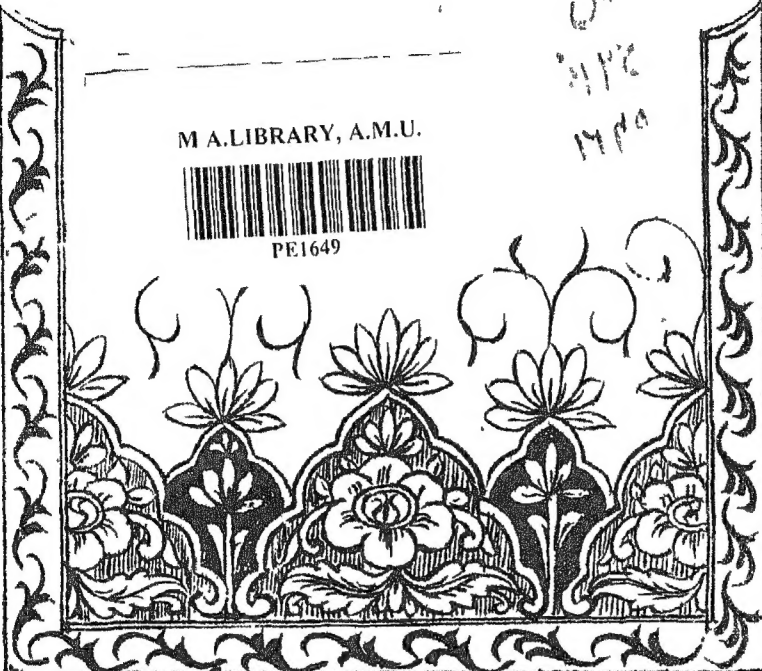
مطبع میانی شہرہ نوکلہ و کمال شہادۃ السالکین

M A. LIBRARY, A.M.U.



PE1649

۱۳
۶۳
۱۳۳۲
۱۴۳۸



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله
سيدنا محمد خاتم النبيين سيد المرسلين امام العارفين
وعلى آله واصحابه الهادي المهديين اما بعد فيقول
العبد المقتدر الى رحمة ربه القوي فرزند علي الدهلوي
که این سطرى چند است مشتمل بر احوال بركت اشتغال قدوة ارباب الكشف
والايقان زبدة اصحاب المشاهدة والعرفان مربى السالكين ادى المستفيضين
المسترشدين مولائى ومرشدى وسيله يومى وعذى حق شناس حق آگاه حضرت
جناب مولوى حبيب الله شاه صاحب ادام الله علينا ظلاله که بالتماس برادران طریقه

۹

CHIT

ثبت یافته و این کتاب که موسوم است به نیتہ البیب فی تذکرۃ الحبیب بحرب
 به پنج باب است باب اول در ذکر ابتدا سے حال حضرت ایشان و ترک وطن
 و تحول بجانب ہندوستان و کیفیت بیعت بردست مبارک مولی الموالی
 صاحب فطرت عالی شریعت پناہ حقایق آگاہ حضرت عبدالمادی معروف
 بہ آخون نامدار شاہ صاحب قدس سرہ باب دوم در بیان ملفوظات
 حضرت ایشان کہ مشہر است بر اکثر حقایق حکمت و حقایق طریقت باب سوم
 در بیان بعض کرامات و خرق عادات کہ از حضرت ایشان صدور یافته و مشاہدہ
 افتادہ و معین زیادت اعتقاد و یقین مسترشدان شدہ باب چهارم در بیان
 اعمال و عزائم معمولہ این خاندان باب پنجم در اثبات شغل بر بنیخ و رابطہ شیخ
 مقتدا امید از ناظرین این کتاب و مستفیدان ازین ابواب آنکہ ازین موارد
 سراسر فوائد حظ بردارند و راقم را محروم نگذارند و بدعی خیر و مغفرت یاد آورند
 باب اول در ذکر ابتدا سے حال حضرت ایشان و ترک وطن و تحول
 بجانب ہندوستان و کیفیت بیعت بردست مبارک مولی الموالی صاحب
 فطرت عالی شریعت پناہ حقایق آگاہ حضرت عبدالمادی آخون
 نامدار شاہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ اصل وطن شریف ایشان ملک کپہلی است
 مقام بالا کوٹ در آنجا بسری بردند و الدیاجہ ایشان حضرت محمد عبید اللہ
 شہید در آنجا فدا شد البصر شدہ بودند و برادر کلان آنحضرت در ابتدای
 حال جہت تحصیل علم از خانہ پدر رفتند تا حال از ایشان نشانے
 پدید نیست حضرت ایشان و سہ برادر خرد باقی ماندند اقارب بہ سبب

خبر و سالی آنان میدان خالی دیده دست جور و تعدی در اند کردند و ستم
و اذیت آغاز از انواع انید و تکالیف ایشان به تنگ آمده مع پدر بزرگوار
و برادران خرد سال ترک وطن کردند و از آنجا فرود آمده در کوهستان سری کوٹ
از ملک چچ هزاره سکونت اختیار کردند اتفاقاً در آن روزها افغانه سری کوٹ
را که در دست سکھان بود محاصره نموده بدست آوردند و سکھان راتہ تیغ کردند
ازین رو فوج از سکھان جنگ جو جهت انتقام خویش و استخلاص قلعہ رو
بدانجا بآوردہ افغانه تاب مقاومت ندیده فرار برقرار قرار دادند حاکم
دیگر از سکھان که در آن نواح بود بمسلما نان پیغام داد که اگر جمله در نیاجا حصار
بیایند و یک بیک سلاح با سپارند البتہ جهت استخلاص ایشان سعی کرده شود
و احدی برایشان دست دراز نکند و بر جان و مال ایشان طمع نہ نمایند
مسلمانان ساده دل سلاح از تن کشوده بایشان سپردند و ہمنہ چون زہار یا
زیر آن حصار جمع شدند حضرت ایشان نیز پدر بزرگوار خود را در آنجا نشانده
جهت کد امی حاجت بدر رفتہ بودند کہ فوج سکھان بیک ناگاہ در رسیدہ ہمہ
مسلمانان را بید ریغ تہ تیغ کشید و چند ماہ کسی خبر ایشان گرفتہ نمی توانست
حضرت ایشان بعد دو ماہ بکد امی حیلہ خویش را در آنجا رسانیدند و والد بزرگوار
را جا یکہ نشانیدہ بودند نشسته دیدند کسی از پس پشت تیغی زردہ گردن بریدہ
چند تسمہ از گلو باقی مانده بود و همچنان نشسته جان بحق تسلیم کردہ بودند
و تا این مدت در از کد امی تغیر راہ نیافتہ بود و نہایت خوشبو از جسد مبارک
ایشان می آمد چون در آن مکان کد امی سامان تہنیز و تکفین ممکن نبود

و نقل کردن هم نمی توانستند شکها آورده گرداگرد گرفتند و کل بران اناست
استوار کردند و فاتحه خوانی برگشتند هر دو برادران خرو که در قید سکهان
افتاده بودند هم سبجی حضرت ایشان خلاص شدند زان سپس در علاقه اولیائی
بمقام فتح جنگ آمده قیام پذیر شدند درین اثنای شهره علم و احوال متدو
ارباب تحقیق زبده اصحاب تدقیق هادی مراحل خدا شناسی امام منازل
حق رسی حضرت مولانا عبدالهادی عرف آخون نامدار شاه صاحب شنیده
خانه و بیگانه را خیر باد گفته بخدمت ایشان رسیدند چون آنحضرت در آن
روزها به پرده علمای ظاهر جمال باطنی خود را پوشیده می داشتند و اوقات
تشریف خود را چند بشل تحصیل علوم ظاهری صرف می کردند مولوی
احمد خان که همدیس حضرت ایشان بودند و از آن راز با خبر بودند چندان
بعرض اقدس رسانیدند که حضرت ما از احوال باطنی و کمالات روحانی جناب
خبر میداریم و میدانیم که آنجناب از افضل خلفای حضرت باباجی صاحب
رحمة الله علیه هستند پس ما را چرا ازین دولت محروم میدارید بهر ما
ازین خوان کرم نیز باید داد ما غریبان تا که همدم حریان خواهیم ماند حضرت
آخون صاحب به لیت و فعل می گذرانیدند روزی در وادی کوه با چند
طلبه علم که حضرت ایشان و مولوی احمد خان نیز از آن جماعه بودند
تشریف میداشتند که مولوی احمد خان عرض کردند که حضرت ما از توفیق بندگان عالی
بجان آمده ایم زیاده برین صبر ممکن نیست یا ما را با خذ بیعت سرفراز فرمایند
در نه شمار او هم خود را می کشیم حضرت آخون صاحب تبسم کرده فرمودند اندک باشی

بشهر بیا سید تا شمارا تعلیم کنم و بشیر فرمود از هر چه که در آن مجلس موجود بود داخل جمعیت نموده
تعلیم طریقت فرمودند مولوی احمد خان صاحب همان ساعت چون با بی بی آب بیدین
آغاز کردند و بسر حد چند رسیدند و دیدند آنچه دیدند نوبت بآن حد رسیده
که روزی در حلقه ایشان را وجد و کیفیت روداد و مثل گوی چپ چپ بستند
و بالاسی سقف مسجد افتادند و از آنجا بر حبه در صحن مکان بسیار کثرت
افروخته بودند و در آن بیفتادند و بزودی تمام تر تنور را شکسته بر آوردند همه آتش
شور افسرده شده و هیچ آسبگی بایشان نرسیده حضرت آخوند صاحب حضرت
ایشان را بسیار دوست می داشتند و همه کار و بار و نظم و نسق خویش
بایشان سپرده بودند و در ثبوت ایشان در آن در بار بدرجه رسیده بود و که براس
هم که آن عرض می کردند اجازت و مخالفت با قاریانی می فرمودند با وجود این
مقبولیت حضرت ایشان را شور و از کثرت برین خادمان می دانستند و از همه در حلقه
آخوند صاحب چیست و بالاک را با و ترمی مانند بعضی همایان را از قربت
و مقبولیت عرق حسد و حرکت آمده و غیبت لب لبشکایت می کشادند
حضرت آخوند صاحب رحمۃ اللہ علیہ از ایشان می مانند و هیچ جواب نمی دادند
و عیان می فهمیدند که گنجه ماکار کرده است روزی در آشنای مراجعت از بی
چون قریب وطن رسیدند شب و روز همه بر کافیه فرود آمدند و می گفتند و می خواندند
حضرت ایشان را دیان جاری حضرت آخوند صاحب را در جای بر بستند
و در آخر شب حضرت ایشان که از خواب چشم می گشودند و دیان بر جای خود بودند
بزودی کامتر بر بخت بادیان برآید و پس از او در وقت فترت با زبان فرمودند

کہ ماویاں رفت من در پس او میروم غرض تا سہ چہار کر وہ در ان سرا و برت
در پس او رفتند و بدست آورده سوار شدہ جانب مقام ہر دو اند چون رسیدند
ہمہ گزشتہ کہ فرود آئید فرمودند ہمہ بدن دوست و پا کے ماسرا زوہ از کار رفتہ آ
حرکت کردن نمی توانم مردان برخاستہ از اسب فرود آورند ہمہ دست و پا
از بردوت برت و ہوا شل گشتہ بود آتش افروختہ شد بگرمی آن بعد دیرے
حسن و حرکت پیدا شد و حواس بجاشد حضرت آخوند صاحب رحمۃ اللہ علیہ زبان مبارک
فرمودند کہ اسے مردان شکایت کسے می کنند کہ جان خود را ہم در کار داغ نذار
شادین وقت از بیم ہر از جاسے خود نہ جنبیدید بہینید کہ چہ کار کردہ است
ہمہ دانستند کہ خلوص ایشان تاجہ نہایت است همچنین روزے حضرت
آخوند صاحب رحمۃ اللہ علیہ فرمودند کہسے ہست کہ در دربار عالی یعنی حضرت
باباجی صاحب رحمۃ اللہ علیہ بروان زمان ہم موسم سرا کے شدہ دیدو
ہمہ حاضرین مانند بار دیگر فرمودند تا ہم کسے جواب نہادو بار سوم حضرت ایشان
پیش آمدہ عرض کردند کہ چہ ارشاد می شود خادم حاضر است ہر جا حکم شود بروم و دیگر
کسے نیز ہمراہ حضرت ایشان شدہ وقت رخصت فرمودند ہر کسے کہ پیش آید
اور انگذاریہ حضرت ایشان معنی این کلام نفہمیدند چون در دربار عالی رسیدند
و از انجا رخصت از زانی شد حضرت باباجی صاحب رحمۃ اللہ علیہ فرمودند کہ
ہر کہ پیش آید اور انگذاریہ در حیرت بودند کہ الہی معنی این کلام چیست میانہ را
شب بخواب دیدند کہ جو اسے تناور بلند بالا صبح الوجہ پیش آمد اورا تعلیم
طریقہ فرمودند ہمان دم اثر توجہ در روی چنان ظاہر شد کہ از ہوش برت

رسیدند شخصی از فرخ آباد بسوی باندہ میرفت گفت بابا بیائید و باندہ را ہم پیچید
 ہمارا امش در باندہ رسیدند حاجی بہادر خان نامی ساکن کاپلی در آنجا بود
 بکاپلی میرفت گفت اگر بابا مد کاپلی بروید بہتر باشد و حاجی مذکور د کاپلی
 رسیدہ مشرف بہ بیعت گردیدہ وقاضی کاپلی نیز داخل طریقہ شدہ فائدہ ما
 برداشت در این اثنا حضرت ایشان خود بخود پریشان خاطر سے ماندند
 و ہمیش معلوم نمی گردید و بخواب میدیدند کہ درویشان ہمراہی بگوشتہا خنیزہ
 ریزی کنند و مبتلا سے غم و الم ہستند ازین خواہا پریشانی خاطر و تشویش
 دل و بالائی شد کہ بیک ناگاہ خطے از دہلی رسید و در آن خبر رحلت
 حضرت آخونصاحب رحمۃ اللہ علیہ مندرج بود بقدر معائنہ آن نامہ از کاپلی
 بچ کردہ زود از دود خود را در تہنیاں شریف رسانیدند حال چنانکہ بود و بوضوح
 رجوع غم دالم داندوہ مفارقت حضرت آخونصاحب رحمۃ اللہ علیہ بسیار افسردہ
 ماطری بودند مگر بجز از صبر چارہ چه بود حضرت باباجی صاحب رحمۃ اللہ علیہ
 نسبت حضرت ایشان حکم فرستادہ بودند کہ ہمہ انتظام آن خانہ بدست
 ایشان باشد و می خواستند کہ صاحبزادہ میان غلام نبی فرزند حضرت
 فونصاحب را پیش خود طلبیدہ تربیت فرمایند و با دختر نیک اختر خویش
 تقدیم نکند مگر مادر صاحبزادہ درین بارہ خلاف داشتند حضرت ایشان
 درین جہت کہ اگر اطاعت یک جانب نمایند مخالف مرضی جانب دیگر خواہد بود
 بخلاف ہر یکے در حق خویش بسیار مضری دانستند بناچار ری چارہ جز
 درین ندیدند کہ خویش را از ان میان برگزینند و ترک آن دیار نمایند

۴
 تہنیاں شریف
 حضرت آخونصاحب
 رحمۃ اللہ علیہ
 بچ کردہ زود از دود خود را در تہنیاں شریف رسانیدند حال چنانکہ بود و بوضوح
 رجوع غم دالم داندوہ مفارقت حضرت آخونصاحب رحمۃ اللہ علیہ بسیار افسردہ
 ماطری بودند مگر بجز از صبر چارہ چه بود حضرت باباجی صاحب رحمۃ اللہ علیہ
 نسبت حضرت ایشان حکم فرستادہ بودند کہ ہمہ انتظام آن خانہ بدست
 ایشان باشد و می خواستند کہ صاحبزادہ میان غلام نبی فرزند حضرت
 فونصاحب را پیش خود طلبیدہ تربیت فرمایند و با دختر نیک اختر خویش
 تقدیم نکند مگر مادر صاحبزادہ درین بارہ خلاف داشتند حضرت ایشان
 درین جہت کہ اگر اطاعت یک جانب نمایند مخالف مرضی جانب دیگر خواہد بود
 بخلاف ہر یکے در حق خویش بسیار مضری دانستند بناچار ری چارہ جز
 درین ندیدند کہ خویش را از ان میان برگزینند و ترک آن دیار نمایند

تا الزام از جانی برایشان عائد نشود پس رو بپند و ستان نهادند حسب عده
 بکالپی رسیدند و این اثنا روز سه بموضع چوره که دمی است از دیهات کالپی
 یک نیم کرده مسافت مسکن مشایخ عظام و سادات کرام از اولاد حضرت سید
 محمد ترمذی خلیفه حضرت ابو العلی رضی اللہ عنہ در آن زمان حضرت سید
 نور محمد صاحب زینت بخش سجاده آن خانواده بوده اند جهت ملاقات آنجناب
 تشریف بردند جناب شاه صاحب رحمۃ اللہ علیہ دضری داشتند عابد زاهد صالح
 و خواجه بودند که آن عقیقه را با کسیکه او نیز صالح خدا رسیده و در ویش کامل
 کمال صاحب درجات عالی باشد عقدینا کحت بر بندند پس حضرت ایشان را دید
 بشناختند و چنانکه می خواستند بهتر از آن یافتند و فوراً بخانه رفته با بلندی جلیله
 خویش بشارت دادند که خدا متعالی مردی را بصفته که میخواستم فرستاده
 مقدش را نعمت غیر مترقبه و از انعامات باری فهمیده او را از دست نباید داد
 والدۀ ماجده دختر اول خود را بر در انکار زد و ندو گفتند که چه افتاده که
 دختر را بغریب الوطن بے خانانی بسیار یم جناب شاه صاحب فرمودند آچنین
 کس اگر از دست رفت باز میسر نخواهد شد و پشیمانی سود نخواهد داد و غرض
 بعد رضامندی بحضرت ایشان اظهار این مدعا نمودند حضرت ایشان
 فرمودند که ما بیک جانی نشینیم اجابت این امر کردن نمی توانیم غرض بعد
 قیل و قال بسیار جناب شاه صاحب فرمودند که من سیه هستم و رقیامت
 دامن شما خواهم گرفت و خواهم گفت که التماس ما را قبول نکردند پیش رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چه جواب خواهید داد حضرت ایشان نظر بر بزرگی

و سیاحت ایشان کرده زیاده انکار مناسب ندیدند و قبول کردند بعد ملاحت در انجا
 رحل اقامت انداختند و مدت ما در انجا قیام نمودند چون بزرگان آنخاندان
 برادر البقا شتافتند بسبب تخالف بعض اعزّه از انجا برداشته خاطر شده
 مع عیال و اطفال اراده مراجعت وطن شریف کردند و درین اثنا به اتروکی
 ضلع علیگنجه جهت ملاقات بعض مریدان حضرت عبدالصمد خان عون دست خان
 صاحب مرحوم که سیکه از برادران طریق حضرت ایشان بوده اند تشریف بردند
 و مریدان حضرت خان صاحب دیده بودند و میدانستند که جناب خان صاحب
 مرحوم حضرت ایشان را تعظیم و تکریم و اعتقاد مثل مرشد خود میدانستند و ازین
 روز وجه و دختران و بعض فرزندان حضرت خان صاحب رحمته الله علیه
 همه مرید حضرت ایشان بوده اند بشنیدن عزم مراجعت بوطن بتیاب شده
 التماس سکونت اتروکی کردند و درین باب الحاج و اصرا را با نهایت رسانیدند
 بناچار سی قبول افتاد و در انجا سکونت اختیار فرمودند حال امیر محمد اسمعیل صاحب
 که فرزند کلان حضرت ایشان اند و دیگر یواحق در آنجا قیام دارند از مریدان
 کسی اگر باشتیاق تمام با سستی القلب تشریف می برند و با فاد و فاضله
 نوازش می فرمایند و با وجود کبر سن و ضعف قدی درین آدان که است
 بحری است و عمر شریف ایشان بیک صد و شانزده رسیده خود را از ایصال
 فیوض و تربیت طالبان معذور نمی دارند چنانچه در آره و چهره ضلع سارک
 چند بار تشریف برده اند و چند صد کس درین دو شهر شرف بیعت حاصل نموده
 و بر رجه اتناست رسیده با اشتغال حضرات نقشبندیه مجبور به اشتغال دارند

باب دوم در بیان ملفوظات حضرت ایشان که مشعر است بر اکثر
 وقایق حکمت و حقایق طریقت چون راقم بدولت پای بوس مشرف شد و
 التماس بیعت نمود و فرمودند که برای خدمت حاضرماندک باشد بعد دو سه روز باز
 التماس نمودم باز همان جواب بود و دو روز بعد العصر همراه گرفته بصبحه بردند و زیر
 درختی باین طور بیعت گرفتند که اول کلمه طیب با بسم الله سه بار و شهادت
 سه بار و توحید سه بار و ایمان مفصل و مجمل یک یک بار و توبه از جمیع گناهان سه بار
 و بعد از آن کلمه طیب یکبار تلقین فرمودند و بعد از آن سه بار فرمودند که جهت ذکر
 نام خدا اجازت دادم چنانکه ما را از پیران نقشبندی رسیده است قبول کن
 من قبول کروم بعد مقام دل نشان دادند و فرمودند که چشم و زبان را
 بند کن و جانب قلب متوجه شود و رخ را بسینه چسبانده بوسیله نفس الله الله
 را در دل خیال کن و بعد از یک ساعت توجه داد و بعد از آن جهت تنبیه الحمد لله
 با و از خوانده دعا کرد و الله الله از قضا حجت و حجت من یقرها حجتا الیک
 و فرمودند که روزانه بعد العصر و بعد الفجر همین طور مراقبه باید کرد و بهتر آنست
 که بعد العصر تا غروب آفتاب باین نشست و بعد الفجر تا طلوع آفتاب اگر چندین
 فراغ دست ندهد هر قدر که تواند ویر کنند و اگر بسبب از اسباب شستن نتوانند
 بقدر چهار رکعت هم بنشینند و ترک ندهند و مراقبه بعد نصف شب اثری تمام دارد
 و نفع بسیار میدهد و هر وقت متوجه قلب بوده از ذکر غافل نباید بود تا چند روز
 در خدمت ماندم و روزانه درین راه چیزهای شادومی فرمودند از آن جمله آنست
 که فرمودند که درین خاندان تمامی هست و محنت مصروف بر طیفه قلب باید کرد

چون قلب جاری شود همه لطائف جاری شوند لطایف همگی شش است
اول آن قلب است و مقام آن دوازدهم است زیر پستان چپ مائل بسیار است
در اصل وضع صورتی است و قاعده او جانب بالا و راست جانب زیر واقع شده
گرد و زرد راس را جانب بالا خیال باید کرد و نور او مثل آفتاب سفید مائل
بزروی است و دوم آن لطیفه روح است و مقام آن دوازدهم است زیر پستان
مائل بجانب یمن است و نور او مثل آفتاب سفید است و سوم لطیفه سراسر است
و نور آن سبز است و مقام آن در وسط هر دو لطیفه میانه صدر و قریب
بفم معده واقع شده چهارم لطیفه خفی است و نور او سفید مائل بکعبه رسته
و مقام آن میانه روح و سراسر است پنجم لطیفه اخفی است و نور او سیاه است
و مقام آن میانه قلب و سراسر است ششم لطیفه نفس است و نور او زرد است
و مقام آن دوازدهم بالا سینه است و یکم لطیفه نور است
که مقام آن در پیشانی است و نور او مثل ستاره است که اکثر کسان را بعض
اوقات ظاهری شود و فائده در مقامات لطائف و ألوان انوار آنها اختلاف است
بعض حضرات لطیفه اخفی را در دماغ و نفس را در پیشانی و بعض اخفی را
در وسط سینه ملاحظه می فرمایند و بعضی نور لطیفه قلب را سرخ می فرمایند
شاید این تغایر ألوان باعتبار اختلاف طبایع باشد لطایف سه مشهوره
همین است و هفتم لطیفه قالب است که از عناصر اربعه خاک و آب و باد
و آتش ترکیب یافته امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه
در مکتوبه بیکه شیخ عبده الحق محدث دهلوی رحمه الله علیه تحریر فرموده اند

بسوی همین لطائف سبعة اشاره نموده اند که راهی که ما در صدد قطع آنیم یکی
هفت قدم است پس باین تفصیل لطائف عشره خواهد بود پنج از عالم امر است
پنج لطائف که نفس و خاک و آب و باد و آتش است از عالم خلق است و لطیفه
نائب زیر قدم حضرت آدم علیه السلام است و لطیفه روح زیر قدم حضرت نوح
و ابراهیم علیهما السلام و لطیفه سر زیر قدم حضرت موسی علیه السلام و لطیفه
خفی زیر قدم حضرت عیسی علیه السلام و لطیفه اخفی زیر قدم حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم و از انجمله آنست که همت عالی باید داشت و هر چه بیند
از انوار و هر چه در حق شود از مواجید بآن فریفته نشوند که مطلوب خداست
و طالب وجد و حال و انوار طالب غیر خداست رباعی

هر کشف بران چهره نقاب بے دگر است	هر موج درین بحر سراسب بے دگر است
بر رفح حجاب خویش مغرور مشو	کین رفح حجاب هم حجاب بے دگر است

همیشه از خدا یتیمائی جل شانہ طلب محبت او باید کرد و از عبادت و انوکار
طمع و یکره بجز محبت خدا یتیمائی و رضای او نباید داشت و ذکر و مراقبه و غیره
هر چه درین راه کنند برای مرضی و خوشنودی و امتثال امر حضرت حق بایکدی
و بایدانانیشید که فائده ذکر بهتر و برتر ازین چه خواهد بود که خدا یتیمائی ذکر را که میکند
و فضائل ذکر و قرآن و حدیث بسیار است از ان جمله این آیت شریفه است
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا
ترجمه ای ایمانداران خدا را بسیار یاد کنید و تسبیح او صبح و شام بگوئید و راو
از ذکر کثیر و اوست و دوام ذکر بدلی باشد بزبان ممکن نیست و یا بنده کثیر

اشاره بحجت حق است و مقرر است که من احب شیئا اکثر ذکره زیرا که دوست نگذارم که زبان از ذکر دوست و دل از فکر او خالی ماند

در هیچ مکان نیم ز فکرش خالی	در هیچ زمان نیم ز ذکرش غافل
-----------------------------	-----------------------------

و نیز قال کریم الله کثیرا و الذکر اکثر اذ اعد الله لهم مغفرة و اجرا عظیما ترجمه و مردان بسیار ذکر کننده خدا را و زنان یا دکنندگان آماده کرده است برای ایشان از انانیت و ذکر آمرزش گناهان و اجر عظیم پس و ذکر کثیر و عده آمرزش است و اجر عظیم که مقدار آن مفوض بعلم الهی است پس عظمت ذکر را از اینجا قیاس باید کرد و نیز و اذکر و الله کثیرا و الذکر اکثر ثقیلون ترجمه و ذکر خدا بسیار کنید شاید که رستگار شوید پس معلوم شد که ذکر کثیر موجب صلاح و فلاح داری است رباعی

از ذکر خدا مباش یکدم غافل	که ذکر بود خیر و دوا عالم حاصل
ذکر است که اهل شوق را در همه وقت	آسایش جان باشد و آرایش دل

و نیز الاکبیر که الله نظم من القلوب ترجمه بدانید که قلوب مومنان بذكر خدا آرام می یابند از اینجا معلوم شد که برای آسایش دل مومنان غیر از خدا چیز دیگر نیست و نیز حق تعالی می فرماید یا جال لا تلهمهم تجارة ولا بیع عن ذکری الله سبحان و مصلیان که مذکور شدند ایشان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود مشغول نمی سازد و باز نمی دارد ایشان را خرید و فروخت از یاد خدا تیماعی زیرا که ظاهر ایشان باطل است و باطن ایشان در شهود و با صفات حق و درین آیه شریفه اشارت بهین مقام است رباعی

سر رشته دولت اسے برادر بخت آمد	دین عمر گراسے نجسارت گذار
دایم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ حال	مے دار نہفتہ چشم دول جانب یار

و نیز کاذب گوئی اذکرکم و اشکس وانی فلا تکفرونی ترجمہ پس یاد کنید مرا یا گوئیم
شمارا و شکر گذارید مرا و کفران نکنید ابن عیینہ گفتہ کہ در خبر است کہ حق تعالی فرمود
کہ من بندگان خود را چیز دادہ ام کہ اگر جبریل و میکائیل را دادہ ام
ہر آئینہ نعمت بزرگ برایشان تمام کردہ پس فضیلت ازین چه خواہد بود
کہ مالک الملک بندگان خود را کمال کرم یاد کند و از ابو بکر واسطی رحمۃ اللہ علیہ
کہ کمال ذکر نسیان ذکر است و قیام بذکر رباعی

جز یاد تو ام از دل ناشاد و برفت	وز سینه ہواے گل و شمشاد و برفت
مستغرق ذکر تو چہ نام کہ و گر	در ذکر تو ام ذکر تو از یاد و برفت

و نیز بید گوئی اللہ قیاماً و قعقداً و علی الجنۃ ترجمہ پس یاد مکنند
خدا را در حالت قیام و در حالت نشستن و بر پہلو ہاے خود یعنی در ہمہ
حال و ہمہ جا و ہر زمان و نیز اذکر اسم ربک و تبتل الکیہ تبتیلاً ترجمہ
و یاد کن نام پروردگار خود را و بریدہ شو بسوے او بریدنی یعنی از ہمہ تعلق جہی
و علمی قطع کردہ بسوے او متوجہ شو و نفس و دل خود را از لذتہ ماسوی افتد
بحمد و ساز و ہمگی رو بدو آرس

دل در و بند و ز غیرش بگل	ہر چہ جزا دست بدر کن از دل
و نیز اذکر اسم ربک بکرمۃ و احصیلاً ترجمہ یاد کن نام پروردگار خود را صبح و شام یعنی پیوستہ بذكر او مشغول باش	

فصل در اجابت که در فضیلت ذکر و اکرین ناطق است عن
 ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سبق المؤمنون قالوا وما المؤمنون
 يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الذين ايسرؤن الله كثيرا
 والذ اكرات رواه مسلم ترجمه گفت ابی هریره رضی اللہ عنہ
 کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سابقین شدہ مفردان صحابہ پر سید
 یا رسول اللہ مفردان کیستند فرمود مروان و زمان ذکر کنندہ یعنی در راہ از
 سبقت کنندگان چہ می پرسید و حقیقت سبقت کنندگان آنان ہستند کہ
 از اسوس اللہ قطع کردہ بسوی حق بکلیت خود متوجہ شوند و دوسمے از یاد
 او غافل نیستند و از اجلہ این است عن ابی هريرة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول الله تعالى انا عند ظن عبدي بي وانا معه
 اذا ذكرني فان ذكرني في نفسي ذكرته في نفسي وان ذكرني في ملأ
 ذكرته في ملأ خير منهم ترجمه گفت ابی هریره رضی اللہ عنہ کہ فرمود
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ خدایتعالی می فرماید کہ من نزد گمان بندہ خودم
 کہ با من دار و در گاہ مرا یادی کند من با او ہستم اگر او مرا در دل خود یاد میکند من نیز او را
 پوشیدہ یاد میکنم و اگر مرا در جماعت یاد می کند من نیز او را و جماعت بہتر از ایشان
 یاد میکنند یعنی در فرشتگان متہین و عن ابی هريرة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لا يقعد قوم يذكرون الله الا حققتهم الملائكة وغشيتهم
 الرحمة ونزلت عليهم المسكينة وذكرهم الله فيمن عنده رواه مسلم
 فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جماعت ذکرین نمے نشیند مگر ملائکہ

آنرا می پسند و رحمت الهی بر ایشان می تند و خدا تعالی ایشانرا یاد می کند
 نزو و مقربین ملائکہ فائده چار چیز جماعه ذاکران راه حاصل می شود محفوظ
 ملائکہ و غشیان الرحمة و نزول سکینه و ذکر کردن خدا تعالی ایشان را نزو و ملائکہ
 مقربین و سکینه جمعیت خاطر است که بسبب آن خواہش لذات دنیا
 و ماسوی الله از دل بدر رود و حضور حضرت حق نصیب شود و عَنْ
 ابی الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا أنبئکم بخیر اعمالکم
 و لا تهاکما عندہ ملیکم و لا تقصھا فی مذابحکم و خیر لکم من اتفاق الذہب
 و الورد و خیر لکم من أن تلقوا عدوکم فتضربوا أعناقهم و یضربوا
 أعناقکم قالوا بلی قال ذکر الله و قاء مالک و أحمد و الترمذی فرمود رسول الله
 صلی الله علیه وسلم آیا خبر دار کنم شمارا بہ بہترین اعمال شما و پاکیزہ ترین آن نزد
 پادشاہ شما و بلندترین آن در درجات شما و بہتر است براس شما از خرچ کردن
 زر و سیمہ عرض کردند صحابہ ہا یا رسول الله بفرمایید فرمود آن ذکر خدا است
 فائده یس ذکر نزد خدا تعالی بہترین اعمال است خواہ اتفاق زر و سیمہ باشد
 خواہ جامہ باشد و نیز از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما در حدیث آمده ماس من
 شیء عرجی من عذاب اللہ من ذکر اللہ یعنی هیچ چیز از عذاب خدا نجات دہندہ
 تر از ذکر خدا نیست احادیث و فضائل ذکر بسیار است برین احادیث کہ بیان
 الکفایہ رود و اکثر آیات و احادیث در مذمت غافلین واقع شدہ است آنرا ہم
 یاد باید داشت و بناہ از خدا باید جست تا زین شمار کردہ نشود و از انجملہ آنست و من
 یس عن ذکر الرحمن یفیض لہ شیطانا فھولہ فترین و ہر کہ چشم می بندد یعنی

اعمال

اعراض کند از ذکر خدا بر گماریم بر شیطان را پس آن دیو را در آتشین و دمنساز
و مصاحب بود در دنیا و پیوسته بوسه و اغوا و اشتغال نماید چنانچه
بعض بزرگان بحشم سروریده اند

در یخ و در و کر با نفس یقین شده ایم	وزیرین معامله با دیو همنشین شده ایم
بیارگاه فلک بوده ایم رشک ملک	از جور نفس جفا پیشه زمین شده ایم

و از آنجمله است قَوْلُكَ لَقَدْ سَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي ضُلَالٍ مُّبِينٍ
پس شدت عذاب مر سخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض کننده است
از یاد کردن خدای عز و جل اول گروه غافل و سنگ دلان دیگر ای ظاهران
و از آنجمله است فَأَعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا كَمَا تَكْفُرُونَ الْاِنْجِيلُ الدُّنْيَا
پس رو برگردان از آن کس که روی می گردانند از ذکر ما و نمی خواهند بعمل خود مگر
زندگانی دنیا را پس بسیار خوف است غافلان را از ذکر حق و اعراض کننده گان
را که اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان اعراض نماید کیست که
بسوی ایشان توجه فرماید و از آنجمله است لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ
فَأَكْثَرَهُمْ دُفَعًا ثُمَّ أُولَئِكَ لَهُمُ الْعَذَابُ عَنِ الْمُبَاشِرِينَ كَمَا نَسُوا اللَّهَ
خدا را فراموش کرده اند پس خدا تیعالی فراموش گردانید بر ایشان نفسهای
ایشان را تا برای نجات نفوس خود فکر نمی کنند و در توفیق بشومی بخت
ایشان بسته شده و از آنجمله است تَوَلَّى الشَّيْطَانُ فَانْسَهُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ
غلبه کرد و مستول شد بر ایشان شیطان و فراموش گردانید ایشان را ذکر
خدا یعنی بوسه و معاصی انداخت تا از ذکر قلبی و لسانی همه بازمانده و از آنجمله است

ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا اتبع هواه فاعيا كما كن بر گفته کسی
که غافل کردیم دل او را از ذکر خود و پیروی کرده است از روی و نفس خود را و دست
کار او ضایع و موجب حسرت و ندامت و آحاد و پیشا کرده دست غافلین واقع شده است
از انجمله این است عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
سَلَّمَ مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ مَثَلُ مَنْ فِي عِلْبِهِ
فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم مثل کسی که یاد میکند و مثل کسی که
یاد نمی کند مثل زنده و مرده است یعنی ذاکر خدا تعالی مثل زنده که از حیات خود بهره
حاصل می نماید و غافل مثل میت و مرده است که جلب منفعت و دفع ضرر از خود نمی تواند کرد

مردگی جمل و زنده گری دین است

و از انجمله این است و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الشَّيْطَانُ جَائِعٌ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهَ خَشِيَ وَ إِذَا غَفَلَ
وَسَّسَ وَ هَذَا الْبُخَارِيُّ تَعْلِيفًا فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
شیطان بر دل نبی آدم نشسته است هر گاه خدا را یاد میکند منقبض میگردد
و باز میگردد و هر گاه غافل میشود و وسوسه می اندازد از نیاید اگر دید که شیطان
بر ذاکرین دست نمی یابد و بر غافلین تصرف می نماید و از انجمله است
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من قوم یقومون من
مجلس لا یذکرون الله فیہ الا قاموا عن مثل حقیقة حماد و کان علیهم حسرة
فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر قومی از مجلسی که در آن ذکر خدا نبود
بر خیزند گو یا که از حقیقه خرم خیزند یعنی در مجلسی که در آن ذکر خدا نبود مثل حقیقه خرم

وکیله از ان می برآید که یا که مردار خورده می آید عاذاً بالله منه و از ان جمله است
وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا جَلَسَ
قَوْمٌ مُجْلِسًا لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ فِيهِ وَلَمْ يُصَلُّوا عَلَى نَبِيِّهِمْ إِلَّا كَانَتْ
عَلَيْهِمْ تَرَةً فَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُمْ وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُمْ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که ای قوم نه نشست و مجلسی که در آن
ذکر خدا نکرده و درود بر رسول خود نفرستادند و نخواستند که بر او در آن نشستن در آن
مجلس بر ایشان نقصان آخرت پس اگر خدا خواهد عذاب کند و اگر خواهد بخشند
روزی تذکره آمد که بعض کسان سلب نسبت مینمایند فرمودند این کار نهایت
قبیح است بعض کسان از تنگ نظری مرتکب این فعل می شوند اگر چنین
کس اتفاق افتد او تصرف کند باید که برنخ روبروی او کنند تصرف او هرگز کار
نخواهد گرفت را قمر را باری همین اتفاق افتاد بموجب فرموده برنخ را بسوی
او متوجه ساختم تصرف کننده هر چند حملها کرد کارگر نیفتاد و آخرت ایشان شده
از حرکت خویش ندامت کشید و بار دیگر گرد این کار نگردید روزی سخن در حضر
و بسط افتاد فرمودند مبتدیان را اکثر قبض رومی دهد و در آن حالت انوار تجلیات
منده می شود و ذوق و شوق بالکل می رود و دل در ذکر و مراقبه لذت نمی یابد
و ازین کار خاطر منقبض میشود این امتحان نیست از جانب حق تعالی که منده
تو که محض برای حق میکند یا برای حصول لذت و احوال باید که درین حالت
محنت را دو چن سه چند کنند و هیچ پروای قبض ندارند و بداند که مقصود ذکر است
نه وجد و حال و انوار ذکر است که مرضی مولی است و انوار و غیره بر اے

خرسندی و اگر است و خرسندی حق را بر خرسندی خویش اختیار نماید
 انشاء الله تعالی بزویدی کشود و روناید و بسط حال شود و باقبض نشود
 اگر طالب را اعتقاد و یقین باشد خاطر او گاهی از قبض و استتار افسرد و نخواهد
 و ذکر و مراقبه را مثل ناز و روزنه مفید نشود آخرت شمرده نخواهد گذشت و کسیکه
 بطبع وجد و حال و انوار و ادوان خواهد کرد چون آن وابسته وقت معین است
 پیش از وقت شدن نتواند از محنت ستوه آمده فائده ندیده خواهد گذشت
 و خسرا نماید و الاخره خواهد شد و خوب بدانند که دنیا دار العمل است و دار الجزا آخرت
 است جزای عمل درین دار طبع ندارد بعمل مشغول باشند روزی فرمودند که تجلیات
 را محصور در انوار نباید داشت تجلیات گاهی بصورت کوه و سبزه و باغ و انهار
 و بحر و قباب و مکانات مرتفعه و حیوانات و نسا و رجال نهایت حسین که دنیا
 مثل آن دیده نمی شود بنظری آید و تجلیات گاه رحمانی باشد گاه شیطانی
 تجلی شیطانی از جانب بسیار بصورت آتش می آید و بر سر او دومی باشد
 و ذوق و شوق از آن کم می شود و این کلیه در هر جا ملحوظ باید داشت که اگر
 از ذوق و ظهور و واقعه ذوق و شوق زیاده شود و دل خوش گردد رحمانی است
 و اگر کم شود یا مفقود گردد شیطانی روزی بعضی کسان از بسیاری دسوسه
 شکایت کردند فرمودند وقت شروع مراقبه هر سه کلمه خواند بر قلب دم باید کرد
 و در میان مراقبه اگر رود به جس نفس باید کرد و لا حول باید خواند و جانب بسیار
 سه بار تفت کنند اگر ازین هم نروان آن از نفس است بر خاسته چند قدم گوش کنند
 انشاء الله تعالی و دفع خواهد شد روزی از معنی این شعر

<p>هر آن کو غافل از حق یک زمان است</p>	<p>و در آن دم کافر است اما نه آن است</p>
<p>پرسیده شد که چیست زیرا که از عدم ذکر کفر شرعی لازم نمی آید فرمودند که نیاید از کفر مقابل شکر است و در حقیقت این بیت مضمون این آیه شریفه است فَادْكُرْ فِیْ آذُنِ كُوْهِ اَشْكُوْا وَاِیَّیْ وَ لَا تَكْفُرُوْا بیان آن این است که نعمتها و عطایای حضرت حق جل و علیه در هر آن و در هر نفس بر سبیل تجرد و نصیب بنده می شود چون بنده هر آن در ذکر آن منعم حقیقی مشغول باشد شکر آن فی الجمله کرده باشد و هر آنکه غافل باشد شکر آن فوت شود و باز تذکر آن از قسم محال است زیرا که دیگر وقت ادای شکر دیگر نعمتهاست پس در وقت غفلت کفر آن نعمت حضرت حق جل و علی کرده باشد لاجرا کافر نعمت خواهد بود و روزی مولوی محمد حنیف مرحوم عرض نمودند که معانی این کلام الْعُلَمَاءُ حِجَابُ الْاَكْبَرِ چیست در فهم نمی آید که قرآن و حدیث و عقائد و فقه و تفسیر و غیره حجاب حق بوده باشد فرمودند که علم با حق است یا باطل اگر حق است و تحصیل آن نیز خالص برای حق است از باطل حجاب خواهد بود و اگر باطل است یا تحصیل آن برای حق نباشد برای ریاء و مجادله و غرور و تشکیک باشد حجاب از حق خواهد بود و مضمون یُضِلُّ بِهِ كَثِیْرًا وَاِیَّیْ به كَثِیْرًا ظهور خواهد نمود و روزی فرمودند که چون لطیفش شایع حال طالب میگردد و انوار و اسرار چون ابر در برابر دل سالک می زیند و در آن اوقات طالب میخواهد که با کسی سخن گوید و صحبت کند چنانکه نزدیکی در همین معنی فرمودند است</p>	<p>سبزه زبان یا برین راز نهان میگوید من چه گویم پس از بره کلام زبان بگویم</p>

سخت سودای غمش بچودن بود این یمن | سوی دریا چہ روم سود و نیاں را چہ گنم
 روزی شخصی از حاضران پرسید کہ حضرت در تقلید و عدم تقلید چہ می فرمایند
 فرمودند ہر کہ مجتہد نیست تقلید اورا ضروری است حق تعالی فرمودہ است
 فَادْخُلِیْ فِيْ عِبَادِیْ وَادْخُلِیْ جَنَّتیْ وِ رَآئِیْ وِ رِبْدِیْ کَانَ خَاصًّا
 وِ شَآئِئِیْ مِنْ وِ رَآئِیْ وِ رَجَبِیْ مِنْ فَاوْئِدِیْ بَنَدِیْ کَانَ خَاصًّا شَآئِئِیْ بَعْدَ اِزِیْ
 انبیاء علیہم السلام و قسم انداول آنانکہ ملکہ استنباط مسائل دینیہ از قرآن
 و حدیث بعد متبع پیدا کردہ اند و بگویناںیکہ این رتبہ ندارند پس ایشان را تقلید
 ضروری اذ فتا و تالایق دخول زمرۃ عباد شایستہ شدہ منقاد و دخول جنت فتور
 روزی فرمودند در ذکر اسم ذات حرارت و جذب و محبت و عیش زیادہ میشود و از جذب و محبت
 علی سلوک آسانی میشود کہ از کثرت محنت و ریاضات شاقہ آنچنان بر وی نمی خود
 روزی یکی از مریدان عرض نمود کہ یکی از مشایخ دیرین شہر حیدرہ شریف
 آورده بودند و بر اکثر کسان القای نسبت می کردند و بدعوی می گفتند کہ
 ہر کہ خواہد پیش ما بیاید ہندوی بیش ایشان آیدہ استدعاے توجہ نمود
 شاہ صاحب اورا پیش خود نشاندہ توجہ نمودند و ہر بیج کار نکرد و خود بر پشت
 او فتادند حضرت صاحب فرمودند کہ این دعویہا و توجہ بی محل کار بزرگان ما
 در توجہ تکیہ محض بر فضل حضرت حق نمودہ و خود را بیج شمرودہ و از مبداء فیاض
 التماس فیض نمودہ متوجہ باید شد تا کرم او چسبند و این دعویہا و شیخی
 بر سر باز آید و محنت و ہنگامہ گرم کردن از مقصود بازمی دارد و اعاذنا اللہ و احبابنا کمنا
 روزی بر زبان حاضرین رفت کہ دیرین زمانہ اہل کمال باطن مثل زمانہ سابق نمیتند

در پیشین زمان بسیار بوده اند فرمودند درین زمانه هم هستند مگر شناسا ایشان را شناسد
مثل جنبه و شبلی درین زمانه هم هستند کسی را که چشم است می بیند و می داند ملاقات کند
اولیاء الله را غیر ایشان نمی شناسد افسوس همین است که طالبان نیستند

مگوار با بعل رفتند و شمع عشق خالی شد | جهان شمس تبریز است و کو طالب چو بول

روزی تذکره کشف قبور در میان آمد فرمودند این همه چه کشف قبور چه کشف قلوب
و چه کشف ارواح در اوقات خویش خود بخود میشود بسوی آنها تو جز بنا بر یک مقصود دیگر
توجه بسوی این امور از مقصود باز میدارد و آنها از تائید ایشان نیستند طالب را میماند
با این جوانب زیاده و روزی بنسبت بعض خدام فرمودند که یا ران ویر و ملاقات
میکند باید که جلد جلد با شیخ ملاقات کنند زیرا که بعد غیبت هرگاه ملاقات میشود و غیبت
در آن وقت می آید که در غیر این وقت کتری آید و درین میان آن میشود که در غیبت است
نمی دهد روزی یکی از خادمان عرض کرد که بطوریکه فرمودند بران طور محنت میکنم لیکن از خیر آن
در خود هیچ نمی بینم فرمودند این خیال را بگذارید و بطوریکه محنت میکنید محض طمع رضای خدا و
حقوق عبادت کرده باشید هر کار وابسته باوقات است قبل از وقت شدن نمیتواند گاهی
و دیده آید که میوه های سر با بگرا به میرسد هرگاه وقت خواهد آمد و ریاضه رحمت الهی
جوش زده مثل سیلاب که همه خس و خاشاک را میرود و میدانها را احصا می سازد و هم
که در تبار و روز خواهد کرد و ساحت سینه و دل را از ظلمات پاک ساخته با نور پر خواهد نمود
روزی مولوی حسین علی صاحب عرض کردند که وقت موت در از شیخ میرسد یا نه فرمودند
مدار کار بفضل لطف حضرت حق است تعالی شاهد پس هر که افضل او شامل باشد مد
از شیخ هم با خواهد رسید و این همه بهانه ایست و حقیقت این همه باقتضای فضل و کرم است

هر روز می مولوی محمد حنیف مرحوم پرسیدند که محبت ما خدا و مان در اول فیض منزل حضرت
 زیاده است یا محبت فرزندان فرمودند محبت شما بر محبت فرزندان غالب می آید
 و چندان گریه فرمودند که همه ریش مبارک تر شد روزی در اثر دلی بخانه بزرگ
 که گمانی فتنه اورا برای مرمت داده بودند تشریف بردند عبدالحکیم هم همراه بودند
 آن هنگام چندان انتفاست نه نمود حضرت صاحب بر زمین نشستند عبدالحکیم با هم گفتند
 که بوریاس برای حضرت صاحب بدو تا بران بنشینند حضرت صاحب منع کردند
 و فرمودند حاجتی نیست و از مکانش بدر آمده فرمودند که اگر کسی تعظیم طلبنا کرد
 که از چشم داشت تعظیم ثواب میرود با همه سادو طور و بی تکلف باید بود روزی
 شیخ زنده علی صاحب ساکن سر یا علاقه در بجنکه عرض نمودند که اکثر اوقات
 جوش و خروش زیاده می شود و حرکت قلب بسیار تیز می گردد و حرارت و قبض
 حرکت می گیرد امید وارم که این همه کم گردد فرمودند همین مطلوب می باشد
 کی چرا میخواهید بعد چندی خود بخود کم خواهد شد درین حالت هرگز بکس آن
 نباید گوشتید و این حالت که دارید شمر شایع و فوائد بسیار است با وجود مختلای
 شایقه هم وجود این کیفیت دشوار است شکر خدا باید کرد که بلا محنت باین نعمت
 سرفراز ساخته است شیطان که دشمن انس و جان و عدد و دین و ایمان است
 و سوسه می اندازد و لاجول باید خواند و آن وقت خاموش شده بار دیگر باز
 همین گفته اند و عرض نمودند که مرا خوش آن است که مجنون نشوم توجه فرمایند که
 تا این حالت کم شود و در آن وقت خلالت عادت رنجیده شده بغضب تمام
 از هر کرد و فرمودند که بے محنت و مشقت حق تعالی نعمتی ارزانی فرموده است

بوجہ وسوسہ شیطانی قدر آن ناشناختہ سے خواہید کہ آن زوال پذیر دکا زما
 کہ فیضان آنہی را از کسے بازداریم مشارالیه ازین حرکت خود پشیمان شدہ
 تائب شدند و بعد چندی ازین حالت ترقی کردند و آن ہمہ مینابی رو با ستار
 آورد و روزی در علی گڑھ بخانی کی اندریدان برای اجابت دعوت تشریف برد
 وقت معاودت صاحب خانہ برای زوجہ عم طریقت حضرت رنست خان صاحب
 طعام ہمراہ کرد حضرت صاحب بدست مبارک خویش آن طعام را برداشتہ
 بروند مولوی محمد حنیف مرحوم ہر چند خواستند کہ بدست خویش بگیرند و خود برداشتہ
 بہ بزدنگذاشتند فرمودند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم بدست
 مبارک خویش کارہامی کردند مولوی عبدالرشید دیدند کہ جناب حضرت صاحب
 اکثر کارہا بہ مریدان بہ نفس نفیس خود مباشرت فرمودند و روزی عرض کردند کہ
 ما خادمان را باید کہ خدمت حضرت بجا آرند برعکس آن حضرت خود خدمت
 مریدان مے کنند فرمودند خواجہ خواجگان حضرت بہار الدین نقشبند فرمودہ اند
 کہ اذا رأیت طالباً کتب لہ خلو مکار و زری فرمودند کہ ہر گاہ کیفیت در
 ضبط نباید کرد کہ در ضبط آن احتمال ضرر است و در عدم ضبط اگر مے بخش
 دفع مے شود و ضرر مے رسد و زری فرمودند کہ سالک را ہر گاہ سیر ملکوت
 روزی خود در آن حالت مستجاب الدعوات می بشود و روزی پرسیدہ شد
 کہ کشف ہر وقت مے ماند فرمودند ہر وقت نمی ماند و کتبے از
 عرض تا فرشتہ بنظر سالک در می آید و گاہی چیزے کہ رو بروی اوست نمی نماید
 چنانکہ در میدان معرفت سبکتاز عارف کامل حضرت سعدی شیرازی فرمایند

کیے پر سید از ان کم کردہ فرزند	کہ لے روشن گہر پر حسد و مند
زمصر شش بومی پیرا بن شمیدی	چرا در چاہ کنگانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جان است	دے پیدا دیگر دم نہان است
گہی بر طارم اسے نشنیم	گہی بر پشت پای خود نہ نیم
اگر درویش بر خائے باندے	سر دست از دو عالم بر فشانے

روزی مراد اللہ مرحوم دیدند کہ حضرت صاحب قبلہ ہمہ کار با خود بہ نفس نفیس میکنند و پیریدان نمی فرمایند عرض کردند کہ حضرت آخر ا خدا مان موجودی مانیم با چرا امر نے فرمایند تا خدمت بجا آریم فرمودند کہ مارامی باید کہ خدمت شما کہ طالبان خدا اید بکنیم این گفتند و گریہ کردند روزی فرمودند کہ یاران را باید کہ برابر و ان طریقہ اکثر ملاقات کردہ باشند کہ بسیار نافع است و برائے ہیجان ذوق و شوق و ترقی نسبت بسببی است عجیب و مخپین ہمہ ہر قدر کہ ممکن باشد مجتمع شدہ حلقہ باید کہ و کہ چند نسبت چون مجتمع گردد تاثیر آن بیشتر می شود و اگر در آن شرط آفت کہ ہمہ کس با ہم محبت و اتحاد چنان داشتہ باشند کہ دینی از میان بر خیزد و ہر قدر این اتحاد زیادہ باشد فائدہ زیادہ شود و روزی فرمودند کہ بعد حلقہ و ذکر و محنت یکا یک آب سرد باید خورد و بہوای سرد نباید نشست و نیز فرمودند کہ در تلاوت قرآن خاطر را مجتمع ساختہ چنان خیال کنند کہ مای خوانیم و حق تعالی شنود و ہمہ حروف از قلب بر می آیند بلکہ در ہمہ اوقات و در او را و خیال چنان کنند کہ از قلاب و پیر آید و قلب میخواند اگر خدا سے تعالی خواہد ازین ترقی رود و ہر خیال کند کہ خدا تعالی

قرآن سے خواند و مامی شنویم روزی مولوی محمد ضعیف مرحوم پر سید مدد کہ
توبہ عوام و خواص کیسان است یا تفاوت دار و فرمودند تفاوت ہمارا در چنانکہ
وانامی راہ درین بارہ فرمودہ است

توبہ چون آمد پیشیان آمدن	بر و در حق تو مسلمان آمدن
عام را توبہ زکار بد بود	خاص را توبہ زوید خود بود
گفت پیرے کاندین رہ پیشہ	توبہ کن از ہر جہ آن غیر خداست

روزی از حال نانک شاہ پیشوای گروہ سکھان پرسیدہ شد کہ اکثر کلام او
عارفانہ و شوق انگیز است او از مقبولان است یا نہ فرمودند و مضمون ابن ابیہ
شریفہ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحبکم اللہ تدریہ باید کرد اگر بروست
آید مقبول است ورنہ مضمون یومئذ یبغی غایب اسلام دینا فلن یقبل منہ
و خوفناک آخرت من الخائضین تصور باید کرد و اللہ اعلم بالسواب و کہ مولوی محمد ضعیف
مرحوم در بارہ تصوف لای خود ظہار نمود و تظہیل کردند بعد تمامی تقریر حضرت صاحب
فرمودند کہ زیادہ قیل و قال طالب را مصرت و وبال است و ناشی از نگہ علی است
خود را خالی از دعوی ساختہ پیش شیخ باید آمد تا از فیض صحبت او بہرہ ور شود
و در حق او قول سعدی علیہ الرحمۃ راست بیاید

ز دعوی تھی آئی تا پر شوے	تو پر آمدی زان تھی میروی
--------------------------	--------------------------

روزی راقم عرض نمود کہ بعض اشعار بزرگان سلف و زمانہ حال در توحید
وجودی بطورے واقع شدہ است کہ از ان مضامین و حشمتہ پدید می آید
و موبرتن سے خیزد این چنین کلمات موجب سوء عقیدت نسبت این بزرگان

می شود مگر بسبب عقیدت کامل که نسبت این اکابر و دول رسوخ یافته است
بر تافهمی و نادانی خویش و نقصان و بی استطاعتی و عدم وقوف بر اصطلاح
این بزرگواران حمل نموده خود را از سوزن بازمی دارند و فرمودند این چنین
کلام اکثرالین بزرگواران در غلبه حال و استیلا بر دار و استغراق
و سکود فضا در می شود و در آن حالت ایشان معذور اند آنچه مشاهده
می کنند میگویند اگر کسی فهمد تصور اوست روزی را قمر حروف عرض نمود
که بعض کسان بسلسله علییه قادر بر حقیقت بیعت می طلبند چون خادم را
بجز سلسله نقشبندیه در سلاسل دیگر اجازت نشده است تا حال انکار کرده
فرمان چیست ارشاد فرمودند که اجازت این سلاسل نیز شما را ادا
بعد از آن انکار نباید کرد حضرت مشایخ طریقت رضوان الله علیهم اجمعین
از کسیکه اشاعت طریقت میکند و خلق خدا را بسوی خالق دعوت میکند
و طریق ذکر و شغل می آموزد بسیار را ضعیف می شوند و کتابی بدست راقم دادند
و فرمودند هر سه سلسله را ازین کتاب نوشته نزد خود دارند و بطالبان ببینند و بفیضان

سلسله علییه خاندان نقشبندیه مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین

آلای بجزمت سید المرسلین خاتم النبیین رحمۃ العالمین محمد المجتبی حضرت محمد
المصطفی رسول الله صلی الله علیه و سلم آلی بجزمت افضل اصحاب سید ابرار
ثانی اثنین اوفیانی الغار الملقب بالعقیق سیدنا ابوبکر الصدیق رضی الله
تعالی عنه آلی بجزمت حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه آلی
بجزمت حضرت قاسم ابن محمد ابن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه

آئی بکرم امام ہمام لجار انام بالحق ناطق حضرت امام جعفر الصادق رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ آئی بکرم حضرت خواجہ بایزید بسطامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 آئی بکرم حضرت ابوالحسن خرقانی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت
 خواجہ ابوعلی فارمدی طوسی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت خواجہ ابو یعقوب
 یوسف ابن ایوب ہمدانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ آئی بکرم حضرت خواجہ
 عبد الخالق غجدوانی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت خواجہ عارف
 ریوگری رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم خواجہ محمود انجرفنوی رحمۃ اللہ علیہ
 آئی بکرم حضرت خواجہ عزیزان علی رامینی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم
 خواجہ محمد بابا ساسی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت خواجہ سید
 امیر کلال رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت خواجہ خواجگان حضرت خواجہ ہادی
 نقشبند رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت مولانا یعقوب چرخي رحمۃ اللہ علیہ
 آئی بکرم حضرت خواجہ ناصر الدین عبید اللہ احرار رحمۃ اللہ علیہ
 آئی بکرم حضرت خواجہ مولانا محمد زاہد رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت مولانا
 درویش محمد رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت خواجہ مولانا خواجگی المکنکی
 رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت خواجہ باقی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم
 حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد الفاروقی سہرندی
 رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت عروۃ الوثقی خواجہ محمد معصوم رحمۃ اللہ علیہ
 آئی بکرم حضرت خواجہ محمد نقشبند ثانی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت
 خواجہ محمد زبیر ابن ابی العلی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت قطب الدین

محمد اشرف حیدر حسین کلی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت شاہ جمال اللہ
 رامپوری رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت شاہ محمد عیسیٰ رحمۃ اللہ علیہ
 آئی بکرم حضرت محمد فیض اللہ رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت بابا نور محمد
 رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم حضرت پیشوا سے سالکان خدا آگاہ حضرت
 عبدالہادی المعروف باخون نامدار شاہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرم
 قدوہ ارباب و وصول زبدۃ اصحاب حصول ہادی الطالبین امام الواصلین
 اسوۂ اہل امتبہ مرشدی و مولائی حضرت حبیب اللہ شاہ صاحب
 مدظلہ علی رؤس الطالبین و المسترشدین راقم بی بضاعت فقیر سبے
 استطاعت اسماء حضرات این سلسلہ عالیہ را بجا کرم حضرت در ملک نظم کشیدہ
 و بطور مناجات و طلب حاجات بتوسل حضرات بیان نموده درین جا ہر دو
 نظم مطول و مختصر کہ سہولت حفظ میتوان نمودے نگارو و از خوانندگان
 و حفظ کنندگان امید دعاے دارد کہ وقت بہتر از و احتفاظ از این خاکسار
 را فراموش نکنند و دعاے مغفرت یاد آرند

شجرہ منظوم طویل بطور مناجات بدرگاہ خداوندہ علامہ توسل بر آں عظام

خدا و اندا بحق پاک ذات	بحق جملہ اسماء و صفات
بحب ذات پاکم کن سرافراز	در اسماء و صفات خود ناساز
بحق سرور اولاد آدم	محمد مصطفیٰ نور مجسم
دل از عشق خود معمور گردان	ز حب مصطفیٰ پر نور گردان
بحق حضرت صدیق اکبر	نگاہ دارم رخصتیاے محشر

کرامت کن مرا نور معارف	بحق حضرت سلمان عارف
دلم معمور کن از نور سرمد	بحق قاسم ابن محمد
امام عارفان ابن محمد	بحق جعفر آن سلطان امجد
بلک معرفت فیروز گردان	شب و بچو رمار از روز گردان
منور کن دلم از نور مطلق	بحق بایزید آن عارف حق
سرافرازم کن از انوار یقین	بحق ابوالحسن سلطان خرقان
مرا از من رهاں دسوی خود خوان	بحق بوعلی هادی دوران
براه خویشس مارا دار را شیخ	بحق یوسف آن شیخ المشایخ
امام غجدوان شیخ الخلائق	بحق شاه دین آن عبد خالق
بعشق ذات خود آبا و گردان	دل رنجو رمارا شاد گردان
کرامت ساز مارا عزم کن	بحق خواجہ عارف هادی دین
طلبگارم بسوی خود و ہم راه	بحق خواجہ محمود ذویحباہ
علی را مینشی حضرت عزیزان	بحق دل فگار عشق بزدان
عطا کن سینہ بریان چشم گریان	بعشق خود مرا از خویش بستان
سرافرازم کن از الطاف سجد	بحق حضرت بابا عجم
امیر عاشقان صاحب کمال است	بحق آنکہ او سید کمال است
ہم آہ و نالہ مارا اثر دہ	کمال گیرید و سوز جب گدہ
بسازد الدین امام اہل عرفان	الہامہ و ستر باب اقیان
در عرفان بسویم باز گردان	دل از نقد اینین بساز گردان

بحق خواجہ یعقوب چرخ
 بآن سروفترا باب اسرار
 دلم را مخزن اسرار خود کن
 طفیل آن محمد زاهد پاک
 بحق خواجہ درویش محمد
 بحق خواجگی املنگی ما
 بعید الباقی آن شیخ طریقت
 بحق حامی دین محمد
 زکمر نفس و شیطانم را کن
 بحق شاه معصوم لے خداوند
 بی شاه محمد نقشبند م
 بی شاه زبیر آن قبلہ دین
 بحق قطب دین حیدر حسینم
 بی حافظ جمال اللہ مارا
 بحق شاه عیسے ہادی خلق
 بفیض اللہ ای خلاق عالم
 بحق خواجہ نور محمد
 بشاہ نامدار آن قطب عالم
 کشایہ بردم انوار توحید

نگہدارم ز آفتماے جبر خ
 امام دین عبید اللہ احرار
 تنم را غرق در انوار خود کن
 قبولم کن رسانم سر برافلاک
 بعید خود عطا کن عشق احمد
 رجا دارم بقرب خود و ہمراہ
 کشایہ بردم را از حقیقت
 مجدد الف ثانی شیخ احمد
 کمال دین و ایمانم عطا کن
 دلم را در دو عالم دار خرسند
 رسانا بر ذرۃ مقصد کندم
 کنی از زان بن اخلاص و تمکین
 ندکی دار از ہر عیب و شینم
 طلب فرما سوے درگاہ مارا
 با از زان کنی آزادی خلق
 مراد و طاعت خود دار محکم
 کرامت کن بمن اسرار سرمد
 محبہ و ثانی و شیخ مکرم
 بخند سجدانہ دلم اسرار توحید

<p>بحق پیروم شد قطب دوران ز آتام و ز عصیانم گذر کن گذارم جمله را سوی تو پویم نیاید یاد غیرت و ردلم بار بقول ماہر را ز حقیقت آئی از غمت خون و جگر کن ہمین با ذات پاکت انس گیرم ترا بنیم ترا دامنم و گرایم علاج آہ سر و چشمم ترکن</p>	<p>حبیب اللہ شاہ اہل عرفان بلطف خاص منظور نظر کن بلب نالہ رہ کوی تو جویم ہمین با ذکر تو ماند سرو کار سخن پرداز مولانا غنیمت سر شک آبا و چشم آباد ترکن ز فکر غیر تو وحشت پذیرم ترا جویم ترا خواہم و گر ہج دل بیتاب را بیتاب ترکن</p>
---	---

شجرہ منظوم مختصر ایضاً از راقم

<p>بحق سرور عالم محمد عربی بحق حضرت صدیق حضرت عثمان ببائزید و گروا الحسن بن خرقان بعبد خالق و عارف خواجہ محمود بحق میر کلان و نقشبند امام بحق حضرت احرار و ہم نہاد کب بحق انگلی ہم بساتی باشند بحق حضرت معصوم و نقشبند امام</p>	<p>آئی پیر و دم کن ز فیض حقانی بحق قاسم و جعفر امام ربانی ببوعلی و یوسف امام ہمدانی علی و بابا محمد کہ ہست لاثانی بحق خواجہ یعقوب یوسف ثانی بحق خواجہ درویش ہم نہ خود فانی بحق حضرت احمد امام ربانی بحق شاہ زبیر آن امام حقانی</p>
---	--

بقطب کی روحاً نفاذ جمال را پور ببا با نور محمد بنا مدار کریم حق مرشد و مولای حبیب اللہ حق لطیفک اور کنی یا خفی لطیف زکر نفس تنگ است بس دل بیتا	بشاه عیسیٰ و فیض اللہ شیخ رحمانی کہ بود ہادی خلق و مجدد ثانی کہ حب معرفت خود کنیم از رانی بمعرفت بدر آوز جہل نادانی امید آنکہ بلطف خودش تو برانی
--	--

شجرہ طریقتہ قادریہ مجددیہ علی شیوخہا الرحمت

آئی بخرمت سید المرسلین خاتم النبیین حضرت احمد المجتہد محمد مصطفیٰ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آئی بخرمت علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ آئی بخرمت
امام حسن مجتبیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ آئی بخرمت حضرت حسن مثنیٰ رحمۃ اللہ علیہ
آئی بخرمت عبد اللہ المحض رحمۃ اللہ علیہ آئی بخرمت موسیٰ الجون رحمۃ اللہ علیہ
آئی بخرمت عبد اللہ الموارث رحمۃ اللہ علیہ آئی بخرمت شہداء موسیٰ
رحمۃ اللہ علیہ آئی بخرمت شہداء داؤد رحمۃ اللہ علیہ آئی بخرمت حضرت محمد مورت
رحمۃ اللہ علیہ آئی بخرمت محمد سیف اللہ روسی رحمۃ اللہ علیہ آئی بخرمت
حضرت شاہ یحییٰ زاہد رحمۃ اللہ علیہ آئی بخرمت عبد اللہ حبیبی رحمۃ اللہ علیہ
آئی بخرمت سید ابوالصالح موسیٰ جنگی دوست رحمۃ اللہ علیہ آئی بخرمت حضرت
غوث الصمدانی محبوب سبحانی حضرت میر محمد الدین عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ
آئی بخرمت حضرت سید عبدالرزاق رحمۃ اللہ علیہ آئی بخرمت سید الدین تہال
رحمۃ اللہ علیہ آئی بخرمت حضرت سید عبدالوہاب رحمۃ اللہ علیہ آئی بخرمت

سید بہار الدین رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت سید عقیل رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت
حضرت سید شمس الدین صحرانی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت حضرت گدار حسن
بن سید ابوالحسن ابوالفضل رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت حضرت شمس الدین عارف
رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت حضرت گدار حسن ابن محبوب علی رحمۃ اللہ علیہ
آئی بکرمیت حضرت فضیل رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت حضرت شاہ کمال
کتیختی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت حضرت شاہ سکندر کتیختی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت
امام ربانی مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد سہروردی رحمۃ اللہ علیہ
آئی بکرمیت حضرت خواجہ محمد معصوم عروۃ الوثقی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت
حضرت خواجہ محمد نقشبند ثانی حجۃ اللہ رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت حضرت
خواجہ محمد زبیر ابن ابی العلی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت حضرت سید قطب الدین
محمد اشرف رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت حضرت حافظ جمال الدین سید محمد شرف
رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت حضرت محمد عیسیٰ رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت حضرت
محمد فیض اللہ رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمیت بابا جی نور محمد رحمۃ اللہ علیہ
آئی بکرمیت عارف حق نگاہ حضرت عبدالنادر نادار شاہ رحمۃ اللہ علیہ
آئی بکرمیت قدوہ اصحاب وصول بدوہ ارباب حصول ہادی الطالبین امام التوالمین
اسوۃ اہل بیتاہ مرشدی مولائی حضرت حبیب اللہ شاہ صاحب مدظلہ علی

رؤس الطالبین المسترشدین

شجرہ طریقہ حقیقیہ مجددیہ علی شیعہ خما الرحمتہ

آئی بکرمیت خاتم الانبیاء ابوالقاسم محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

آئی بکرمات امام الاولیاء ابو الحسن علی الهاشمی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات
 خواجہ ابوالنضر الحسن البصری رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات خواجہ ابوالفضل
 عبد الواحد ابن زید رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات خواجہ فضیل بن عیاض
 رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات خواجہ ابراہیم ابن ادہم بلخی رحمۃ اللہ علیہ
 آئی بکرمات خواجہ سدید الدین صدیقہ العرش رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات
 خواجہ امین الدین ابوبیسرۃ البصری رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات خواجہ ابراہیم
 اسحق علوی دہلوی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات خواجہ احمد ابدال
 فرشتا رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات خواجہ ابو احمد چشتی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات
 خواجہ ناصر الدین چشتی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات خواجہ قطب الدین مودود
 چشتی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات خواجہ حاجی شریف زدنہ رحمۃ اللہ علیہ
 آئی بکرمات خواجہ عثمان بارونی چشتی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات خواجہ
 معین الدین حسن سحرے چشتی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات
 خواجہ قطب الدین بختیار کا کے اوشے وکیل الباب چشتی رحمۃ اللہ علیہ
 آئی بکرمات خواجہ فرید الدین گنج شکر حریق المچینہ مسودا جوہنی چشتی
 رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمات سلطان العاشقین برہان العارفین
 سراج الملک والدین حضرت شیخ نظام الدین بدایونی رحمۃ اللہ علیہ
 آئی بکرمات حضرت نصیر الدین محمود اودھی چراغ دہلی رحمۃ اللہ علیہ
 آئی بکرمات خواجہ صدر الدین ابوالفتح محمد حسنی رحمۃ اللہ علیہ معروف
 ابوبکر کبیر و راز آئی بکرمات خواجہ سید علاء الدین اودھی رحمۃ اللہ علیہ

آئی بکرمت خواجہ صدر الدین اودھی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت خواجہ بندگی میا
 شیخ بن حکیم اودھی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت خواجہ درویش بن قاسم
 اودھی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت شیخ عبدالقدوس بن اسمعیل خٹکی گنگوہی
 رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت شیخ رکن الدین گنگوہی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت
 مخدوم شیخ عبدالاحد بن زین العابدین سہرندی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت
 امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد الفاروقی سہرندی رحمۃ اللہ علیہ آئی
 بکرمت عروۃ الوثقی خواجہ محمد معصوم رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت حمزہ اللہ خواجہ محمد
 نقشبند ثانی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت خواجہ محمد زبیر بن ابی العلی رحمۃ اللہ علیہ
 آئی بکرمت سید قطب الدین محمد اشرف حیدر حسین بن سید عنایت اللہ
 بن سید بہائی بن سید شاہ لقمان بن سید علی رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت
 سید شاہ جمال اللہ بن سید شاہ محمد روشن رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت
 شاہ محمد عیسیٰ بن حضرت محمد بشارت رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت حضرت محمد فیض اللہ
 بن حضرت خاں محمد بن ولی محمد بن شیخ سلیمان بن شیخ سلطان بن شیخ الاسلام
 بن حضرت عبدالرسول رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت حضرت بابا جی نور محمد
 رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت عارف حق آگاہ حضرت عبدالہادی نامہ ارشاد
 رحمۃ اللہ علیہ آئی بکرمت قدوۃ ارباب وصول زبدۃ اصحاب حصول
 ہادی الطالبین امام الواصلین اسوۃ اہل انتباہ مرشدی و مولائی
 حضرت حبیب اللہ شاہ صاحب مظلمہ علی رؤس الطالبین و المسترشدین
 روزی از آداب المریدین پر سیدہ شد کہ اکثر خدام میخا ہند کہ بداند کہ

مریدان را با حضرت شیخ چگونہ باید زیست و بسر باید برد بہ توجہ بسوسے
مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی اشارت رفت و خادے
نوشته بنظر اشرف گذرانید بسوی بعض حاضرین اشارہ کردہ بر اقم فرمودند
ایشان را ازین آداب با خبر باید کرد چنانچہ راقم ہمہ را خواندہ ترجمہ کرد تا ہمہ
شنیدند و بعض کسان کہ در بعض امور فرو گذاشتے کردند متنبہ شدہ
ندامت خوردند و پیشیان آمدند و آن آداب المریدین کہ حضرت امام ربانی
مجدد الف ثانی در مکتوب بست و یکم جلد اول سے فرمایند انیسست
داین محافظت یعنی تضرع و زاری تا زمان وصول شیخ کامل و مکمل است
بعد از ان تفویض مرادات خود است بآن بزرگ و در رنگ میست
شدن است بدست غسال فنا می اول فنا فی الشیخ است و آن وسیلہ
فنا فی اللہ سے کرو و در مکتوب دیگر سے فرمایند کہ اگر بعینایت خداوندی
طالعے را باین طور کامل و کامل دلالت فرمودند باید کہ وجود شریف او را
مغتنم داند و خود را تمام با و سپارد و سعادت خود را در مضیعات او شناسد
و روی دل خود را از جمیع جہات گردانیدہ متوجہ بہ پیر خود سازد و با وجود
پیر بے اذن او نبوا فل و اذکار پیر و از دو در حضور او بغیر او التفات نہ نماید
و بہ کلیت خود متوجہ با و بنشیند حتی کہ بذکر ہم مشغول نشود مگر آنکہ او کند
و غیر نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند و مہما کن در جاسے او نہ ایستد
کہ سایہ او بر جامہ او و سایہ او افتد و در مصلائی او پاسے نہ نهد و در وضو
او طہارت نکند و بہ ظروف خاص او استعمال نکند و در حضور او آب طعام نخورد

و بکسے سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد و در غیبت پیرو بر جاکه او است
 پا دراز نکند و نزاع و من با بجانب مندا از دو هر چه از پی صبا و رشود آنرا
 صواب داند اگر چه بظاہر صواب نہ نماید و هر چه می کند از الهام می کند
 برین تقدیر اعتراض را گنجایش نیست و اگر در بعضی الهامش خطا راه یابد
 در رنگ خطای اجتهادی است اعتراض و ملاست بران مجوز نیست
 و در امور کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و نوشیدن چه در خفتن
 و طاعت کردن نماز و بطور او ادا کند و نفع را از غل او اخذ بایند نمود و هیچ
 اعتراض را در حرکات و سکنات او مجال ندید اگر چه اعتراض مقدار حبه
 خردل باشد زیرا که در اعتراض غیر حرمان نتیجه نیست و بی سعادت ترین
 جمیع خلائق عیب بین این طائفه علیه است **ثُمَّ كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ**
عَنْ هَذِهِ النَّبَاِ الْعَظْمِيَةِ و طلب خوارق و کرامات
 از پیر خود نکند اگر چه بخاطر و وسواس باشد هیچ شنیده که مومن از پیغمبر
 معجزه طلب کرده باشد اگر شبهه پیدا شود در خاطر بی توقف آنرا عرض نماید
 اگر حل نشود تقصیر بر خود دهند و واقعه که رود به از پیر پنهان ندارند و تعبیر
 و قایع از دطلب کنند و تعبیر که بر طالب منکشف شود نیز عرض ننمایند
 و صواب و خطا از وجود برکشون خویش اعتماد نهند که حق با باطل
 ممزوج است و صواب با خطا مختلط و بی ضرورت و بی اذن از وجدانشود
 که غیر او را برگزیدن منافی ارادت است و آواز خود بر آواز پیر بلند نکند
 و سخن بلند با نگوید که سوادب است و هر فیض و فتوحی که باو برسد

بقوسط پیر تصور نماید و اگر در واقعہ بیند کہ فیض از مشایخ دیگر رسیده است
آنرا نیز از پیر داند کہ پرچون جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از
پیر مناسب استعداد خاص مناسب کمال شیخی از شیوخ کہ صورت افاضہ
از وی ظاہر شدہ بریدہ رسیده است و لطیفہ از لطائف پیر کہ مناسبت
بآن فیض دارد و بصورت آن شیخ ظاہر شدہ است بواسطہ اجتہادی مریدان
لطیفہ را شیخ دیگر خیال کردہ است و این مغلطہ عظیم است حق تعالی
از ملت قدم نگاہ دارد و بر اعتقاد پیر و محبت پیر مستقیم دارد و بجز مہ سید البشر
علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات و در رعایت بعضی از آداب مقصر باشد و اگر
معاذ اللہ رعایت ادب نکند و خود را مقصر سم نہاند از برکات امین
بزرگواران محروم ماند

ہر کہ او روی بہ بہبود داشت	و دیدن روی نبی سود داشت
----------------------------	-------------------------

انتہی بلفظہ اللہ یف و حضرت خواجہ خرد علیہ الرحمۃ فرمایند کہ ای طالب حق
اگر خواهی کہ بحق برسی باید کہ دو چیز اختیار کنی یکے محبت پیر و مرشد خود
و پیر نہ آن است کہ با درسم مریدی اختیار کنند و گویند کہ من مرید و شدم
و او پیر من است و در مردم این حرف شایع است پیر همان است کہ او را دانند
کہ محبوب است و محبت با و درست کنند و او را در جہان وسیلہ درگاہ حق بدانند
و دل را با دار تباط کلی واقع شود و ہر چہ گوید بکنند و غلات او نروند و چون آن
حاصل شد نسبت پیری و مریدی درست گردد و احتیاج بچیز دیگر نماند
و دیگر آنکہ ہمیشہ یاد خدا باشی ادب از انفاس نفس نہ زبدا الا بر حضرت

ناصرالدین عبیدالله احرار بانی این طالب صادق هرگاه باین دولت
شریف مشرف شوی ز هزار هزار نهار که از مصاحبت و تمشینی بدید بر پیشانی
بلکه گفتگو نیز بشنخ و بامیدان دیگر ننگی اگر چه آن شیخ همه پیر این کس باشد مگر
با جازت پیر خود چرا که در تمشینی ایشان ضرر بود نقصانها بسیار باین کس
عارض می شود پس بر طالبان این راه باید که از صحبت همچنین کس ازان
جماعتی که غیر از اینها باشند بطریق اولی اجتناب نمایند و السلام روزی
را قم عرض نمود که اشت کلمه که از اصطلاحات امام ربانی خواجه خواجگان
حضرت عبدالحق غجدانی است و نبای طریقه حضرات نقشبندی بر آنست
معانی و مقاصد آن فرموده شود یعنی بهوش در دم نظر بر قدم سفر
در وطن خلوت در انجمن یاد کرد و باز گشت نگاهد اشت یا و داشت و سه کلمه
دیگر که از اصطلاحات این حضرات است معانی آن نیز ارشاد شود و آن
سه کلمه این است وقوف عدوی وقوف زمانی وقوف قلبی که جمله یازده است
هر چه فرموده شد مفهوم آن تقریر ضبط تحریر در می آید بهوش و روم آنست
که هر نفس که بر آید از سر حضور و آگاهی باشد غفلت از حضرت حق سبحانه
و در آن راه نیاید نظر بر قدم آنست که در آمد و رفت نظر سالک بر قدم باشد
تا پراکنده نشود و بیانیفتد و دیگر معنی آن است که سرعت سیر سالک قطع نشود
هستی بدر چه رسد که قدمش از مقام نظر باز نماند بقا میکند نظر اشد قدم هم
در انجا برسد چنانکه عارف جامی قدس سره السلامی و منقبت خواجیه بزرگ
حضرت بهادر الدین نقشبند همین مضمون را بسلاک نظم کشیده اند

کم زده بے همدی سوشس دم	در نگذشته نظر از تدم
بسکه ز خود کرده بسرعت سفر	باز نمانده قدش از نظر

سفر در وطن آن است که سالک در طبیعت بشری یعنی از صفات بشری
بصفات ملکی و از صفات ذمیمه بصفات حمیده سفر کند و مضمون تَخَلُّقُ
بِأَخْلَاقِ اللَّهِ بطوریکه شایان بشر است متصف گردد و خلوت در انجمن
بنظا هر با خلق و باطن با حق بود نیست و درین آیه شریفه رَجُلًا
كَافٍ فِيهِ غُرْبًا وَ كَاتِبٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ اشارت بهین مقام است
یا دو کرم عبارت از ذکر سانی یا قلبی است باز گشت عبارت از آنست که
سالک هر گاه بزبان دل کلمه طیبه بگوید در عقب آن بعد چند س
بهان زبان بگوید که آهی مقصود من تویی و رضای تو دین باز گشت
نفی کننده خواطر است نگاہداشت عبارت از مراقبه خواطر است که دیگر
چند بار کلمه طیبه را بگوید و خواطر بغیر نرود یا داشت عبارت از دوام کلامی است
بالحق سبحانه بر سبیل فوق و مقصود ازین همه نیست یعنی حضور بے غیبت
و قدوة از باب اسرار امام العارفین حضرت عبید اللہ احرار تفصیل
این چهار کلمه باین عبارت فرموده اند که یاد کرد و تکلف در ذکر است و باز گشت
رجوع است بحق سبحانه و نگاہداشت محافظت این رجوع است و یادداشت
رسوخ نگہداشت است و قوت زمانی آنست که سالک واقف احوال خود باشد
که در هر زمانی صفت و حال او چیست موجب شکر یا موجب عذر اگر حالت
قبض باشد استغفار کند و اگر مبط باشد شکر کند غرض که وقوف زمانی محاسبه

ہر ساعت شمار و نیست و قوت عدوی و آن رعایت عدواست در ذکر
کہ در یب نفس چند بار با التزام عدد و طاق ذکر گوید و قوت قلبی آنست کہ
و اگر در آشنائی ذکر از دل واقف باشد و باین قطعہ صنوبری کہ بجا زدنش گنبد
متوجہ بود و او را گویا بذر گرداند و نگذارد کہ از ذکر و مفہوم ذکر غافل گردند

چنانکہ فرمودہ سہ

مانندہ فی باشان برہمنہ ان باسان	کرہیض لیل زایت تی و عمل تو قمہ
---------------------------------	--------------------------------

روزی فرمودند کہ حضرت مرحوم یعنی حضرت عبدالہادی نامہ ارشد شاہ
رحمۃ اللہ علیہ با پیر بزرگوار خود یعنی حضرت بابائی صاحب جنان حبست
و اطمینان داشتہ اند کہ اکثر بعد رخصت از ان در بار فیض آثار چنان
مے شد کہ در راہ ہر چیز کہ می دیدند می دانستند کہ مرغوب حضرت
بابائی صاحب است می خریدند و ہم از انجا واپس شدہ بخدمت می رسیدند
و آن چیز را بنظر اشرف آنحضرت می گذرانیدند و بازی آمدند و باز بہین معاملہ
پیش می آمد و کرت سہ کرت ہمچنین می شدہ و چون در ان در بار فیض بار
مے رسیدند خود را در خدا و مان داخل کردہ ہمیشہ گاہ از صحرای برہمنی آوردند
و خاک گل کردہ مرمت و پوار ہاے شکستہ می نمودند بارے شنیدند کہ
دستہ ہای گاہ بریدہ خشک شدہ و صحرای انبار افتادہ است کسی نیست کہ او را
بیارد کسی را خبر ناکردہ و صحرای رفتند و آن ہمہ انبار را تمام روز بسر خود بار کردہ آوردند
و بجای محفوظ نہادند و خاہای آن گیاہ و رموی سرباک آنجناب خلیدہ ہوی مبارک
ہمہ با ہم پیچیدہ و جمع شدند چند آنکہ نظام ہر امکان اصلاح نماندہ ارادہ نمودند

کہ ہمہ موسے سرتر باشند حضرت بابا نجی صاحب رحمۃ اللہ علیہ با شرافت
خاطر دریافت نموده ہر دو برادر سوزن گرفتہ یک یک موسی مبارک را
صاف نمودند ہر چند حضرت مرحوم عرض نمودند کہ حضرت بگذا ریدین صاف
خواہم کرد فرمودند من میدانم کہ ارادۂ ترا شنیدن دارید انجمنین نے خواہم
کہ من برین موہماے شما عاشقم ترا شنیدہ دیدن نے تو انم غرض کہ حضرت
مرحوم چند آن خدمت آن حضرت سے نمودند کہ ماخذ متہای خویش را
فراموش مے نمودیم می دانستیم کہ ماہمہ ہج کارہ ایم داز ما ہج خدمت
نمی آید از اندک خدمت ہم مقصر ستیم روز نمی پرسیدہ شد کہ حضرت
طبیعت بعض کسان نہایت نامناسب افتادہ است از ذکر و محنت
ایشان را حرارتے و کشودے پیدا نمی شود فرمودند ایشان را کہ ذکر
سہ ضربے کہ معمول این خاندان عالی است بکنند و طور آن معلوم شد
مگر باید کہ در تنہائی و خلوت معصع باشد و مقام فراخ باشد کہ اکثر ذکر درین
شغل از ہوش مے رود و بر زمین می غلطد اگر جاے تنگ باشد خون آن آ
کہ سرش بدیوار خورد و ضرب رسد روز می فرمودند کہ باری در کابل رقم
بر مکان شخصے فرود آمد و بپاشی آن مکان و اہل آنرا ترک کرد و مودے
از سپاہیان نزد می آمد و اکثر مراد مراقبہ می یافت روزی در تنہائی گفت
کہ شما انجھے مے کنید من می بنیم می دانم برای خدا مرا ہم تعلیم فرمائید ہر چند
عذر را کردم سودمند نیفتاد و از اصرار خود نگذشت دیدم کہ طلب صاوق
دار و ناچار را و را بر ہزار کیے از بزرگان با خود پر دم و بیعت گرفتہ تلقین

ذکر نمود چون مای بی آب طمیدن آغاز کرد و غیبش رود او و بیوش افتاد
چنانچه همه آن شب بگذشت اقرارایش او را برداشته بودند بعد چندی بهوش آمد
و در تنهایی بامن صحبت داشته و حال خود بامن گفت و راندک مدت بحالت
و در جبهه عالی رسید و دید آنچه دید روزی در تنهایی بامن از وادات خود سخن
می راند و شخصه دیگر که او نیز از واصلان راه بوده از حجاب می شنید رسیده
او را ملامت آغاز کرد و گفت چرا گپ می زنی آن طالب شرمسار شده
خاموش ماند باز آن شخص دست بر سرش نهاده گفت شایاش شایاش
مردان همچنین می باشند روزی پرسیده شد که از مزارات بزرگان
فیض حاصل میشود یا نه فرمودند و ات بابرکات این حضرات و رافاضه
مثل آفتاب است که انوار او همه دم بر همه عالم فایض است اگر کسی را
مناسبت با ایشان است از فیض ایشان بهره یاب است و او را
محسوس می شود ورنه از قصور استعداد محسوس او نمیشود و مگر از آنجا نب
قصوری نیست روزی پرسیده شد که اگر کسی بر مزار این حضرات حاضر شود طریق
اخذ فیض چگونه است فرمودند بعد فاتحه و ایصال ثواب بطوریکه نزد
شیخ خود می نشیند مقابل سینہ صاحب مزار بنشیند و بس و فرمودند
بر هر مزار مراقب نباید شد تا ندانند که بزرگ است هرگز هرگز بران مراقب
نباید شد فائز را تم گوید که او سنا و من مولوی عزیز الدین احمد صاحب
مرحوم می فرمودند که باری در اگره رفتم و بر مزار حضرت شاه جهان باو شاه
ارتقا امده علیہ مراقب شدم فیض و فرحت معلوم شد و چون بر قبر کبر باو شاه

در این است
که شاه جهان
پوشا و چنانکه
من خاص خود
را می دانم
چند وقت از
است چنان
مراقبت
فیض شد
می شود

در سکنده رفتم و مراقب شدم که دورته و ظلمت محسوس شده بر حواسم
 اگر آن که دورت و ظلمت از قلب دفع نمیشد بر مدار رحمت نثار حضرت
 امیر ابوالفضل رفتم تا در آنجا بودم ظلمت نبود هرگاه از آنجا بر خاستم همان
 ظلمت بود و زیور پیروم شد و در فتنه عرض نمود و بعد چند روز آن ظلمت
 دفع شد و حضرت شیخ یعنی حضرت شاه عبدالرحمن شاهجهان پوری خلیفه حضرت
 غلام علی شاه صاحب بسیار تاکید کردند که زنهار باز بهر مدار مراقب نباشید
 تا ندانند که بزرگ است که مضرت دارد و روزی فرموده شد بنده را باید
 که کوشش کند مگر حقیقت کار آنست که توفیق طلب جهدهم از خداست
 جل سلطان و عزیر بانه و بعد طلب تقرب بنده بحضرت مولی هم بکم است
 هر که را میخواهد بخواند و هر کرامی خواهد می راند پادشاهی روزی در حجره که
 خوشنمشسته بود و در ویشی نیک سیرت نیک صورت از زیر حجره که میگذاشت
 پادشاه را صورتش بغایت پسند آمد و محبتش را خواهان شد از غایت شوق
 بے طاقت شده چندان صبر نتوانست کرد که او را بوسیله خدام از در وانه
 بام طلب کنند او از او و عمامه خویش را فرو داد و نخواست که این را بگیرد و ویش
 فرشته یکیش بآن متعلق گردید و پادشاه او را نزد خود در کشید و در سخن با کرد
 و از هر گونه سخن راندن آغاز کرد و در آشنای محاوره پادشاه پرسید که ای درویش
 صفای کیش برای خدام آگاه کن و واقف این راه کن که بنده بحق چگونه رسد نزد
 که بهین طور که من بتو رسیدم اگر من می خواستم در بانان مرا نمائی گذاشتند
 و بار نمی دادند و تها درین سوداگر دانی بودم چون تو بخواستی نوراً

بخود و رکشیدی همین طور اگر خدا تعالی خواهد کند جذبہ و گردن بنده انداخته
 بخود و رکشد و در لحظه کشود و حالتی رونماید که بجا برده صعب و ریاضات نشا
 سالها سال میسر توان شد جذبہ بین جذبات انحنای تو آری عبادت
 الشَّقَلِیْنِ روزی فرمودند که خدای تعالی بندگان خاص خود را حمایت
 می فرماید و نمی گذارد که ایشان بگناهی مبتلا شوند و لقمه حرام تناول کنند
 از همه امور ایشان را محفوظ می دارد و خود در عثماید است که انبیا معصوم اند
 و اولیا محفوظ حضرت علی همدانی صاحب اورا و فتیحه روزی پیش پادشاه وقت
 گفتند که تا بوده ام خدای تعالی مرا از لقمه حرام محفوظ داشته است ممکن نیست
 که بطعام ناجائز مبتلا شوم و گاهی در نماز از قبله منحرف نشده ام و انشاء الله تعالی
 خواهم شد پادشاه را این سخن گران آمد مسجد بطورے ساخت که اگر مصلی
 و محراب نماز کند قبله پشت افتد و ایشان را بدعوت طلب داشت
 و خدام خود را فرمود که گوساله فلان پیرزن بکمر بستند و فوج نموده برای
 طعام شیخ پیرزن همچنین کردند شیخ آمد و از ان طعام خورد و دوران مسجد نماز کرد
 پادشاه گفت که جناب و دو دعوی کرده بودند هر دو خلافت شده طعام ناجائز
 که گوساله از ان پیرزن بوده و بکمر گرفته شده شیخ بخوردند و در مسجد یک نماز کردند
 قبله پس پشت بود و فرمودند از ان پیرزن به پرسید که گوساله برای که داشته
 چون استفسار رفت پیرزن گفت که برای نذر حضرت شیخ علی همدانی داشته
 بودم ملازمان پادشاه بکمر و ر بودند فرمودند غم نخور که حق بحق دار رسید باز فرمودند
 قبله را بهم تحقیق نمایند چون دیدند محراب راست راست بے کم و کاست

جانب قبله بود که بحکم خداستعالی راست شد
 تائب شد و از حضرت شیخ عذر را خواست و
 سفر حجاز بسال ۱۱۳۸ هجری باه جادوی الاولی
 از الفاظ مبارک هر چه شنیدم می نگارم و آه
 زیرا که راقم قصد مراجعت ندارد و روزی فر
 مولانا محمد رفیق نام بوده اند از ایشان پرسید
 اعتقاد و ابس است چیست مولانا فرمودند
 بونه گلی را دید که نهایت خوب بصورت خوش
 او شده و بحیثیت تمام در آنجا بنشست و روز
 آن بونه خشک گردید و بادی سخت وزید و آن
 آنکس همراه آن خس بدوید و بر سر سرتلی
 بنزیر افتاد او هم خویشتن را همراه آن
 افتاد و دید که رسول الله صلی الله علیه
 رضی الله عنهم در آنجا تشریف می داشتند
 علیه و آله و صحبه وسلم بمقصد فائز گردیدی
 چگونه بمقصد رسید هر که التزام صحبت عب
 وقتی فرمودند هر کس که آید و طالب باشد بی
 تاثیر از جانب حق است غرض اسم کار خود باید
 کس بشنود یا نشنود من گفتگو نمیکنم و فر

شکایت آورد که حضرت چندین روز است که در خدمت می مانم و بطوریکه
فرموده اند تعمیل میکنم هیچ تزکیه و تصفیة در خود نمی بینم و دیگران حالت عالی دارند
من چه قصور کرده ام که چنین بلیه مبتلا شده ام بسوی من التفات
چرا نمی شود شیخ فرمود با ما من مثل حال ام که جامه های قصار بر پشت
خویش بار کرده بر کناره آب می رسانم سفید نمودن و شستن و سوختن و نشستن
دور ساختن کار گزراست و قتی فرمودند نادانان امتحان اولیاء الله
می کنند و در بلاهای افتند و دیگران نیز بشو می آیند اهلان گرفتار
آفتی می شوند و مناسب این قصه دیوانه راجا است که در یک کپلی شهری
کلان بود گلی باغ نام و در قرب آن تکیه فقیر بود که روز پنجشنبه در شهر
می آمد و از هر دو کان یک پیسه می گرفت و باریک خر حاصل کرده می فرو
شده حاکم شهر را ازین حال خبر دادند و گفتند که امتحان این درویش باین
طور باید نمود که زره آهنی بسج نموده درویش را حکم کنند که پوست اگر دست
بر آمد بپاره ورنه همه حاصل کرده چندین مدت از واپس باید طلبید چنانچه
آن درویش را طلب نموده اطلاع دادند و او از درویشی سوای نام ندانستی
ازین امتحان سخت پریشان شده پیش درویشان آن وقت میرفت
وزارتالی می نمود که کسی بد او من برسد که اگر چه درویش نیم مگر نام درویشی دارم
اگر ذلیل خدم نام درویشان بد نام خواهد شد هر کس ازین کار اظهار عجز نمی نمود
دیوانه راجا نام مجذوبی در مغاره کوهی دران نواحی می ماند پیش و نیز رفته
زارتالی نمود مجذوب فرمود که رفته بجا کم شهر بگو که این کار پس آسان است

یکے از تابعان من نیز سے تواند کرد و اگر امتحان کنندگان به بلا مبتلا شده
 بنایک خواهند گردید و در ویش و لمریش هر چند ازین حرکت مانع آمد مگر آنان
 ازین اصراط باز نیامدند و زره گرم نمودند و یوانه را جالبسم الله خوانده
 زره بپوشید و حاکم شهر به ترسید و پایش در او افتاد و عذر تقصیر خواست
 مجذوب فرمود و حالاً وقت آن گذشته همه شهر بپاک خواهد شد مگر کسیکه بد رود
 و من هم خواهم مرد هر کس که زیر قبر من مدفون شود بخشیده شود پس در آن
 شهر و با او فتاد و هر که بد رفت جان بسلامت برو و هر که در آنجا بسازد
 و قبر مجذوب که بر بلندی کوهی است زیر دامن آن هزارها قبر ساخته شده
 قبر حاکم شهر هم آنجا است حضرت صاحب فرمودند که بارے من در آن
 ویرانه که حالا بیشه اشجار است رفته بودم و هوای سرد و بوس تندے و زید
 در پناه قبرے نشستم سنگی از آن قبر بر من افتاد و هزارها کنز و مچا که در چاه
 می جوشد از آن قبر برآمد و من از آنجا بگریختم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و زهر می
 فرمودند تا اعتقاد مرید با شیخ کامل نشود و خوشنیتن را هیچ محض و سراپا جرم
 و تقصیر و ذلیل و خوار در مقابل شیخ نه میدکمال نرسد حضرت آخون نادر
 مثلاً صاحب قبله رحمه الله علیه با وجود آن قرب و منزلتی که در و بار
 عالی حضرت بابا جی صاحب داشتند و بابا جی صاحب رحمه الله علیه
 بار بار بر زبان گوهر بار فیض آثار می آوردند که آخون صاحب می دانند
 که ایشان با من عشق دارند لیکن من می گویم که من عاشق زارم با وجود
 این همه حال و حضرت مرحوم یعنی آخون صاحب هرگاه قصد و بار عالی می نمود

جامه‌های سفید نفیس بدر میگردند و لباس کهنه و دریده در بر می‌نهند و قریب
رسیده هر دو دست مبارک خود را چون مجرمان می‌بستند و خس بدندان گرفته
مشتی خاک بر سر و روی مبارک خود می‌ریختند و باین هیئت حاضر می‌شدند
و حضرت باباجی نور محمد صاحب بدست مبارک خود دست حق پرست ایشانرا
می‌کشادند و روتری فرمودند که درین زمانه طالبان باین طور اند که اگر
چندی فائده محسوس نشود همه اشتغال بی سود و فمیده می‌گذارند و به نسبت
شیخ هم سوء عقیدت بهم می‌رسانند و نمی‌دانند که پیش از وقت هیچ شئی نیست
من که بخدایت شریف حضرت آخون صاحب رحمۃ اللہ علیہ حاضر شدم
و بیعت نمودم تا چند سال هیچ فائده محسوس نشده لیکن محنت و مجاهده که
می‌کردم هرگز ترک نمی‌کردم هر چند از عدم حصول مطلوب غم و غصه می‌خوردم
و شیطان و سوء سهامی انداخت باین طور دفع می‌کردم که حضرت آخون صاحب
آخر بنده خدا یتعالی اند اگر حق تعالی به نسبت من خیر خواهد خواست
ایشان منع کردن و بازداشتن نمی‌توانند و اگر مشیت ایزدی متعلق نگشته
ایشان بے حکم او هیچ کردن نمی‌توانند درین حیث بیست بودم که شبی خواب
دیدم میدانی وسیع و شبره زاری است و درختان سایه دار گنجان و زیر
درختان حضرت آخون صاحب بر پلنگ استراحت دارند من بر بالین آن
قدوه ابرار ایستاده ام رخ بجانب من نموده فرمودند اسے فلان چرا
جان خود را از ریج فرسوده کنی غم مدار انشاء اللہ تعالی بمطلب می‌رسی
مگر اندک تاخیر است صبری باید کرد که الصبر مفتاح الفرج آمده کارها بصبر برآید

و مستعجل بسیر و آید از آن روز آن خیال را
از ساحت سینہ بدر برد و بعد چندی بعنا
آرزو و پاره گشت اللهم انی ذلک روز
انہی و شکری نماید طالب را اول فنا فی
خوشی را مثل صورت شیخ بیند و آئینہ کما
دست دهد و دولت حضور می سرور کا ثنا
میسر شود و بجای رسد کہ خوشی را ہم به
و آله و صحبه سلم بیند چون فضل الہی
فنا فی اللہ افتد و پرتو آفتاب و صدر
را در دیدہ بصیرت او جای نماند و جز
مشہود نشود و مستانہ و از تیغ و دار تر
جوش زند و چون ازین ہم ترقی رود و
و مخلوق پدید آید و در صانع و مصنوع
بجلوہ گاہ صحویت خراید و روزی فرمود
می شد و چنانچہ در چکینہ علاقہ پشیا و شیخ
ریاضت و مجاہدہ بودہ اند و از غایت
قناعت می نمودند و در شہر کماٹ حاجو
کمال و مدارج عالیہ بودند و روزانہ یکدنب
ایشان بود شیخ رحم کار صاحب کہ این حا

بامریان خویش رفتند و دیدند که شب یک و شب مع دیگر چیزها خوردند و شب
 زنده داشتند شیخ صاحب بامریان فرمودند که حاجی صاحب را این
 قدر خوردن زیان ندارد و در خصت شده و سپس رفتند حاجی صاحب
 از پس ایشان دو مرد را فرستادند و فرمودند که بروید و هرگاه شیخ صاحب
 بامریان جمع شوند با و از بلند از جانب ما بگوئید که شما هنوز مسلمان نشده‌اید
 خلق را گمراه نکنید مردان رفته پیام رسانیدند شیخ صاحب گریان شدند و گفتند
 یا ران جناب حاجی صاحب راست می فرمایند شما شیخ برای خود تلاش کنید
 من مرد این کار نیستم مردان و سپس رفته حال گفتند که برین منوال است
 فرمودند غرور اتباع سنت حجاب کمال او شده بود حال که اقرار نقصان
 خویش نمود و مرتفع شد باز روید و بگوئید که شیخ بالای بام رفته روال گردانیده
 با و از بلند بگوید که رنگ طیار است هر که خواهد بی درنگ و بیدریغ بیاید
 را اقم گوید که غرض از اسلام و ریخا اسلام حقیقی است که مقابل کفر طلیقت است
 که مقام جمیع است سالک درین مقام در مراتب مخلوق بدیده بصیرت حضرت حق
 را مشاهده کند و غیریت ناپدید شود و این مقام محویت و سکون فنا است
 از وجود خود و غیر خود نشانی نیابد و بعد ازین مقام بقا و اسلام حقیقی است
 و درین حالت در میان حق و خلق امتیاز پیدا آید و این مقام صحو و تمیز
 و تفرقه است درین مقام عقاید شرعیه بکشف و شهود بی استدلال ظاهر
 شود و حاجت استدلال نماند روزی فرمودند که در ملک و قسوف کنایه است
 مشهور بدیوان شور و آن تمامی کتاب در یک قافیه است عجب مضامین

طرب انگیز جنون خیز دارو این دوسه شعر از ان کتاب است ۵	
او آتش تجلی در سینه باش و مجوش	باشند گواه حالت اکنون زبان خاتوش
دل را ز خویش گویان لب بندہ است حیران	در درین دہ نوشتان قال مقال مفروش
ساقی عشق داده یک جرعه نہا نم	پیدا است روز توحید از مغز سمع ہر گوش
روزی فرمودند کہ از ہمہ انواع اذکار و اشغال و مراقبات در ریاضات غرض ہمین است کہ چنانکہ ملکہ بہم رسد کہ یک لحظہ غفلت از حضرت حق روند ہر و کہ اسے کار و شغل مانع این امر نشود چنانکہ بزرگے فرمودہ است ۵	
بہر کاریکہ باشی با حق ۱ باش	ز خود بیگانہ با حق آشنا باش
روزی پرسیدہ شد کہ باعث چیست کہ انوار مختلف الالوان معلوم میشود فرمودند بطور صانع خداوندی است چنانکہ در ظاہر گلہا سہ رنگارنگ و اشجار گوناگون است ہمین طور سینہ مثل باغ گلہا سہ رنگارنگ دارد و تجلیات گوناگون در وظاہر ہی شود ۵	
ستم است اگر بہت کشد کہ سیر و سمن درآ	تو ز غنیمت کم نہ دمیدہ در دل کشا بچمن درآ
روزی فرمودند کہ طالب عالی بہت جفاکش محتفی مثل برادر طریقہ نیست خان مرحوم می باید تا دلش آئینہ کمالات شود و لمعات انوار آفتاب حضرت وجود مطلق از ان سر برزند و جهان از و پر انوار شود سالما بنیم پا بخود قناعت کردہ ریاضتہا کشیدند و ساعات شب و روزی را زندہ داشتند و دومی و ساعتی را ضایع کردند را قم گوید کہ چون نام نامی آن شاہباز اوج طریقہ است و رمیان آمد مناسب نمود کہ اندکے از حالات ایشان بر نگار	

تا مشتاقان از آن حظ بردارند و راقم را بدعای خیر یادوارند هر چه از اتفاقات
 معتبرین از اقربا و مریدین خالص صاحب مرحوم که تفصیل تمام از حال خیریت
 اشتمال ایشان واقعتاً اند به تحقیق پیوسته می نگارم و دیگر اقوال برامی گذارم
 نام اصلی ایشان عبدالصمد خان و وطن ایشان کوره جهان آباد است
 والد ماجد ایشان از شرفای باغرت و وقار آندیار بوده اند مگر ایشان را
 صغیر گذاشته بار آخرت شتافتند خالص صاحب مرحوم در کف عافیت عم
 بزرگوار خود تربیت یافته اند و عم ایشان در علی گڑه بزمه اهل پوس
 نوکری داشتند ایشان نیز چون بسن رشد و تمیز رسیدند نزد عم خود در علی گڑه
 رسیدند و صحبت ایشان بسر می کردند و بعد چندی در سعادت آباد ضلع علی گڑه
 بزمه چیراسیان منصفی منسلک شدند مگر چنان خدا ترس و متقی بوده اند
 که اگر در جاهای بخت اجرای کار سرکار میرفتند و آل و آرد و غسیره با خود
 همراهی بردند و از اسامیان هیچ نمی گرفتند و هر کار بهین طور احتیاط
 بکار می بردند و فقر و اهل اند را همیشه جویان می بودند و ازین جست و جوی
 گاهی نمی آرمیدند و همیشه اوقات خود را بعد ادا س کار سرکار بعبادت آباد
 می داشتند و ازین رودر میان خواص و عوام عزت ایشان بهم رسید
 و همگنان بنظر عزت و توقیر و ایشان می نگریستند خرد و بزرگ آن دیار
 به نسبت ایشان اعتقادی عظیم پیدا کرده بودند بعد چندی شنیدند که
 در ژوبیک و آن شهر است قریب متمرادر ویشی مجذوب امان الله شاه نام
 پس بزرگ دست مستمند عنان اختیار از دست داده نوکری را گذاشته

جهت ملاقات ایشان روان شدند و رسیدہ روزانہ بخدمت ایشان می رفتند
 و نزد ایشان خاموش می نشستند و گاہی بیچ نمیگفتند روزی میان امان اللہ
 شاہ صاحب بخالصاحب فرمودند کہ برای ما طاهری بختہ بیاضا صاحب بخیرین
 اطعمہ دستگاہ کامل داشته اند حسب فرمودہ ایشان طعام خوب نفیس بویا
 خوش رنگ بختہ و طبقے کلان از ان پرموده پیش ایشان حاضر نمودند شاہ صاحب
 خوشوقت شدہ استخوانی کہ در ان طعام بود گرفته پزور تمام در ان طعام فرو برد
 و چند بار فرمودند کہ من ترا میخ دین کردم خالصاحب را حال دیگرگون شد
 و مستانہ وارد دل از شهر و دیار برگزیدہ رو بصبح انہادند و بعد چندی باز در سواد آباد
 آمدہ بدوکان میان کلو گلخن افروز رسیدہ فرمودند کہ تو گلخن افروز را روزانہ
 چند اجرت می دہی او گفت اندکے نخود و چند پیسہ روزانہ میدہم فرمودند
 پیسہ می گزارم و اندکے نخود بمن می دادہ باش کار تو ہمہ سرانجام خود اہم داد
 تا چند سال در ہمین کار بودند بزرگ خشک و دیگر گاہ و خس از صحرا برای گلخن
 می آوردند و نیم پاو خود روزانہ می گرفتند و گلخن می افروختند و میان کلو را نیز
 بہرکت صحبت ایشان جذبہ در گرفت و مردمان تعظیم اومی کردند و بر اے
 دعا پیش اومی آمدند و او را قطب انجامی فہمیدند و بعد اندک مدت بخدمت
 امان اللہ شاہ صاحب میرفتند و از غایت ربودگی و مستی شاہ صاحب
 ایشان را رنست می فرمودند ازین روز رنست خان مشہور شدند
 باری امان اللہ شاہ صاحب فرمودند کہ اسے فلان پیش ما چرامی آئی
 آنچه قسمت و حصہ تو نزو ما بود تو رسید دیگر کس در پنجاب منتظر تو نشسته است

تکمیل تو و ابسته با دست حضرت خالص صاحب رحمۃ اللہ علیہ بسوی پنجاب
 روان شدند و در آن دیار ہر کہرامی شنیدند کہ او در ویش است بیش او
 برای اخذ فیض میرفتند و می دیدند کہ امان اللہ شاہ صاحب گفتہ بہست
 در آنجا حاضر اند و می گویند کہ برو این کس پیرو نیست از آنجا بدر می رفتند
 باز در پس کام خویش گام می نهادند بعد چہ سال بدر بار فیض آثار
 قدوۃ السالکین زبدۃ العارفین حق شناس حق آگاہ مجدد ثانی حضرت عبدالہادی
 المعروف باخون نامدار شاہ رحمۃ اللہ علیہ فائز گشتند و در آنجا میان امان اللہ
 شاہ صاحب را ندیدند و حضرت آخون صاحب رحمۃ اللہ علیہ بقدر ویدین
 فرمودند کہ ای فلان کجا بودہ از ہشت سال در انتظار تو بودہ ام بایست گفتہ
 تمقین ذکر نمودہ رخصت فرمودند و امر کردند کہ بروید و اگر در راہ امری دیگر پیشو
 ہرگز باز نگریو و در آن ملک رفتہ تاہل باید کرد خان صاحب رحمۃ اللہ علیہ
 عرض کردند کہ من آزادانہ بسر میکنم و کسی از حال من ہم آگاہ نیست شریفی جاوید
 مراد ماوی قبول خواہد کرد و فرمودند غم مدار کہ شریفی ترا دختر خواہد داد و بان
 انشاء اللہ تعالیٰ غنی خواہی شد و نیز نام نامی حضرت مرشدی و مولای
 بر زبان مبارک آوردہ فرمودند کہ محمد حبیب اللہ ہرادر طریقہ شاذ برگزیدگان ما
 در ہندوستان است اگر حاجت پرسیدن در سلوک افتد با و رجوع آرند بعد
 شنیدن این وصایا خالص صاحب مخص گشتند و دوسہ منزل را طی کردہ بودند
 کہ خبر حالت حضرت آخون صاحب شنیدند و خواستند کہ واپس روند مگر
 وصیت یاد کردہ باز ماندند و پہلی رسیدہ نزد مزار رحمت بار خواجہ خواجگان

حضرت باقی بالله رضی الله عنه فروا آمدند و بمقامی نشسته بودند که کیفیت روداد
 و دیدند که حضرت آخوند صاحب مع حضرت باباجی نور محمد صاحب تشریف آوردند
 و بسوی حضرت باباجی صاحب رحمة الله علیه مخاطب شده گفتند که این است
 فرزند اخیر من حضرت خالص صاحب میفرمودند در نیوقت حالتی نصیب شد
 که آن حالات و خرق عادات و قوتها و حرارتها که سابق در ایام جذبه و اشم
 و آن را کمالات بزرگ می پنداشتم در جنب آن کمتر از قطره به نسبت بحر
 بنظر در آمد غرض واپس آمده در علی گڑه قیام کردند و با وجود آن حالات عجیبه
 بمقتضای بلند فطرتی و همت عالی خود را هیچ فمید نه غم می بودند که افسوس
 و رخصت حضرت صاحب اندک مدت هم نماند و فیض نه انداختم و همیشه منتظر
 ملاقات حضرت صاحب می ماندند و درین اثنا در قصبه اترولی بدختر نیک اختر
 بیخ خالص صاحب که موثر شریف صاحب و جابت بوده اند و سواهی یک دختر اولاد
 دیگری نداشته تا بل کردند هم درین اثنا ملاقات حضرت صاحب دام ظلّه مشرف
 شدند و در دل خویش و انمودند حضرت صاحب دام ظلّه تسکین داده فرمودند
 بطوریکه تعلیم فرموده اند عمل باید کرد و آنچه مناسب بود وقتاً فوقتاً اظهار نمودند
 و بعد چندی بیخ خان صاحب ازین دارنا پایا بسوی دارالقراریه حال
 نمودند و تمام جائداد و مکانات بدختر ایشان رسید و قول حضرت آخوند صاحب
 رحمة الله علیه بهوید اگر دید که فرموده بودند که بوسیله شادی غنی خواهی شد
 و درین حالت از جانب روحانیت حضرت آخوند صاحب اجازه
 تعلیم دیگران نیز از زانی شد لیکن از غایت انکسار خود را اینین این کارند نشستم

ازین امر سر بازمی زدند که بار بار از روحانیت حضرت آخوند صاحب تقاضا شد
 و حضرت صاحب دام ظلہ نیز باین کار اصرار فرمودند تعلیم جاری کردند حضرت خان صاحب
 مرحوم قوت باطنی چندان داشته اند که کسی بیان کردن نمائند تربیت
 طالبان بجز به میفرمودند و کار با سه چند ساله را بیک لحظه طی می نمودند
 و متذکرین را بیک نعره چون ماهی بے آب می غلطانیدند غرض و رایام خود
 بی نظیر بوده اند و هنگامه این کار گرم داشته اند و چون دوام وجود و بقا خواست
 حضرت آفریدگار است عز اسمہ در سال یک ہزار و دوصد و ہشتاد و ہجری
 بتاریخ سوم محرم بعارضہ در دحوالی قلب از دار فنا بعالم بقا شتافتند و
 مریدان و معتقدان را در حد حسرت و یاس و اندوه و الم گذاشتند و میرزا ابان علی
 صاحب حج ہائی کورٹ ریاست جی پور و برادر ایشان میر فضل حق صاحب
 وکیل مرحوم و میان عاشق احمد صاحب مرحوم بدوئی کہ قبر این ہر دو صاحبان
 در اترولی نزدیک قبر حضرت خان صاحب مرحوم است و مولوی محمد نور خان
 صاحب ساکن اترولی و مولوی سید حسین شاہ صاحب بخاری کہ در بھوپال
 بعارضہ ہیضہ انتقال یافتند از خلفای مشہور ایشانند و عبد الرزاق خان
 صاحب میرمنشی ریاست جی پور و عبد العزیز خان صاحب صاحبزادگان
 ایشانند و مولوی حسین شاہ صاحب و میر فضل حق ہر دو صاحبان رباعی
 و قطعہ متضمن ماوہ تاریخ وفات ایشان چنین بملک نظر کشیدہ اند کہ این ہر دو بھوج
 ہزار ایشان کنندہ شدہ است رباعی از مولوی حسین شاہ صاحب بخاری

این زندہ جاوید کہ اندر لحد است	از نور یقین بادی دین تا ابد است
--------------------------------	---------------------------------

سال سفر و اسم شریفش گویم	مست احمدی جناب عبدالصمد
قطعه تاریخ از میر فضل حق صاحب	
<p>آشنای بحر عرفان مخزن فضل و کرم هادی راه طریقت آفتاب معرفت جوهر تیغ شجاعت مجمع حلم و حیا نقش بند و صاحب ارشاد و در هر سلسله روز یکشنبه بتاریخ سوم وقت زوال در فراق صوری آن قدوة اهل اصفا بهر تاریخش سر با تف فرو گردید گفت</p>	<p>حضرت عبدالصمد کشف اسرار قدس منظر نور حقیقت مصدر فیض اتم معدن جو و دو سخاوت صاحبین قلم داشت نسبت با جناب ناندا محترم در محرم شد ازین دار فنا سو ارم بود طالب هر یک در ریخ و اندوه الم کعبه اهل طریقت قبله اهل کرم</p>
<p>اول بلاخر جبه و در ثانی سر با تف یعنی در ریخ خارج شده و ثنوی تحفه العارفین و دیگر کتاب شریسمی به تحفه العارفین در تصوف و سلوک بس اثر خیر و شوق انگیز از تصنیفات جناب خالص صاحب رحمة الله علیه است در آخر ثنوی فرموده اند</p>	
از طفیل آل و اصحاب رسول	<p>یہ دعا عاجز کی حق نے کی قبول یعنی اسکو جو پڑھے بہر خدا</p>
<p>در دول حاصل ہو اسکو مطلقا</p> <p>روندی پر سیدہ شد کہ حالات حضرت سید احمد صاحب شہید بندگان کا را خوب معلوم باشد کہ آن ہمہ بخشیم مبارک خود دیدہ اند فرمودند کہ من جناب سید صاحب را دیدہ ام مگر ملاقات ندارم سید صاحب بنفس نفیس خود بزرگ کلان بودہ اند و بسیار صاحب برکت مگر ہر اہل بیان ایشان</p>	

همه خوب نبودند اکثر کسان از عوام الناس چنان بودند که در ادنی لغزش
 و اختلاف بر دیگران حکم کفر و شرک و بغاوت میکردند و راوایل همه قوم یوسف زلی
 با اعتقاد و خلوص تمام کمر با تقیاد و اطاعت بستند و فقیر کامل و سید رفته
 همه منقاد گشتند و عشر غلات که همیشه جدائی کردند مقرر نمودند که همیشه سید صاحب
 بدهند تا ایشان بخرج خویش و همراهیان خویش آرند و از مایحتاج
 فارغ البال باشند و حسب قرار و ادو وقت طیاری غلات دو دوسه سه کس
 از همراهیان سید صاحب در دیهات افغانه رفته عشر خود جمع می کردند
 و نزد سید صاحب می آوردند درین اثنا یار محمد برادر دوست محمد خان که
 در پیشاور بود و در اجانب خویش دعوت کردند خان مذکور سر باز زد و پس
 باغی قرار داده جنگ نمودند و در آن جنگ کشته شد و همه اسباب انقیست
 آمد و بعد از آن خادی خان رئیس هند را بجانب خود دعوت نمودند و گفتند
 فرستاد که من بظاہر و علانیہ اختلاط و اطاعت کردن نمی توانم زیرا که سکھان
 قریب اند و تاب مقاومت با ایشان ندارم او را هم باغی قرار داده چند
 صد کس بچله دیهانه وقت صبح در حصار او تنها و یک یک دو و دو گروه داخل شدند
 و مردمان حصار اکثر بر کشتهای خود بدر رفته بودند میدان خاسل و دیده
 خادی خان را که در مسجد تلاوت قرآن مشغول بود قتل کردند و همه اسباب
 و اموال حتمی که زیور زنا نش بچروا کراه گرفتند قوم افغانه را آن حرکت
 ناپسند افتاد که مسلمانان ناحق کشته شدند و زنان بچرمت شدند باز عالمی هم
 از آن قوم که با مردمان سید صاحب رفته از جانب ایشان ضبط اموال

خاوی خان متعین شدہ ہوو معاندین او گفتن کہ این ملا اکثر اموال بخانہ خود
فرستادہ است ازو مطالبہ نمودہ شد آن بیچارہ بایمان غلاظت کار نمود کہ
من ہرگز این کار نکردہ ام وجہ از ان نہ برودہ ام اورا بضرب و شلاق رنجانید
و مینہمای آہنی در ناخنہای او زدند و قید کردند گفت ہرچہ خواهید بکنید
من نکرتمہ ام از کجا بدہم روزی چند ہمسایان گذشت ملا ازین سختیا نہایت
ضعیف و نزار گشت آخر او را از گون بدرخت آویختند و در زیر او
آتش افروختند تا آنکہ بمرو ازین حرکات افاغنہ نہایت رنجیدہ خاطر شدند
و چندی از او بایشان و ناکسان آمدہ می گفتند کہ با دختر فلان کس نکاح کردہ ام
و او در خصمت نمیکند چند کس رفتہ بچہ دختر او را گرفتہ بایشان می سپردند آتش
در نہاد و افاغنہ شعلہ زو باز گفتگوی تقلید و عدم تقلید در میان آمد و عوام الناس
بیل علم طعن و تشنیع اکابر لب کشووند و مقلدین و مشایخ عظام را منسوب
بفسق کردند و لب باہانت بعض اکابر ایمہ دا نمودند این امر نیز باعث
افروختگی خاطر ایشان گردید ازین رو اہل علم ہم بد اعتقاد شدند باز در دہی
لب آب چند جابرای غسل قرار دادہ اند زنانہ علیہ و مردانہ علیہ و مردان
نشر روزی بر گھاٹ زنانہ آمدہ لنگہا بستہ غسل می نمودند زنان ہر چند مانع آیند
وزارتنا لیہا کردند کہ شما ازین جابر وید کہ این گھاٹ زنانہ است برای مردان
مقام دیگر مقرر است و ازین جاقریب است و در ہم نیست ایشان ہرگز نشینند
و بعض کسان زنان را و شما داد و ند و بعضی برین اکتفا نکردہ بدست
ہم رنجانیدند زنان در خانہ ہارفتہ مردان خود را زجر ہا کردند و ہلہ حوال بیان نمودند

وگفتند که حیا و حمیت شما کجا رفت امروز این واقعه پیش آمد بار دیگر لشکریان
 زنان و دختران و خواهران شما را گرفته خواهند برد و شما خواهید دید قهرین
 بی حمیتی و بی غیرتی شماست در نهاد افغانه آتش غضب شعله زد که همه اگر
 و مگر را بسوخت رئیسان قوم و در همه دیهات این همه حالات سابق و لاحق را
 نوشته فرستادند و تحریر نمودند که حالا طاقت ضبط نداریم هر همه را باید که از لشکریان
 هر کسی را هر جا که بیابند بکشند قوم که از بیشتر تشنه خون ایشان بود هر کس را
 هر جا که بود بیدریغ ته تیغ کشیدند و در کشتن و زدن صرفه نه نمودند که لشکریان
 باین صورت تلف شدند و باز رئیسان قوم جمع شده سید صاحب را گفتند
 که حالا قیام جناب در ملک ما مناسب نمی نماید بقیه السیف را همراه گرفته
 آن روی آب انگ می باید رفت و این ملک ما را می باید گذاشت پس
 سید صاحب بقیه لشکر را خود گرفته دریای انگ را عبور نموده در ملک چچمچه
 هزاره قریب بالا کوٹ باراده رفتن کشمیر با خیال دیگر قیام نمودند و آن زمان
 شیر سنگه پسر رنجیت سنگه والی کشمیر بود جاسوسان خبر این حال باورسانیدند
 او لشکری براس قلع و قمع ایشان متعین نمود و قتی که لشکریان در کوه و دشت
 و دیهات متفرق بودند فوج سکمان بیک ناگاه در رسید و سید صاحب همراهیان
 ایشان چند آنکه بودند بمردانگی تمام هراس را بخود راه نداده و دل بر شهادت
 نهاده چون شیران شرزه برو شمشان خویش افتادند و آن معرکه ننگ
 و ناموس ثبات قدم و رزیده دود شجاعت و مردانگی دادند و تا توانائی داشتند
 جنگهای رستانه کرده همه شریعت شهادت چشیدند و بمراوات دلی فدا نگر دیدند

اگر فرج سکمان بمسلمانان که در لشکر ایشان بودند امر نمود که جنازه ای این
همه کسان بعزت و حرمت بدستور اهل اسلام تحنیز و تکفین نمایند مسلمانان
اکثر کسان را از ایشان بدو شالها کفن داده نماز کرده مدفون نمودند و لشکر
از آنجا کوچ نمود و قومی از سکمان که کالی نام دارند در پس لشکر مانده بودند
اجساد شهدا از قبور بر آورده بدریای جھلم انداختند و ایشان هم بمقر خود
شتافتند بعد رفتن سکمان مسلمانان گرد و فواح جمع آورده اجساد شهدا را
که بکنار آب آورده بودند یا به سنگها بازمانده بودند بر آورده باز دفن کردند
و از خوف معاندین بازین برابر ساختند و زری پرسیده شد که ختم خواجگان
و دیگر ختمها که دستور بزرگان است ابتدا چگونه مقرر شدند ختمها اکثر
از روحانیت بزرگان معلوم شده است و فوائد آن حصول سعادات
و حاجات دینی و دنیوی است مگر اکثر عمل این بزرگان جهت حصول برکت
باطنی است و طور آن نیست که اول و آخر در و ص بار بخوانند و میان
آن یا آیات یا سوره یا کلمات بمقدار عددی که معین است بخوانند و بعد ختم
ثواب بروح آن بزرگ که ختم منسوب با او است میرسانند و دعای
جهت حصول مطلب خویش بطفیل آن بزرگ میکنند ختم محمدی در و
اول و آخر صد بار تیس سته بار کلمه لا اله الا الله یا نصیب بار مگر بعد تمامی هر تسبیح
محمد رسول الله نیز بگویند ایضا بطور دیگر اول فاتحه هفت بار در و ص بار
کلمه لا اله الا الله یکصد و هزار بار مگر بعد تمامی هر تسبیح محمد رسول الله نیز ضم
کنند باز فاتحه هفت بار در و ص بار ختم خواجگان اول فاتحه هفت بار

و درود صد بار یا قاضی الحاجات صد بار یا دافع الدرجات صد بار
یا واهب العطیات صد بار یا مسبب الاسباب صد بار یا دافع
البلیات صد بار یا شافی الامراض صد بار یا کافی المهمات صد بار
یا حل المشکلات صد بار یا عزیز الوهاب صد بار یا مفتاح
الابواب صد بار یا مجیب الدعوات صد بار یا ارحم الراحمین
صد بار یا یا فی انت الباق صد بار یا فضل الالهی کل صعب یحرمه
سید الابرار سئل صد بار ختم محمد و می لاحول ولا قوۃ الا باللہ
یا نصیر بار بکر بعد ہر تسبیح العلی العظیم نیز ضم کنند و اول و آخر درود صد بار
ختم حضرت حافظ جمال اللہ صاحب درود اول و آخر صد بار یا جلیل
ص بار یا ختم باباجی محمد فیض اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ یا اللہ
یا دین یا رحیم ہزار بار مع درود اول و آخر صد بار ختم حضرت باباجی
نور محمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ اول و آخر درود صد بار یا بنور ہزار بار
ختم حضرت آخون نامدار شاہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ اول و آخر
درود صد بار یا ہادی انت الہامی یا نصیر بار

باب سوم در بیان بعض کرامات و خرق عادات حضرت ایشان دام ظلہ
حضرت ایشان دام ظلہ را در اخفای حالات و عادات جد و جد
بسیار ست گاہی بر مژدہ اشارہ نیز ازین طور سخنان بمیان نمی آزند و بامریان
ہم ازین باب گفتگو نمی شود ہموارہ بر اتباع شریعت و عمل بہ سنت و جناب
از بدعت استقامت دارند و بکثرت نوافل و طاعات بسر می برند و بیماری ہم

بر نوافل و او را مواظبت می نمایند این همه حالات دلیل بر انتهای کمال
 و درجات عالیه است که الاستقامۃ فوق الکرامۃ مگر ظاهر بینان انجمنین
 امور را کرامت نمی فهمند و نزد خود کرامت را منحصر تصرف در اکوان میدانند
 بنا چاری ازین طور هم اندکی نوشته می آید عادت حضرت ایشان چنان است
 که اگر کسی التجا کند که فلان مقصد حاصل نمیشود یا بیمار صحت نیابد حضرت
 می فرمایند که خدا یتعالی مالک است بر شمار کم کند بر و علاج بکنید اختیار
 بدست خدا است تدبیر و علاج روپوش کرامت می شود و کارهای صعب که
 بظاهر امید حصول آن نباشد با سانی می برابند و امراض سخت که
 بظاهر شفای آن مشهور نیست صحت می یابند همچنین مریدان عرض میدارند
 که حضرت قبض البسط نمی یابد یا در فلان مقام مجبوس شده ایم ترقی نمی شود
 میفرمایند که کار بکنید و خالص نیت عبادت دارید و در آن بجز رضای الهی
 هیچ نخواهید چون بفرموده کار بند می شوند همان روز یا در نهایت اندک
 مدت محض بتوجه حضرت اقدس بمقصود فائز می شوند و از مریدان کسی را
 که مناسبت با حضرت دامن ظلمه درست میشود روز و شب صد بار کرامت
 می بیند کسانیکه ازین راه خبر دارند بخزاین سخن خواهند رسید حالا وقت
 آن است که چند حوادث را و انما یم خادمی شکایت کرد که حضرت من ببنامست
 نفس شوم مواظبت بروز کر نمیتوانم کرد و در نماز لذت نمی یابم و بر رخ تباری
 ظاهر نمیشود فرمودند خدا یتعالی مدد شما بکنند بعد ازین هرگاه به نماز برخاست
 چنان لذت و جذب رود و او که ضبط آن دشوار گردد و ذکر گاهی بعد از آن

فوت نگرید و بعد چند ماه روزی دید که حضرت ایشان رو بروی استاد خوانده
مطالعین حضرت چون آفتاب و ماه تاب و ستاره ها و مثل جواهر است می درخشند و برو
توجه و التقای نسبت میفرمایند درین اثنا نسبت جذبی او را در رسید و اولطاف
خود را نیز همچنان بدید و حالتی بران غالب آمد که از خویش برفت و در گریه افتاد
بار دیگر همچنان مشاهده کرد و دید که از هر مسام حضرت ایشان انوار مثل خطوط
شعاعی بدر می آیند و در مسامات او داخل میشوند و تمام قالب او چون ظرف
گلی نو و قتیقه از آب او را پر کنند جوش و خروش کند و از میدان سلطان الاذکار او را
حاصل شد و بار بار ازین طور معاملات می بیند و ترقی میکند برادر طریق محمد کریم مرحوم
شبی بیدار شده در پیتمه پرخاستن بودند و دیدند که حضرت ایشان یکایک ظاهراً هر شدند و
فرمودند که زود برخیز و وضو کن و بکار مشغول شو و تا خیر کن چون براقیم مشغول شد
چنان جذب در رسید که با و هوکنان از خانه بدر رفت و از نزد خانگی که از برادران
طریق بگذشت مروان آواز او شناخته و دیده گرفته حفاظت او کردند تمام شب
خود را بر زمین میزد و الله الله با و از این میگفت بجهت که افاقه رود و او قضا خود
بیان نمود گفت می دیدم که بزرگان سلسله یکی بعد دیگری آمده توجه میدادند
ازین حالت می بیدم و ضبط کردن نمیتوانستم و درین مدت دو نفر ضمیمه نصیب
اوشده که بسا لها و ریاضتها هم کم حال میشود و محمد مراد الله مرحوم بعارضه سر فرود
بتلا بودند از طبیب و دوا خواستند و دوا نفع میکرد و گریه چندی ترک کردند طبیب ناراض
شده برادران وجه آن پرسیدند که چرا دوا را ترک کردید گفتند که حضرت صاحب
دام ظلّه ظاهر شده فرمودند در دوا شراب است نباید خورد و بعد تحقیق معلوم شد

کہ پیمان بود برادر طریقہ شمس الدین صباغ ساکن اترولی سے گفتند کہ
حضرت صاحب دامن ظلمہ مرا فرمودند کہ دھوتی بنیاد بستم کہ رسم کفار است
روزی در بازار ملاقات شد من دھوتی بستہ بودم ناراض شد من
مثل یہ بند نمودم چون از حضرت ایشان دامن ظلمہ جدا شد من باز دھوتی بستم کہ
بیک ناگاہ باز ظاہر شدہ فرمودند کہ گفتہ مانعی شنوی و دھوتی ترک نمی کنی
باز نہ بند بستم و در خانہ رفتہ باز دھوتی بستم و دانستم کہ حالا حضرت صاحب
موجود نیستند و در روزہ را در بستم و روزہ پیمان بند بود کہ حضرت صاحب
ظاہر شدہ فرمودند کہ شمس الدین چرا محنت خود را صنایع کردن میخواہی دھوتی
ترک نمی کنی گفت بر اندام من روزہ افتاد تو یہ نصیح کردم حضرت صاحب غائب شد
از ان روز تا ایندم دھوتی نہ بستہ ام شخصی از مذہب آبائی خویش کہ
رفض بود تو بہ کردہ بجلقہ مریدان درآمد اقارب و رشتہ حرمت ادا فتاوند
و چند کسان جمع شدہ خواستند کہ وقت آمد و رفت با او جنگ کنند و بخانہ
خبر یافتہ بخدمت حضرت ایشان حاضر شدہ حال باز گفت فرمودند توکل بر
خدا تعالی کنی انشاء اللہ تعالی شہداء سیبہ از ایشان بخوابد رسید چنانچہ
روزانہ میائے راہ دشمنان می نشستند و او آمد و رفت می نمود و دشمنان
گاہی نمی دیدند و حیران شدہ از سرائین کار در گذشتند و ناچار مادرش را
آمادہ کردند تا دعوی کنند کہ اول عمر کہ صد ہزار روپیہ است بدہتا بر معاش
پرہیز و قابض گردود و دیگر کسان مقدمہ دیگر و فوجدارے پرورے دائر
کردند کہ اگر ثابت سے شد مقید می گردید حضرت صاحب دامن ظلمہ درین زمان

در چهره تشریف میداشتند او به تنگ آمده عریضه نوشته از مال پر لال خویش
اطلاع داد و جواب همان بود که توکل بر خداست و آشته مطمئن باش تا سبب
بشما نخواهد رسید یک روز قبل از پیشی مقدمات اضطراب ایشان از حد
در گذشت که آنی همه کس دشمن من اند و بنی یار و دو گار هستم چکنم درین اثنا
از غایت تردد و افکار بزم برایشان غالب آمد و غفلت ازین عالم روداد و خواب
دیدند که حضرت ایشان تشریف آورد و مخاطب شده فرمودند که دیگر می
بسمس که یک ناگاه از خواب برخیز و معنی این خواب نه فهمید وقت
پیشی مقدمه فوجباری و سمس شده و از جرم بری شده و ما در ایشان را
به نسبت دعوی بقایل روپیه و گری شد که ادای آن بسهولت گزید
و او ازین هر دو بلیه نجات یافت راقم در چهره بخدمت شریف حاضر شده
بدورت پائوس مشرف گشت وقت مراجعت جائی رسید که چند رسته
بچند سو میرفت و نمی دانستم که راه مقصود کدام است و آنجا هم خطرناک بود
متحیر استاده بودم که یک ناگاه آواز حضرت صاحب دام ظلله از جانب
اگوشم رسید که باین جانب بیایید بی و سواس همان جانب رفتم و مقصود رسید
مراد اند مرحوم خواستند که برای ملاقات بزرگ که نام او شنیده بودند
بروند و در غیبت حضرت صاحب دام ظلله فیض از آن بزرگ بردارند چون
قدیم در راه نهادند حضرت صاحب ظاهر شده فرمودند که هیچ ضرورت نیست
و رفتن آنجا حاجت ندارد کار خود چنانکه گفته شده بکنید سه بار چنین اتفاق
افتاد آخر از آن اندیشه باز آمدند و این قصه ما ناست بقصه حضرت

مولانا یعقوب چرخ رحمتہ اللہ علیہ کہ بعد حضرت خواجہ بہار الدین نقشہ بند
 بخدمت بزرگی ارادہ کردند کہ حضرت خواجہ بزرگ ظاہر شدہ فرمودند کہ
 نباید رفت شیخ فرزند علی ساکن علاقہ درجنگہ دشمنہا داشتند و دشمنان
 برایشان ہجوم آورده میخواستند کہ بر بخانند بہ تنگ آمدہ حیران بودند کہ
 بہرچہ جیلہ از ایشان سلامت ماند و تنہا بودند شب حضرت صاحب دمام ظلم
 را بخواب دیدند کہ اسب سواری آیند و میفرمایند کہ کیست کہ فرزند علی را
 بر بخانند روز دیگر دشمنان خائب و خاسر ازین کار باز آمدند و ایشان از خوف
 اعدا خجالت یافتند حضرت صاحب روزی در چہرہ ضلع سارن بر بالکی
 سوار قریب مسجد گندھی کہ شکستہ و ریختہ بود میگذاشتند بعض مردیان کہ
 ہمہ رکاب فیض انتساب بودند عرض نمودند کہ حضرت این مسجد اینچنین
 حال دارد و سامانی بہم نیرسد کہ ترمیم آن کردہ آید فرمودند خدا ایتعالی
 سامان خواہد کرد ہمدیان مدت بعض مردمان چندہ جمع کردہ ترمیم کردند
 تا مسجد درست گردید برادر طریقہ شمس الدین روزی از غایت سادہ دلی
 عرض نمودند کہ حضرت مرا ہمراہ خود در بیت اللہ می باید برد بزرگان
 قدیم ہم اینچنین کردہ اند بر سادگی ایشان تبسم فرمودند و حرمت نزود بہان
 روز وقت صبح حضرت صاحب دمام ظلم بذات خود امامت کردند شمس الدین ہم از
 مقتدیان بودہ اند بعد اندک مدت از تحریمہ خویشتم را و حضرت صاحب دمام ظلم
 را در رون کعبہ دیدند تا سہ روز و رہنما ہمین دامنہ پیش آمد بخدمت
 حضرت صاحب دمام ظلم حاضر شدہ حالت خویش عرض نمودند از آنوقت

آنحالت مستور شد یکی از مریدان حضرت ایشان دام ظلّه با راقم بیان نمود که من
 به بیماری جذام مبتلا شدم و صورت متغیر گردید و تمام بدن زخمها برآمد
 و انگشتها قریب بود که بریزند و مردمان از حالت و صورت من نفرت میکردند
 و نزد یک نمی آمدند بصلاح شمس الدین در خدمت شریف حاضر شده بهجت
 مشرف شدم و از حالت خویش زار نالی کردم که من بے زور و بیکس هستم
 و حال چنین است که می بیند مردمان از من نفرت می کنند نه من نزد ایشان
 رفتن میتوانم و نه ایشان نزد من می آیند چه کنم و کار و دم فسرده و دانا توکل
 بر خدا تعالی باید کرد و مایوس نباید شد من روزانه بخدمت رفته قریب یک ساعت
 می نشستم و از ابرین شریف حضرت ایشان دام ظلّه که از آن آب میخوردند
 و اندکی باقی نمی ماند بقیه را گرفته روزانه می نوشیدم و وقت رخصت حضرت
 ایشان دام ظلّه چیز خورانه بر من دم میفرمودند و در اندک مدت که زیاد
 از سه ماه نگذشته باشد بفضل تعالی تندرست شدم و همه بدن درست گردید
 شمس الدین میگفتند که حضرت صاحب دام ظلّه در چهره و تشریف بروه بودند و من
 از مفارقت حضرت دام ظلّه بقرار بودم روزی از غایت بیطاعتی بجان آمده
 و مسجد بجائیکه حضرت صاحب دام ظلّه می نشستند نشستم و گریه می کردم که
 ای یکا یک کس مرا از اینجا برداشته دور انداخت چون برخاستم دیدم که حضرت
 صاحب دام ظلّه در جای خود و تشریف میدارند من بدین لقا شریف
 فیضها اندوختم و تا در چهره بودند روزانه همین طور بزیارت مشرف می شدم
 و تسکین دل نمیداد و دیدم محنت مفارقت کشیده می نمودم بعد مدت آنچیزه

و پس آمدند یکی از برادران طریقه از غایت ضعف باه و از غایت بی طاقتی
 بالنسب از زن خود را طلاق داد و مادر و پدر او ازین فطش ناراض شدند
 هر چند خواستند که باز رجوع نمایند کارگر نیامد ناچار پیش حضرت صاحب دام ظلّه
 زار نالی نمودند حضرت ایشان دام ظلّه هم او را تحریر فرمودند که مادر و پدر
 را بناید رنجانید و حکم ایشان را امتثال باید کرد و صاف صاف عرض کرد که
 چگونه امتثال کنم من خود مرد این کار نیستم هیچ حس و حرکت و رغبت در خود
 مشاهده نمیکنم حضرت ایشان دام ظلّه فرمودند تو کل بخدا نموده نکاح باید کرد
 او دانست که دعای حضرت دام ظلّه مستجاب شده است انکار نباید کرد پس نکاح کرد
 و خود را همچنان که پیش ازین بیماری بود قادر یافت بعد از آن چند فرزند هم
 پیدا شد برادر طریقه شیخ عبدالکریم بیار بودند شبی که وفات یافتند همان
 شب بعد نیم شب مراد الله مرحوم حضرت صاحب دام ظلّه را در خواب دیدند
 که می فرمایند که برخیز عبدالکریم وفات یافته است برادران طریقه را جمع کرده
 در تجوید و تکفین او شریک باشید بعد نماز صبح برادران حاضران مسجد را
 ازین واقعه خبردار کردند همه همیا بودند که بعد طلوع آفتاب مردی رسیده
 خبر داد که عبدالکریم شب وفات یافتند جهت دفن ایشان می باید رفت
 یکی دیگر از برادران طریقه هم همین واقعه را در مراقبه دید که حضرت صاحب
 دام ظلّه میفرمایند که برادر طریقه شما محمد عبدالکریم وفات یافته است برای تجوید
 او می باید رفت مردمان در آنجا رسیده او را موجود و دیدند و واقعه ایشان
 شنیدند برادر طریقه صداقت حسین برادر یاد رکشتی نشسته بخندمت

حضرت ایشان باره میرفتند که بادی تند وزیدن گرفت و کشتی ته و بالا شد آب میرا
و کشتی می آمد مردمان و او یلا برکشیدند و خود را مشرف به غرق دیدند که صد اقامت حسین
یکایک حضرت ایشان دام ظلہ را دیدند که میفرمایند غم مخورید بخت یافتید
صد اقامت حسین را ازین مشاہدہ جذبی و کفایتی و حالتی قوی رود و او که از پیش فبت
و بعد افاقہ دید که ہمہ بسلاست اندواز طوفان نشانی نیست محمد کریم مرحوم را عادت
بود که چون بصبحرا برای رفع حاجت استنجا میرفت ابرق بر قبری اکثرے نهاد
و نمیدانست کہ آن قبر از کیست روزی حضرت ایشان را در خواب دید که میفرمایند
که ابرق بران مزار نباید نهاد و شنید بزرگ از اولاد حضرت غوث الثقلین است
بعد تحقیق همچنان برگرد و معلوم شد کہ آن مزار شنید نورالدین شاه کشمیری است
و او مردی بزرگ متراض بود و حافظ نور رضا وقتیکہ حضرت ایشان دام ظلہ و چہرہ
تشریف آورده بودند بہت ملاقات آمدند و در دل خیال نمودند کہ ایشان
دام ظلہ مرد بزرگ اند و انہ کہ میخورند بہ ہند بعد اندک توقف حضرت صاحب کسیکہ
نزدیک ایشان نشسته بود فرمودند کہ این انہ بجافظ صاحب بدہید و خواست
کہ حافظ دیگر را کہ او نیز در اینجا حاضر بود بدہد فرمودند کہ اورا نگفتہ ام فلان حافظ
کہ فلان جانشستہ اند یعنی نور رضا را بدہید برادر طایفہ عبدالحکیم خجستہ حضرت
ایشان دام ظلہ در اترولی رفتہ بود و زوجہ ایشان در عقب بیمار افتاد
و خون از دہان بسیاری آمد ضعیف و نزار شدہ پریشان بود کہ ورین
تنہائی و مفلسی و بی کسی چہ کند شبی مرد بزرگ را در خواب دید کہ یک آنخوہ
چرازشیر بدنتش دادہ فرمودند کہ بنوش شفا خواہی یافت او پرسید کہ جناب کیست

فرمودند کہ من پیر عبد الحکیم ہستم و نیز در پنج ششش روز میرسد زوجہ اش از خواب
 بیدار شد و فرہ شیر در دہن یافت و مرض و ضعف مہج نبود و بعد ششش روز عبد الحکیم
 نیز رسید و بعد از ان حضرت ایشان دام ظلہ نیز تشریف آوردند زوجہ اش
 بشناخت کہ ہمین جناب را بخواب دیدہ شفا یافته بودم و مرید شد برادر طریقہ
 الہی خان ساکن منیر چند سال از بیعت حضرت ایشان دام ظلہ را بخواب دیدند کہ
 بیعت مردمان می گیرند و مرا نیز بدست مبارک خویش اشارہ فرمودہ طلب
 نمودند و بیعت گرفتند بعد بیداری در انتظار بود کہ همان کس را کہ بخواب
 دیدہ بودم اگر بیایم بیعت کنم اکثر کسان می آمدند و میرفتند از مقصود خود نشانی
 نمی یافت چون حضرت ایشان دام ظلہ در چہرہ تشریف آوردند نام شنیدہ
 بشناخت و دید کہ همچنان کہ در خواب دیدہ بود بر همان طور و صورت بیعت
 می گیرند چون قریب رفت بر همان طور بدست مبارک اشارہ کردہ طلب
 فرمودند و بیعت گرفتند و از خویش برفت و بعد از ترقیات روز بہ حالات
 بلند وارد کہ اگر اندکے از حالات او بیان کردہ آید کسانیکہ درین راہ قدم
 نہ زدہ اند مبالغہ و دروغ پندارند و واقفان این راہ تعجب کنند و حضرت عبد الحکیم
 در خواب بود حضرت ایشان دام ظلہ را دید کہ میفرمایند بہوش باشش کہ
 زیر بالینت کز دم است قریب است کہ ترا نیش زند او یکا یک سراسیمہ
 برخاست و چراغ آوردہ دید کہ کز دم از بالین برمی آید او را بکشت شوہر
 مریم زوجہ خود را می رنجانید و با او بد مزاجی می کرد و زوجہ مراد اللہ شوہر خود
 را تنگ مے نمود و زبان درازی می کرد راستم چون بخدست حضرت

ایشان دام ظلّه حاضر شد وقت مراجعت از هر دو بخدمت تشریف عرض
نمود که دعا فرمائید تا این هر دو با اصلاح آیند چون به چهره و الیس آدم
هر دو به اصلاح آمده بودند و هر یک زن شوی خود را را حنی کرده بودند
در شتی و بد مزاجی بلینیت و موافقت مبدل شده بود و دختر عبد الحکیم
چند روپیجهت نزد حضرت ایشان دام ظلّه پدر خود را داده بود و او نیز
خود می داشت چون حضرت ایشان دام ظلّه در چهره تشریف آوردند
روزی ضرورتی پیش آمد فرمودند عبد الحکیم روپیجه که نزد شماست بیاورید
عبد الحکیم حیران ماند که آنرا سوای او کسی نمیدانست والد عبد الحکیم
بیمار بود و اسید زیست نداشت در اشتیاق بیعت بیتاب بود و حاضر
خدمت در اترولی شده از جانب مادر خود افسوس عدم حصول بیعت
نمود و مایوسی او بسبب بیماری مملک بیان کرد فرمودند دام ظلّه باک نیست
بیعت ضرور خواهد شد و همچنین بظهور پیوست و در آن مدت صحت یافت
و هنوز بصحت است ضمیر الدین که از برادران طریقه اند بر مشیره ایشان
تسلیط جن بود روزی قریب خواهر خویش نشست بودند که علامات تسلیط
ظاهر شد و بعد افاقه بیان نمود که دو جن آمده بودند یکی جانب من میل میکرد
و دیگر بسوی شما آنکه بجانب من می آمد دیگر را گفت که برگز بجانب ضمیر الدین
میل کنی و جرات نمانی که او مرید و خادم حضرت حبیب الله شاه دام ظلّه است
فرا حسین می خواست که با پر پدر خویش بیعت کند و خواست که حضرت
صاحب دام ظلّه اعلام کنند که ایشان موجود اندیانه و بیعت در خاندان

خویش ضروری باید کرد یا نه این مضمون در اول داشته بخندست حاضر شد بعد
ساعتی حضرت صاحب دام ظلّه خود بخود فرمودند در فلان جا هم بزرگان
هستند و ضروری نیست که بیعت صرف در آن خاندان کنند که بزرگان او
گرفته اند و در هر سلسله که خواهد بیعت نماید هر جا کمالی بهم رسد او را آن داشته دور
در از سفر کردن چه ضرورت است از بیعت کند مصلحت نیست که حاضر را
گذاشته بسوی غایب میل کند و این هم از دست رود و آنهم سالار بخش مرید
مولوی محمد کمال صاحب در چهره آمده بودند شبی بامیدان حضرت ایشان دام ظلّه
اتفاق گنجائی شد هر دو کس تصرف کردن خواستند و نشسته متوجه شدند
و اتفاقاً نسبت کردند حضرت ایشان دام ظلّه را دیدند که یک پا بر سینه یک
مرید و پای دیگر بر سینه دیگر کس داشته متوجه شدند سالار بخش را ازین
حالت لرزه بر اندام افتاد و ترک توجه کرده تائب شد و صبح به عبد الحکیم و
صداقت حسین که بر ایشان تصرف نمواستند این قصه در میان آوردند و همه
حلیه شریف هوبو بیان کردند و گفتند که شیخ شما بسیار کامل اند من ازین
حرکت خویش توبه نمودم مولوی محمد حنیف صاحب آرومی اکثر مسائل بصورت
و بعض حرکات این بزرگان بطور اعتراض قیل و قال می نمودند حضرت
ایشان بے آنکه کسی این ماجرا در میان نهد و بیان نماید بمولوی محمد حنیف
صاحب تحریر فرمودند که قیل و قال و بحث و جدال را در حق این بزرگان
باید گذاشت و ازین جبارت پر خسارت باز آیند زیرا که منکر حال این
بزرگان و قیل و قال کننده از فیض ایشان محروم است مولوی قسیم الدین کاکوی

گفتند بخدایت حضرت صاحب دامن ظلم حاضر شدیم و سوسه آمد که حضرت
ایشان دامن ظلم باین ضعف بدن و درازی عمر چرا بر خود این محنت گوارا
کرده می آیند و این قدر راه دور و درازی پیمایند و نیز بطور امتحان درود
می خوانند و بنا بر مشهور که هر که بزرگ باشد بسوی درود خواننده متوجه
می شود و درین اثنا حضرت ایشان دامن ظلم بسوی دیگران متوجه شده
فرمودند که در کابل رفته بودم چون اتفاق مراجعت افتاد و کسان آنجا نا
کھان روغنی بختی با ما همراه کردند از آنجا روانه شده شب بخانه کسی فرود آمدم
او دعوت کرد آن نان همچنان بماند و هر روز همچنان اتفاق می افتاد
تا آنکه آن نان بجائی رسید که در آنجا چند برادران طریقہ ہم جمع بودند
در آن وقت همه جمع شده پاره پاره کرده با ہم تقسیم نموده بخور وند باید دید
که من امانت دار آن نان بوده ام نصیب هر که ازان بود بایشان
رسانیدم مولوی قسیم الدین میگویند که من بخوبی دانستم که این جواب
و سوسه من است غرض این است که فیض نصیب هر کس که نزد خود
امانت دارم بکلم بصاحبش میرسانم و دیگر فرمودند که در عقب حضرت مرشد
مرحوم یعنی حضرت آخون عبداللہ اوی نامہ در شاہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ
میرفتم بدل آمد امتحان بزرگان انیسست که اگر در عقب ایشان درود خوانند
ایشان را خبر می شود و اتفاقات می نمایند همین کردم در آن وقت هیچ نفرمودند
هر گاه اکثر خدام جمع آمدند بزرگان مبارک را ندیدند که بعضی کسان اینطور امتحان
می کنند مگر هر که هر دم بحضور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم حاضر باشد

کی بسوی ایشان ملتفت می شود بشومی این امتحان تا چند سال از فیض
محروم ماندم و دانستم که این جواب دیگر و سوسه من است طبیعت اقدس حضرت
ایشان دام ظلہ نہایت بد مزہ بود حاجی خدا بخش صاحب رابطہ و اتقا فرمود
که عبد الحکیم را از بیماری خبر باید کرد و بچند خط ہم رسیدہ کہ ما را درین روز ہا
بیماری لاحق گشتہ است شاید شمارا خبر ہم شدہ باشد حضرت ایشان
در آن ترسے بجائے خویش ارادہ فرمودند کہ چاہ بکنند مردمان منع کردند کہ درین
نواح آب نہایت شور برمی آید محنت و زرضایع خواهد شد فرمودند انشاء اللہ
تعالی شیرین برمی آید و فاتحہ بنام بزرگان خواندہ بدست مبارک خویش
کنند درین آغاز کردند و بعض خادمان را نیز بکنند و بر آوردن گل حکم
فرمودند بحکم خدا پیچ و جل آب چنان شیرین بر آید کہ اکثر اہل قصبہ
آب ہمان چاہ می برند آئمی بخش رنگ ز شیبہ خواب دید کہ حضرت امام حسین
تشریف آورده اند صبح متحیر بر خاست شنید کہ حضرت ایشان دام ظلہ
تشریف آورده اند در ول آورد کہ اغلب است کہ آنجناب بزرگ خوابند بود
خواست کہ بخیر مت حاضر شود و در ول داشت کہ چه شود با معانقہ نمایند
و اتقای فیض کنند چون بپا بوس مشرف شد حضرت ایشان نزو خود طلبیدہ
بمعانقہ سرفراز فرمودند و او از خویش بر رفت و حالتی روداد کہ تمام گھامی بد
طپیدن گرفت اہل این راہ خوب میدانند کہ این چیست عبد الحکیم
بخواب دیدند کہ حضرت ایشان دام ظلہ می فرمایند کہ خرفلان براور طریقہ شما
حاملہ است او را تعویذ می باید داد صبح از پدرش واقعہ خواب بیان نمودند

او گفت که من ازین حال خبر ندارم چون از زنان خانه دریافت کرد گفتند
 همچنین است ارجل و چند ماه میگذرد و خاموشی بخت شریف حضرت ایشان را ظلم
 و راترولی شریف حاضر شد و روز پریشانی خاطر روداد و غم طرب و فلق و روش
 ساعت بساعت بیقرار و در حالت خود عرض نمود که و جان معلوم نمی شود و فرمودند
 اکثر بچنین حالت واقع می شود و پس ناندگان کسی می میرد مگر صبری باید کرد
 جزع و فزع را بخورده نباید داد چون بخانه و پس آمد خواب و بجا رضه میبید شد
 بعد از آن بخت شریف بود و وفاتش موافق بجان روز بود که حضرت ایشان را ظلم
 فرموده بودند و خاموشی قبل بعیت عریضه و خدمت حضرت ایشان را غمناک
 است و عاقلانند که دعا فرمایند که سالمانی بهم رسد تا بخدمت شریف رسیده از بعیت
 مشرف شوم و جواب تجیر فرمودند که انشاء الله تعالی همچنین خواهد شد و سوائے
 و طفله که و روش دارند و دیگر تعلیم خواهد شد که نافع خواهد شد و ایشان را ازین
 تعلیم کسی دیگر ذکر می کردند و از آن قائم و بظهور نمی آمد و حضرت ایشان را ظلم
 را ازین حال آگاهی بهم نداده بودند و روزی جلوس و عورت بود صاحب خانه برآی
 نشستن مهمانان فرشی گسترده بود و قریب آن گاوش از آن صاحب خانه
 بسته بود و خدا مان عرض نمودند که حضرت و اظلمه و اینجا خوف آن است که در عین
 طعام خوردن چنان نشود که این گاوش بشناسد و لباس بدن و طعام همه
 نراب شود و فرمودند نازده است که تا فارغ نشویم نشاید بعد طعام و بر بخت
 مردمان و میوشدن سامان همان بود و شاشیدن همان از آن خود حضرت ایشان
 و اظلمه گاوشی بود و روزی نزد او رفتند و او دست شریف می لمسید و آواز

نیت الہیب فی تذکرۃ الہیب

میگرد و فرمودند کہ این گما بیش نکایت میکند کہ کسی
 چنانندہ آوار شود کہ منی و سہ عیالیش و دام معاف
 و خترے از قوم سادات را درین حال خود آوردہ بود و را
 چنان نشود کہ بدین مایل خود شود و زمین شتاجہ
 آوردند و او در زمین فکر بخت شریف رسید کہ بدین
 و خیرے میفرمایند کہ تر و دمارغ شود یا نہ همان طہ بود
 تقدیم است کہ اکثر شیوخ بہترین سادات نکاح میکنند
 بعیت نمود و در خل طریقہ شدند جانعلی حکاکہ بیار بود و
 رسید و رے بخوابید کہ حضرت صاحب نام ظالمیفر
 و بچنین شد و از ان مملکت نجات یافت و پا وجودیکہ
 مولوی محضیت صاحب نجوم و آروانی حاضر شد و
 فائدہ محسوس شد و ہوسوسہ شیطانی باہم تذکرہ کرد و
 و بے سود محض گردید کہ فائدہ بہین محسوس شد و و
 شدند و فرمودند مولوی صاحب این قدر مشقت نہ
 دیگر کسان موجود بودہ اند و میدان ایشان بسیارند
 بعد دیدن این کرامت و اشرف خاطر از و سوسہ خوا
 و از و سوسہ خویش توبہ کردند و مطالب رسیدند و
 حاضر شدند و نجاتیکہ از قارحبیش کہ افعال نکاح
 استفسار فرمودند ایشان ہمین گفتند کہ نجاتیکہ

آن خانہ را باید گذشت و بجای دیگر نقل می نمایند و طعم هم نمی باید خورد و بعد از آن نمی چسبند
 شریف و آرد حاضر شده بود و بعد دو سه روز فرمودند که بخانه باید رفت عرض نمودند
 که تا شریف و آرد حضرت نجفیت حاضر خواهم ماند و لم نمی باید که از حضرت جدا شوم
 فرمودند مصلحت همین است می باید رفت و درین حال بود که از خانه طے رسید که بروی
 تمام خود را باید رسانید که دختر شما بشدت بیمار است و رنہ حسرت ملاقات خواهد ماند
 بناچار می خصم شد و بخانه شافیت و دختر خویش ابشت بیمار یافت و نیست که این
 ناگدید براسه همین بوده یکم از برداران طریقہ بشوئی نفس و اغوا بعضی اخوان
 اشیاطین نشہ خورده بودند چون نجفیت حضرت ایشان نام ظلمه حاضر شده فرمودند
 ای فلان از خاتربرس از نشہ خوری تو بکن چنانچه او منفعل شده توبہ کرد و باز گردان
 نگردید مرا و الله مرحوم را شوق آن بود که کشف قبور حاصل شود و درین دو سه روز
 که حضرت ایشان نام ظلمه فرمودند کشف قبور خیر نیست بروی حاصل میشود
 مگر حضرت مریدان او درین حالت قرار کردند نمی دهند مقصود دیگر است همان روز
 این حالت حاصل شد و بدرجه رسیدند که اهل قبور را بہر حالت که می ماندند
 می دیدند بعضی کلام شنیدند و نام و وطن خویش ہم اطلاع میدادند و بعضی ارواح پاک
 میل از قبر برآمده ملاقات می کردند و از فیوض خویش بہرہ مند می ساختند بعضی
 جاکہ نشان قبور ہم نبود دیدہ می گفتند کہ اینجا قبر کیے از صاحبین است یا کیے از قائمین
 و براسه اوقات می خواندند و دعا می کردند مرا و الله مرحوم بارے خواستند
 کہ اگر عالم مثال منکشف شدے چه خوش بودے و درین اندیشہ حاضر خدمت
 شدند حضرت ایشان نام ظلمه فرمودند کہ اکثر برسا کا از ہندوستانی مردان شریف

می شود و اگر صورت کسی مکرر و چندین بار مکرر شود و یا دیگرے را بران مطلع نماید کرد
و نسبت او گمان بد نباید پس همان روز ایشان این کشف حاصل شد و روزی
حضرت ایشان ام ظله از خانه برآمده وضو کرد و مسواک نکرد و بعد مولوی محمد حنیف را
و سوسه و گرفت که مسواک در وضو سنت است چرا ترک نمود و بفرمایند و سوسه
حضرت ایشان ام ظله فرمودند که مولوی صاحب من در خانه مسواک کرده آمده ام
درین وضو محسوب خواهد شد یا نه مولوی صاحب بر و سوسه خود شمرسار شدند و پویشانی
خور و زور از سوراظن تو به نمودند و بدو دختر یکی از سکان چمبر و تسلیط جن بودند و او
حضرت ایشان ام ظله را بجان خود برده عرض حال نمود و آن دختر پیش آمده و بیایکی
تمام حکام شد حضرت ایشان ام ظله فرمودند که شمارا باید که این دختر را فوراً بکند و از ید
اگفت که پدرش لباس کفاری پوشانده و او را باید گرفت که اگر دھوتی مثل تہ بند بند
و او اقرار کرد که در آنجا هم بست جن گفت هرگاه خواهد بست فوراً باز خواهم آید و چنانچه
آنکس بعد مدت محال را فراموش کرده بر عادت مہود و دھوتی بست از خانه خود
و در پیر و یک یکایک بر دخترش تسلیط جن بطور سابق فطوری آمد و مردان و حیرت
بودند که جن اقرار کرده بود که باز نیاید چرا خلافت و عدہ گردید و پدرش چون بخانه
رسید دختر را مبتلا بے بلا دید و گفت که این آفت بشومی نفیض عہد من است که باز
دھوتی بستہ ام کیے را از برادران طریقہ حالت وجد و قلق بسیار واقع شد و دیکشید
اکثر و مجھ باب اختیار شدہ نعرہ می کشید و می تپید و ہوا می کرد و میخواست
این حالت سکون پذیرد و زیادہ می شد بستر کار نمی برد و این حالت غنیمت شمرده
پس سوسہ غلطی خواست کہ زنا کند تا این حالت سکون پذیرد و باین را دہ نزدیکی از

زنان بدکار رفت چون نزدش رسید بزرگ حضرت ایشان اطمینان ظاهر شد بخیال تمام
 نظر کرده فرمودند که شهوت گم و غائب شدند و خویش را بیکار محض یافت و هر چند
 خواست حس حرکتی پدید نیامد مدتی بچنین بوده بایستنبه شده اگر کرده خوشی مان
 شده توبه انصوح کرد و باز بجای آنکه داشت عود نمود و در زمره زنان که بر سر بیت
 آمده بودند نرسیده فاحشه را فحشیه نیز آمده دست بر سر بیت و از کرد و خست و اطمینان
 همنه نان انجیر آن زن بیت گرفتند و اجازت ذکر دادند و حکیم سفارش آن زن
 نیز نمود و فرمودند باین حالت و مذہب که است بیت ممکن نیست اول از
 اگر او را و مذہب خویش توبه نماید و نکاح کند بعد از آن اگر بیاورد البته ممکن است یکبار
 برادران طریقه بشومی نفس اغواے شیطان بیت بدست یک از خویش گرفت
 بزرگ ظاهر شده و دید که بغیظ تمام باز یانه بیت در رسیدند لرزه بر اندامش افتاد
 دستش گذاشته و پس از باز ایستاد و خویش نفسانی و اغواے شیطان بنجاء او فرستاد
 قریب دروازه او رسید یکایک دید که حضرت ایشان اطمینان دروازه او ایستاده و مابین
 ترس و بیم بر و غالب آمد که بصدق دل توبه کرد و باز گردانید کارگشت بعض صاحب
 یکے را از برادران طریقه باز نه هند و تهم بزرگ و دشوهرش مرد عاقل صاحب وقار
 بود و یکایک از اجازت و سبکی نه نمود و خفیه در پی نفییش بود که دین اتنا حضرت ایشان
 و اطمینان نیز کشف آوردند باین بیت بر سر ملاقات آمده که اگر مرا پیش طلب کنند و ازین کار
 آگاهی دهند البته بزرگ خواهند بود چون پیش آمد طلب فرموده نزد خود نشاندند و بیجا
 ساعتی فرمودند که راضی باین بایده کرد و در حق او کلام حاسدان و کذابان نباید شنید
 او خورسند شده اعتقاد او و فرموده و از ده رویه تذکره در و سبب فرود آمدن حضرت

بد اعتقاد بود و خست کنار که در باغ و شہت در دو فصل با زیا در دول تنگ بود و بزرگ
 کہ در آن جوار قرار ایشان بود و خواب آمدہ فرمود کہ این حالت بشوئی آنست کہ با فلان رنگ
 بد اعتقاد بودہ پیش ایشان بر و تا دعا کنند بیدار شد و حضرت ایشان دام ظلہ
 حاضر شدہ توبہ کرد و جوہست کہ در باغ رفتہ دعا فرمایند تا بکت ظاہر و خیاںچہ باشد علی
 او در باغ تشریف بردہ و عاقر کرد و فرمودند کہ سامان تہم علمہ میشود انشاء اللہ عالی
 بسیار آرد و پنجمان شد چکوری بود و طبع بد بعت فائدہ محسون کرد و بعضی کسان گفتند
 از شیخ خود تعلیم یافته کشودے نخواہی یافت زیرا کہ او پیشتر ویکے دیگر بودہ است
 و باز آمدہ مرید حضرت ایشان ام ظلہ گردید و نیز دو سوسہ شیطانی در تہذب بود و روزے
 و برین فکر بنواب رفت بطلال بیدار بشارت رویت رسول اللہ صلی اللہ علیہ آله و صحبہ
 و سلم شرف شد فرمودند کہ ترا ہر شیخ تو تعلیم کردہ است رست و رست است خدا تعالی
 را ازان خواہی یافت عبد الحکیم و مولوی محمد ضیف صاحب حرم محو مستند کہ پرسند کہ
 حضرت ایشان ام ظلہ بامولانا فضل حسن صاحب ام ظلہ ملاقات کردہ اند ایشان نیز بزرگ
 ہستند یا نہ حضرت ایشان ام ظلہ برین خطرہ وقوف یافتہ فرمودند کہ مراد ظاہر گاہے
 اتفاق ملاقات بامولانا صاحب یقنا وہ است لکن یقین بدانید کہ مولانا صاحب ام ظلہ
 در جہت عالی دارند و درین زمانہ بسیار منتقم ہستند محمد علی حجام کہ یکے از مریدان است بیمار
 بود چون حضرت ایشان ام ظلہ تشریف آوردند از عدم قدرت حضوری حسرتا خورد
 و اندیشید کہ من چندان لیاقت ندارم کہ نزد من تشریف آرند کہ ہمان روز حضرت
 ایشان را ام ظلہ از حاضران استفسار حال و نمودارے دیدن او تشریف بردند
 محمد حسین مرحوم پسر خرد و آنجناب دام ظلہ بے اجازت و بلا مرضی از خانہ برت و در

تلاش معاش سفر نمود و را حیدر آباد بجزایر رسیدہ زاد و غیرہ تمام شدہ تکلیف
 و مشقت بسیار کشیدہ بے طاقت شدہ همان بر خویش تنگ یافت و عالم
 بچشمش تار یک شد شب در خواب دید کہ حضرت ایشان دام ظلہ میفرمایند کہ
 خلاف رضی کار دن ہمین بار آورد صبح برخاستہ توبہ کرد و گریہ نمود و وہمان ساعت
 از مسجد بازار رسید کہ شخصی از میدان عم طریقہ حضرت نشست خانصاحب
 مرحوم پیش آمدہ شناخت و حال شنیدہ متاثر شد زاد راہ نامکان اودہ تا بہر مکان رسید
 و از آن کرست غربت نجات یافتند و او را اللہ مرحوم و حضرت یکے انصاری نوکر بودہ
 رو کہ کیفیت واقع شدہ کہ از خویش فرستد بعد افاقہ گفتند کہ حضرت صاحب دام ظلہ فرمودہ اند
 کہ تو از بخارا نوکری موقوف شدہ همان دم ساز و سامان کردہ جمع کرد و نہ کہ آن نصرانی
 آمدہ گفت شمار موقوف کردم کہ بیارہ ستید و او را اللہ مرحوم حضرت ایشان دام ظلہ
 بار بار ترک نوکری انصاری امر کردہ بودند مگر بمقتضای بشریت از انقلاص و تکلیف
 اندیشہ کردہ ترک نمی کردند آخر الامر شبے برائے تہجد از خواب برخاستند و قرب صبح
 ہمیدہ بروی جہت بند و از بالا بزیارت افتادند و ضربت پدید پایے ایشان رسید ازین
 سبب در و شدید لاحق شد بہ شواری تمام راہ می رفتند و از نوکری بر طرف
 شدند شبے بخواب دیدند کہ حضرت ایشان دام ظلہ حضرت آخون نامہ ارشاد صاحب
 و حضرت خواجہ بزرگ یعنی حضرت خواجہ بہار الدین نقشبند رضی اللہ عنہما شریف
 آوردند و بخت خواجہ بزرگ عرض کردند کہ این پسر را انویتی می کشد کرم فرمایند
 حضرت خواجہ بزرگ دست مبارک خویش بمقام در و مالیدند و فرمودند خبر کینہ
 چون از خواب برخاستند خویش را صبحیم یافتند و باز تا مرگ گرد نوکری انصاری

اگر دیدار چشم اندر روزی کیفیت واقع شده و حالتی روداد و از آن در دور
 سینه و قلب چندان بهم رسید که یقین داشت که امروز خواهم مرد چون وقت
 عصر مراقبه کرد و بر رخ حضرت ایشان ام ظله ظاهر شده فرمود که ای پسر غم مخور
 در دیر و واسی به بتو نخواهم رسید چون از آن حال افاقه رود و از دور و عالم
 بیخ نبود و کیفیت بچنان باقی بود جمال خان نامی با حضرت ایشان ام ظله عقیده
 بسیار داشت و مشتاق آن بود که اگر شریف آریند شرف بیعت گردد مگر مقتضای
 تقدیر و دست نداد و وفات شد بعد انتقال عبدالحکیم و از آنجواب دیده پرسید که
 چه حال میاری گفت قریب بود که به بابای عظیم و عذاب الیم گرفتار آیم مگر بهر کس
 اعتقاد و محبت که با حضرت صاحب ام ظله میداشتم از آن نجات یافتیم محمد گل که
 پسر ازاده حضرت صاحب ام ظله هستند روزی از محمد اسماعیل صاحب ازاده حضرت
 ایشان و ام ظله بنحیه خاطر شده رخت خویش بسته اراده کردند که بوطن خویش
 بروند شب حضرت صاحب و ام ظله را خواب دیدند که میفرمایند ای محمد گل این
 چه اراده است که کرده امیگذاری ازین فکر با و آیین خواب بر سر ای اتفاق دانسته
 از اراده خود باز نماند باز همین خواب دیدند و باز از اراده خود نگذاشتند بار سوم
 خواب چیم می بیند که بخشونت می فرمایند که تو نمیدانی که من خبر ندارم و اراده فرقی
 میداری و رخت خود نمی کشانی و ازین فکر روی باز نمی آئی حرف مرا گوش کن و
 اراده خود را فراموش ساز و رخت بهتر نخواهد بود از خواب برخیزند و رخت خود
 بکشند و دل بر قیام نهادند و از کرده پشیمان شدند صبح پیش خود خواندند و فرمود
 ای پسر مرا چه امیگذاری و این اراده رخت چرا میداری کار با من است منت هیچ

نیز بخانیده ام محمد گل و غنیمت حضرت ایشان و ام ظلمه پیداشده جوان شدند و در جوانی
 با و کس بخدایت شریف حاضر شدند و در دل داشتند که عم من اگر ولی و بزرگ
 هستند بے آنکه من حال خویش بگویم و خواهند شناخت و با هم اهیان نیز گفتند
 که آنان هیچ نگویند چون در اثر ولی بخدایت شریف رسیدند هیچ نگفتند و دیگران
 نیز ازین راز خبر نداشتند و پس بعد فراغ از مراقبه برایشان و برهم اهیان ایشان
 غضب فرمودند که شما حالش از من پنهان داشتید چرا این کار کردید میان کس
 برادرزاده نسبت پس فلان برادر من از غایت خوف لرزه بردام آنها افتاد
 و عذر تقصیر خواستند و از کرده توبه کردند و مرید از میان حضرت ایشان ظلم
 را بناحق رنجانید هر چند انعام نظر و تغافل و زریده نگرا و مقبضه شده و از حرکت
 خود باز نیامناچار بر و بد دعا کردند و فرمودند که خدایش بحیث عمل رساند
 بهر آن مدت از عهده خویش مغفول شده رسوا نباشد و دیانچه دید و بلا با
 مبتلا گردد و بدست حلفانش و استند که باعث این همه علتها و ولتها چیست و این تیر
 جسته از کمان کیست حاضر شده از زالیها کردند تا زین خیال و گم نشدند و احوال
 بلیه نجات یافت چون حضرت ایشان و ام ظلمه نماز به نهایت آهستگی و علمائیت
 میخوانند و در هر یک از ارکان زمانه صرف میشود که در آن مدت دیگرے دو
 رکعت گذارد و حاجت از خدا و مان و نهت که این تاخیر از کبر سن و ضعف اعضا
 که زبان برودی جنبش نمیکند بهرین خیال روزے قریب ایشان نماز میگذارد
 که اول حالتی رود اولدته و نماز پیدا شد و در هر رکعت از ارکان چه قرائت
 و چه تسبیح و رکوع و سجده و قومه و حلیه خندان و بر می شد که سه بار بمحلول

اگر وی در هر گن منجوست که چو در بحالت موت نمی آید و در قرات بر سر کلمه میخواست
 که بایستد فکر نماید و میخواست تسبیح صد صد بار بگوید و جمیع سنن و فرائض را شن
 همین بود و انتقال از رکعتی بر کتف و سلام دادن را از نماز دلش میخواست و گریه
 بر و غالب بود و دانست که اینهمه در حضرت ایشان دام ظلّه جبت لذت
 یافتن است نه بقصدا که بر سن و ضعف اعضا و اختیاری است نه اضطراری
 قاضی ظهور حسد مرحوم در فکر شادی پس خود بودند و جای نسبت قرار
 میگرفت و همین هیچ و تاب بودند که روزی حضرت ایشان دام ظلّه را در خواب
 دیدند که می فرمایند که من بر آن شادی پس تو آمده ام نه بروی باید کرد و خواب
 بر بسته در حیرت بودند که این چه حالت است و چه اشاره است بعد صبح اجازتیکه
 آمدند آن نبود خطی رسید که ما این نسبت را منظور میکنیم و بعد از آن دو سه روز کساح
 آن پسرمقام یافت مولوی محمد حنیف صاحب حرم و قتیکه بعد از حضرت ایشان
 دام ظلّه در اترولی شریف حاضر شده بدولت پای بوس مشرف شدند اندک در پی
 پا خود داشتند که آن بر آن خرج و اینی ایشان کافی بود و زیاده از آن نبود و این
 حال را غیر ایشان کسی نمیدانست و در غلبه حال همه آن زرموجود را بطور
 ندرا نه پیشکش کردند حضرت ایشان دام ظلّه نگر فتند و فرمودند مولوی صاحب
 روپیه را پا خود دارید که بخرج ضروری شما خواهد آمد بعد از آن مولوی صاحب
 سانه چینی که پا خود داشتند بفرختند و باز پیشکش نمودند و درین بار انکار فرمودند
 و قبول کردند شیخ فزندیلی که در اول و بعد از بیعت در اترولی شریف حاضر
 شده بودند بعد از بیعت روزی خواستند که اجازت طلب کنند و همین خیال بود که

حضرت ایشان دام ظلّه خود بخود با شرف خاطر فرمودند که مولوی صاحب جمع بیعت
وزودی نسبت بجائے مکث نباید کرد مولوی صاحب موصوف الذکر هرگاه
رخصت حاصل کرده بسوئے خانه روانه شدند در راه بنابر اصرار بعض
اهل ملاقات دوسه روز مکث واقع شد همین که در خانه رسیدند و روز
پیشتر والدہ ایشان قضا کرده بودند اگر بنابر فرمودہ حضرت ایشان دام ظلّه
مکث واقع نمی شد بملاقات والدہ مشرف میشدند جناب حضرت صاحب
دام ظلّه قبلہ اول بار کہ در حصیرہ تشریف آوردند شش روز در حصیرہ قیام داشتہ
یکایک تہیہ روانگی بسوئے دولخانہ فرمودند و مان کہ از مدت ششایکیت
کمی بیخا صیت بودند از قیام دیگر چند روز التماس نمودند فرمودند کہ حالا کفایت
کہ یک ساعت ہم مکث نموده آید از داران دانستند کہ در تعجیل سرے از اسرار
خواہر بود روانه شدہ بنجائے رسیدند البتہ حضرت ایشان دام ظلّه بعض مہضہ
مبتلا شدہ بودند و بعد رسیدن حضرت ایشان دام ظلّه وفات یافتند
و بعد از این خطہ مشعر بر این احوال رسید دانستہ شد کہ این ہمہ عجبت ازین بیت
بودہ را قلم را یکے از احباب کہ بامن نہایت اخلاص و محبت داشتند و نسبت
شاگردی ہم در میان بودند ہماہرہ حسب خواہش و دیگر لوازم و قبول جمیع شرائط
طلب می نمودند و راقم نیز بایشان انس بسیار داشت و حصول صحبت ایشان
را بشوق تمام طالب بود و بواسیلہ عریضہ اطلاع حال خویش نمود و اجازت
طلب داشت حضرت ایشان دام ظلّه تجویز فرمودند و ازین ارادہ طبع آمدند
بناچار سی ازین غرمت باز آمد بعد یک دو ماہ اتفاقی پیش آمد کہ اگر دوا بخا

میرفت بعد چند روزے خائب و خاسر بازی آمد زیرا کہ عم آن مخلص کہ مرچو باد و
 قدر دان و بامروت و بس عالی ہمت و محکم این سلسلہ بودند و در حقیقت
 طالب راقم ایشان بودند اندازین عالم فانی بعالم جاودانی رجعت کردند
 حافظ نور رضا و بلائے او نام و وساوس بتلا بودند ازین روز نماز و
 روزہ و طہارت و خدمت خدشات پیش می آمد و عبادات تباہ می شد چنانچہ
 یتیم و ضعیف بار بار می کردند کہ چند کثرت دست شستہ ام و روشستہ ام
 یا نہ باز وضو را از سر می گرفتند ہمین طور در نماز نیت بار بار می کردند و یک
 لفظ را در اوقات چند بار تکرار می نمودند و چند سجده و چند رکوع می کردند و
 و رادعیہ و غیرہ نیز جہری نمودند و چند رکعت خواندہ تحریمی می بستند و باز
 از سر آغاز می کردند و عرض ہمین سان مدتہا درین بلا مبتلا بودند چون در سال
 ماہ شوال راقم را بایشان اتفاق ملاقات افتاد و خبر از آن وساوس
 ویدہ شدہ گفتند کہ از شما هیچ کار نمی کشود و قائدہ ہمارا سپید آخر نجات حضرت
 ایشان و نام طلک کہ باہ و حجبہ و آرمہ تشریف آوردہ بودند التجا نمودم چہیزے مرا
 بیا نمودند و روان نمودم ازین بلیہ نجات یافتم حضرت ایشان در وہی از
 وہ ہاے عظیم آباد بر مکان شخصی تشریف بردند و آنجا حاوے بعارضہ ہضیہ
 مبتلا شد و بحالت روی رسید چند واہم دادہ شد مگر فاقہ نشد فرمودند کہ شکستے
 پیش آمد خیر آب پیارید و کم کردہ دادند کہ بنوشانید بعد از ملنے افاقہ ہم رسید
 و صحت دست و او یکے از برادران طریقہ کہ در اثر ولی شریف رفته بہت نمود و
 شکایت کرد کہ مرا هیچ امرے از کیفیات این طریقہ ظاہر نمی شود و فلان کس خطے

بسیار وار و فرمودند صبر باید نمود و روزی که مشغل باید گوشید و طمع دیگر سوا سے
عبادت و اجر آخرت نباید داشت همه ران روز چنان کیفیت ہو غلبه کرد
که از اختیار خود بیرون رفت باز و چهره هم چنین شکایت پیش کرد فرمودند که چنانکه
گفته شده است می باید کرد تماشا کے باز یکران نیست که ہر باخیر سے بہ بیت
و تماشا کے پیش آید و حالے کیفیت ہو و عبادت باید کرد دنیا و آخرت نیست
و اصل است بار بار این خواہش نباید کرد و دران روز باز اور اچنان کیفیت
ہو و او کہ اہل محلہ آواز و صیحات او شنیدہ و استنہ کہ امر بے غلطی و امیش ہم
ہمہ دویند و درین حالت دیدند و او از خوشنشین خبر نہشت کیے و دیگر خاندان
کہ تازہ داخل طریقہ شدہ ہو و روز سے چند بگذشت و حلقہ نشست و گفتیہ
ظاہر شدہ و لذتے دست اندازہ ہو و بسا وس خطرات مبتلا شدہ کہ شاید اثر سے
نخواہد ہو و درین خیالات روز سے در حلقہ نیامد و در دل گفت کہ اگر حضرت ایشان
و ام ظلمہ کامل و بزرگ اندھیرین جائز خواہد ہو ورنہ انجام ہم ہیچ نخواہد شد و درین
حیص و ہمیں بر اقبہ نشست و خبرت نیامد چندان کیفیت دست و او کہ یاد و ساعہ
مثل مرغ نیم پیل می طلید و می نالید باز این خیالات فاسدہ تو بہ نمودہ و اعتقاد
و مخلصان شدہ برادر طریقہ عبد اللہ آرومی نقل کردہ کہ شبے بر دکان خویش
خفتہ بودم بخواب دیدم کہ حضرت ایشان و ام ظلمہ در آ رہ بر مکان من تشریف
آوردہ اند مرا کیفیت دست و او و خواب برستم و تا ساعہ بیدار بودم و ساعہ
بر نصف شب نواختہ ہو کہ یکایک آواز پاکی کا رومی و گوش آمد و روز و مکان
من استا و شد حضرت ایشان و ام ظلمہ آواز و لونہ رفتہ قدم بوس شد

وہ اس تم میں خواب برائے اعلان من بودہ است ہمیں عبد اللہ می گفت کہ سال دیگر نیز ہمیں واقعہ پیش آمد و خواب دیدم کہ تشریف آورده اند ہمیں کہ از خواب جسم بقیہم دانستم کہ البتہ مثل سابق درینوقت خواهند رسید کہ یکایک آواز گاڑی بگوش رسید و پیش مکان آمدہ استادہ شدہ قیل از آواز داوون و دیدہ بپائوس مشرف شدم عبد اللہ خیالہ کہ یکے آغاز و ان مجذوبین حضرت ایشان دام ظلہ است و کیفیت نسبتے عالی وار و ہر ذرہ شہ بیمار بود و پدر و شکم و گرانی بدن مبتلا بود و هیچ وار و ہنمی شد و طلبہ کار نمی کرد و روزے عبد اللہ در حالت کیفیت بر بالین برادر بیمار خود رفت و دید کہ زنی زشت روبرو و لیدہ ہو چرکین بدن گندہ پیرہن اورا دیدہ خورا از پالینش و ورکشید و از انجا اگر خیمہ بردخت امر و کہ در صحن خانہ بود یا لارفت او و کیفیت خود توجہ باین حال نمود و روز دیگر بعد جلقہ فرجاستہ و بہمان حالت و جذب باز بر بالین برادر رفت و بہمان حالت پشین مشاہدہ نمود و دانست کہ برادرش مبتلا ہے آسیب است توجہ بجانب حضرت ایشان دام ظلہ نمود و فوراً حاضر دید فرمودند ہے عبد اللہ بلورت مبتلا ہے آسیب است بسوے او متوجہ شدہ ہوے بہر ان و بفرمودہ حضرت ایشان دام ظلہ کار کرد کہ برادرش بر خویش بلزید و بر نشست بار دیگر فرمودند کہ دیگر بار لغو ہو باید ز و غرض سہ بار ہمین فرمودند بعد بار سوم برادرش تندرست برخاست کہ یا کہ بیمار نبود و گفت کہ زنی تہاج صفت کہ گفتہ شدہ می آمد و بدن من گران می شد و شکم در دمی کرد و حالہ پشہم

بیچ اویستے و تکلفیے ندارم حاضران ہمہ این حالت را دیده با حضرت
 ایشان دام ظلہ اعتقاد کے عظیم پیدا کردند ہر اور طریقہ فشی حبیب اللہ
 صاحب کی گفتند کہ من روزے و راز الماری و فقر کہ بسیار کلان بودہ
 بزور کشیدم و الماری بر من افتاد و دیدم کہ قریب است کہ بزیر آن گفت
 شدہ ہمیر کہ و برین اثنا حضرت ایشان دام ظلہ رو برو سے من ظاہر شد
 و الماری از افتادن باز ماند و خندان قوت بمن رسید کہ الماری را
 بزور تمام رست نمودم و آن الماری مقدار کے کلان بود کہ دو کس
 ہم اور رست کردن نمی توانستند بہرکت ظہور حضرت ایشان ائمہ ازین
 مملکت نجات دست داد ہر اور طریقہ عبد اللہ خیاط می گفت کہ سیر خجے بہم
 تب و دور و کم بود کہ گفت کہ چیر سخاوندہ پس را دم با بیکر و مانع است تعالی
 شفا را زانی فرمایند من توجہ حضرت ایشان دام ظلہ شد ظاہر شدہ فرمودند
 بلکہ نیت باید رفت نام اسد بزبان آوردہ دست بردا و گردانید نیز
 نام اسد خواندہ شکست و کم کشیدہ خواہ شد ہمین عمل کروم آن جوان
 ندرست شد و ضعیف گشت یک از خادمان بگناہ مبتلا شدہ و بعد
 چندے حاضر خدمت حضرت ایشان دام ظلہ گردید و در اثناء محاورہ نام
 گناہ بزبان آورد و فرمودند کہ بعض کسان بخدا ہش نفسانی و انحراف
 شیطانہ پیچیدہ بلا با مبتلا می شوند و از خدا نمی ترسند و باز امید آن دارند
 کہ مبادا اصالحتین و اولیاء اللہ نایز شوند و ترقی نمایند تا زکینہ نشو و نقص
 چگونه خواہد بود پس شرم باید داشت بقول دشمنے پیمان دوست

بشکستی بہ بین کہ از کہ بریدی و یا کہ پیوستی و عبد اللہ خیاط روزی در دوسر
 بنایت داشت کہ ذکر کردن نمی توانست دیگران بحلقہ نشاند و ہم دور
 از ان حلقہ نشسته کہ یکایک حضرت ایشان دام ظلہ برو ظاہر شدند و فرمودند
 و در نسبت بحلقہ نمی نشینی چون بخود باز آمد از در و سر نشان نبود شامل حلقہ
 حفظ ما برو داشت مریوے جوان باز نے کہ سرو کارے داشتہ چو بای وصال و نحو
 روزی ملاقات و خلوت دست و آغوش طغیان نمود عثمان اختیار و کفش بدر
 رفت و میای آن شد کہ از و کام دل حاصل نماید مگر حضرت حق جل و علا
 بطغیل حضرت ایشان دام ظلہ و تسکیری او نمود و یکایک حضرت ایشان دام ظلہ
 ظاہر شدہ بانگ برو زدند کہ لڑہ بر اندامش افتاد و گریہ چندان برو غالب شد
 کہ ہمہ را فراموش نمود و از ان بلیہ نجات یافت مریوے جوان دیگر ہمچنین با کسے
 محبت و سرے و سرے داشت و ہموارہ خاطر حصول وصالش می گماشت با کسے
 از برادران طریقہ التجا آورد و ظاہر نمود کہ حاجتے دارم و از مدتی بر نمی آید و عا
 تعلیم نمایند کہ حاجت بسہولت بر آید و شاہد مقصود و آئینہ حصول رونماید
 او غافل ازین قضیہ نامرضیہ و عاے تعلیم نمود و فرمود کہ باین طور باید خواند
 روزے دوسہ بر آن مدامت نموده کہ درین حال حضرت ایشان دام ظلہ را
 در خواب دید کہ فرمود ایسے فلان ہر چہ بخوانی براسے قواخی رزق و کار نیک
 خواندہ باش و خبر دار براسے کار تبیع ہرگز بخوانی ورنہ مکر و ہے بنخواہد رسید
 و مضرت خواہد وید و شپائی خوانی بر او و داشت کہ حضرت ایشان دام ظلہ
 باشم از نا خاطر بحالت اسے بروہ اندازین امتنبہ شدہ تو بہ نمود و ترک

خود اندن کرد و از آن نیت باز آمدند و از طریق عبد الله در اترولی شریفین نجیبست
 شریفین حضرت ایشان و ام طاهره افه شده بودند روزی در ولس گشت که
 گاو سه شیر دار از آن حضرت ایشان و ام طاهره است گاو سه من شیر را و
 نخورد و ده ام همان روز حضرت ایشان و ام طاهره سه شیر آن گاو که نهامیت اندک بود
 آورده و حضرت فرمودند که همین قدر شیر از گاو بهم میرسد که طفلان منغیر را
 بهم کفایت نمی کند عبد الله ازین و سوسه ندا متها انداخت و تائب شد
 بر آوردن شمس الدین را بزمه کسی بهند و پیروین بود و بارده وصول آن از
 خانه و از شهر بدر رفته و در ستور آن بود که هیچ کار و هیچ سفری اجازت
 و اطلاع حضرت ایشان و ام طاهره نمی کردند چون درین مرتبه غفلت رود
 و بی اجازت کار کردند بعد قطع اندک مسافت دیدند که قدم بر دهنه نشین
 و گران گردیده و پا را پس آمدند چون باز گردیدند از گرا بی هیچ بنود روز
 دوم و سوم نیز همین واقعه پیش آمد چون نزد حضرت ایشان و ام طاهره آمدند
 فرمودند شمس الدین چرا جت وصول زلفتی و باز آمدی عرض نمود که
 اگر حکم شود بر و م و رنه باز آیم فرمودند فردا صبح برو وصول شود چون نزد
 دیون رفته معلوم شد که دیون در این روز با در خانه نبوده همان روز سیده
 بودند که باز آمدن این را بوده عبد الله قلعی گرجت قدیموس و اترولی
 شریف حاضر شده و ظروف سی دولتی حضرت ایشان و ام طاهره قلعی میکرد و بهیره
 حضرت ایشان و ام طاهره که طفل صغیر بوده یک و نیمین پیش او آورده که بی اهمیت
 قلعی می باید نمود و گفت ای گری آتش مقام پیوند و بهم جدا خواهد شد برین قلعی شدن

نمی تواند طفل اضرار نمود و گوئی کردن آغاز کرد حضرت ایشان دام ظلہ میں
 سفارش فرمودند عبداللہ سبحان قدر پیش نمود حضرت ایشان دام ظلہ فرمودند
 نام خدا تعالیٰ گرفتہ و بسیم اللہ خواندہ بر آتش بنہ او ہم ہنچان کرد و پیوند باز
 نشدہ و قلعی کردہ شد لال محبہ عطر و وحش و مرض ہیضہ مبتلا شدہ بحالت
 روی رسید انجاء او سر اسیمہ شدند ز وجہ او کہ انہم می حضرت ایشان اظم
 بود ازین رو حیران و متوحش گشت و ہمدین فکر بود کہ غفلتش در ربو حضرت
 ایشان دام ظلہ را خواب دید کہ می فرمایند کہ غم بخور یا وصیت خواہ یافت ہمہ
 شب در ہمین حالت بود بعد صبح تخفیف ظاہر شد و بتدریج ازان مملکہ نجات
 یافت ہمین حالت مداری برادر طریقت را لاحق شد و نیز مبتلا ہیضہ
 شدہ بحالت یاس رسید و دین انثار اند کہ غفلت رود و حضرت ایشان اظم
 را خواب دید کہ می فرمایند اے فلان غم مدار و بر خیز و برج باد و غم بخور کہ صحت
 خواہی یافت او از خواب بر حسبہ برج و دوع بر اے خور و ن طلبید بیمار داران
 تماشائی کردند کہ درین حالت خور و ن چہ معنی دار و اگر مردن منظور است و دیگران
 ازین حرکت الزام نہاد و ن چہ ضرور گفت کہ ہیچ اندیشہ را بخود راہ مدہید و
 آنچه می گویم حاضر آید ہمین دم حضرت ایشان دام ظلہ در خواب ہدایت
 فرمودہ اند و باین کار امر کردہ اند خلافت آن خواہم کروا و شش حسب گفتہ
 او برج طیار کرد و دوع از باز اطلبید و بخور و ن و ادب بخور و ن دست و تن
 او ہمہ بند کرد و یہ و صحیح و سالم شد ضمیر الدین برادر طریقتہ ہمراہ یکے از نصارے کہ
 بند و بست پیمائش دیہات می نمود و لو کہ بودہ اند و کار ایشان آن بود کہ جب

سپايش جہت تعيين حمد و شگھا نصب می کردند و موضعى سنگ نصب
 کرده بودند بعد چندے مہتمم بندوبست جہت ملاحظہ رسید و سنگ انیت
 را ایشان بچ شدہ بتا کی گفت کہ سنگ را پیدا باید کرد و رتہ شمارا نہراے
 و اچہی خواہم داد و او چارہ تمام روز جستجو کردہ نیافت حیران و پریشان دل
 بر سرخرو لی نہادہ بخت حضرت ایشان و ام ظہ را بخواب دید فرمودند کہ غم مخور
 آن سنگ جائے کہ نصب کردہ ہما نجا است او صبح رفتہ ہما نجا دید کہ کاشکان
 خندق گردشت خود کندہ و گل آزار بران سنگ انداختہ و یوارے کشیدہ اند
 چون اندکے بکا و بدنگ بدرآمد و رفتہ مہتمم بندوبست را ازین قصہ آگاہ ست
 و برکت توجہ حضرت ایشان و ام ظہ از ان ملیہ نجات یافت برادر طریقہ عبد اللہ
 خیاطا کہ ازنگلی معاش و قلت آمدنگ حال بود و ترود و تکرار لایا راجت بود
 وقت نماز چون وضو کرد بر صلی استاد حضرت ایشان و ام ظہ را دید کہ مفترقا
 کہ نجاؤ خود برو و برین کہ یک روپیہ نجاؤ تو رسیدہ است متحیر گشت کہ این چہ
 معاملہ است زیرا کہ امید آرازا جاسے نہشت بعد اواسے نماز چون نجاؤ رفت
 برادرش گفت کہ نوکر ظان کس محنت و دخت پا چہ یک روپیہ داوہ است برادر
 طریقہ دوا کہ برے حفظ حمل از آسیب تعویذے از حضرت ایشان ام ظہ
 گرفتہ بالیہ خود داوہ بود روزے زوجہ او در خواب دید کہ زنہائے رشتہ
 بدرو کہ قبل از تعویذ می آمدند و اسقاط حمل میشد می آیند طفلے پیدا شد و عصا
 بر دشت و طردانہ نمود و گفت بروید کہ شمارا باورہ نیت آنہ دست برد
 نیافتند و عاجز شد ہر خویش شتافتند زوجہ ازین طفل پیدا شد کہ شہا

کیست پیر و از کجا آمده اید گفت من و ستاد حضرت ایشان دام ظلہما ہستم و ہر
 حفظ شما و دفع این خباثت آید ہر دو مہر غریب ہرے بود محمد حسین نام ماور و
 پیرش مردہ بود و نہ کسی سر پرستی او نمی کرد بنان شہیدہ محتاج بود و لباس کهنہ
 و دریدہ بقدریستہ عورت و بر داشت حضرت ایشان دام ظلہما ہر دو رحم نمودہ از
 عظم کڑھ با خود بردند و نزد خود داشتہ بہ تربیت و پرورش او بہت برگزاشتند
 اندک شعور ہم رسانیدہ قرآن شریف و بعض کتب فارسی بقدر ضرورت اور تعلیم
 فرمودند و روز بروز توجہ بیش میفرمودند و چون فرزندان خویش دریافت طاقت
 و اغوش محبت پرورش می فرمودند و تلقین طریقہ ہم کردند چنان آتش ایشان
 دام ظلہما در گرفت کہ حالتی قوی اورا در واد و طے بعض مقام بزودی حاصل
 گشت تا بجای رسید کہ روحانیات بر و ظاہر میشدند و سخن می کردند و روز بروز
 ذوق و شوق در زیادت بود و گرازم حوصلگی خود را بزرگ کلان دانستہ میخواست
 کہ مردمان مثل حضرت ایشان دام ظلہما بدست و توقیر او بکنند و خود را دکان
 و امام ظلم را نیز از امام خود فہمیدہ خدمت میخواست حضرت ایشان دام ظلہما
 بمقتضائے کرم جہلی و رحم دلی ازین حرکات او اعراض نظر میفرمودند و بمباحث
 شفعانہ تنبیہ می نمودند او کار بندناشدہ کشف و کرامات خویش در مردمان ظہار
 نمودن آغاز نہادہ مقامات رفیع خویش را بر ملا می گفت حضرت ایشان دام ظلہما
 ہر چند نصیحتنا کردند کہ اگر نیتنا و روزے در مجمع نشستہ از بزرگی خود و سخن رانہ
 حضرت ایشان دام ظلہما رسیدہ زجر فرمودند و فرمودند اسے فلان خموش باش
 چہ کہ ہمین فی محنت و حاصل و بر باد رفت و مثل عوام الناس سلوہ بماند بعد از

حماقت خود و صحبت حضرت صاحب دامن ظلمه ترک کرده حیران و سرگردان
 می گشت و باز آن حالت عود نمود و هر چند از کرده خود پشیمان شده عذر را
 پیش آورد مگر چون رنگی از صدق نداشت حضرت ایشان دامن ظلمه
 التفات فرمودند و نعوذ بالله من غضبه و لیساء الله شیخ فرزند علی
 صاحب که خلیفه حضرت ایشان دامن ظلمه اند و چند برادران طریق را حضرت
 صاحب دامن ظلمه سپرد با ایشان فرموده بودند و آنان روز فرمایشها می نمودند
 که ما را بقوت چرتوجه نمی دهند روزی به تنگ آمده خواستند که بقوت
 تمام هر چه دارند بر ایشان توجه نمایند تا همه دیوانه وار شوند باین راه
 نشنیدند که یکایک حضرت صاحب دامن ظلمه ظاهر شده بر هر دو شاه ایشان
 دست نهاده تا بکید منع فرمودند که هرگز اینچنین نباید کرد و برفق و ترحم
 کار باید کرد و ایشان متنبه شده ازین حرکت خویش پشیمان گشتند چون حضرت
 صاحب دامن ظلمه چنبار و چهره تشریف آوردند بعضی کسان از غایت تعصب
 منکر ایشان بوده اند یکم از ان حیات شاه نیز بودند چون بار دیگر تشریف
 آوردند شاه صاحب را دیدیم که اکثر بخت اقدس حاضر می شدند و دست
 و پیشانی می بوسیدند حضرت صاحب دامن ظلمه نیز با ایشان التفات می کردند
 و پیغمبر میادند چون از شاه صاحب استفسار رفت که آن انگار کجاست
 و این کار چگونه اختیار افتاد گفتند که من از منکران حضرت ایشان دامن ظلمه
 بوده ام روزی خواب دیدم که حضرت صاحب دامن ظلمه در جاستقام
 من یعنی تکیه بدرقه شاه تشریف آوردند و بدرقه شاه از قبر خود بدرآمده

پیشانی حضرت ایشان دام ظلہ بوسیدند ازین واقعہ دانستم کہ حضرت ایشان
 دام ظلہ نیز اگر کبرے زبان اندر بخت شریف دام ظلہ حاضر شدم و بدل
 اندیشیدم کہ چہ خوش باشد کہ حضرت مرا چہ بے بطور تبرک رحمت فرمایند
 حضرت ایشان دام ظلہ بارے یک آنحضری مرا رحمت فرمودند کہ این را
 قبول کنید و دینیوقت بصرف خود آرید این امر نیز موجب ازدیاد
 عقیدت من گردید و نیز در خاطر آمد کہ این اثر کہ بر میدان می شود بر من چرا
 نمی شود و درے بخدمت رسیدم حالتی پیدا گردید کہ تا ہفت روزہ اکثر
 اوقات گریہ از من منقطع نگردید زنی از مردیان حضرت ایشان دام ظلہ
 بود و بجایہ پانجامہ ساری بطور ہندوان می بست شوہرش چہ
 ازین کار مانع آمد مگر او باز نئی آمد چون حضرت ایشان دام ظلہ تشریف
 آوردند او را از پوشیدن ساری منع فرمودند ازان روز ترک داد
 و می گفت کہ حالا از ساری چنان تنفر و ودادہ است کہ او را دیدن ہم
 نمی توانم شیخ فرزند علی صاحب را چون حضرت صاحب دام ظلہ با جازت
 تعلیم طریقہ سرفراز فرمودند ایشان بنظر نقصان خود انکار داشتند و خود را
 بے استعداد محض و لائق این کار نمی دانستند و حضرت ایشان دام ظلہ
 تاکید فرمودہ بودند کہ اگر کسی برے اخذ طریقہ بسیار خود را بر در انکار
 بناید زد کہ زبان دارد ایشان با اینچنین تاکیدات باز نمی آمدند کہ یکایک
 ایشان دام ظلہ را قبضہ رو داد و آن ہمہ نسبت و ذوق و شوق کہ داشتند
 رو با ستارہا و چنان حالت طاری شد کہ گویا بالکل خالی شدند

وگاہے باین نسبت آشنائی نداشته اند شیش ماہ بہمین حالت گذشت و میسر شد
 کہ باعث آن چہیت روزے مکتوبات حضرت امام ربانی ^ع مجتہد
 الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میسر شدند و آن نوشته دیدند کہ عدم مشا
 اوامر شیخ دام ظلہ انجمن بار آورده متنہ شدہ تائب شدند کہ باز از تعلیم طریقہ کما
 خواہم نمود و بہرہ ران روز طالبی را تعلیم طریقہ کردند و بہت گرفتند معاً
 گشتند و حاصل شد و قبض بہ بسط انجامید و بیشتر از پیشتر ترقی کردند ^{۹۱} و بمس الدین
 را بعد از اجازت اخذ بہت و تعلیم طریقہ بجایے اشارہ فرمودند کہ رفتہ ہر طالب
 شود و تعلیم نمایند ایشان و زان حاصل رفته حسب فرمودہ عمل کردند و چند
 کس را در بعض دیہات مرید کردند و ہنوز طالبان و راخامی آمدند کہ ایشان
 برخاستہ خاطر شدہ قصد جاکے دیگر کردہ روانہ شدند چون دھڑا رسیدند
 حضرت صاحب دام ظلہ را دیدند کہ از آنجانب تشریف می آرد و می فرمایند
 کہ کجا میروی من برائے رفتن آنجا کہ میروی اذن ندادہ ام بازگرد و باز قصد
 مکن ایشان باز گشتند و چون در پس خود دیدند کہ کسی نبود روز دیگر ہر دو مان
 این واقعہ پیش نہاوند گفتند کہ این ہمہ خیالات است آن روز ہم روانہ شد
 باز بہمان واقعہ پیش آمد و بجز فرمودند ایشان تائب شدہ برگشتند چون
 باز نگرستند کہ نبودہ باز گردان خیال نگرویدہ یکے از معتمدان بسفر رفت
 و باز نے یکجا شد و بشومی نفس خواست تا با او جمع آید و دوران مکان غیر
 ازین ہر دو کسے دیگر نبود مستعد کار شد حضرت صاحب دام ظلہ یکایک ظاہر
 شدہ و ناچہ زدند کہ از ہوش رفت و خاک شد از ان مکان بگریخت باز گردان

نگر دید و راتر ولی جائے ویران افتاده بود و کسے آن را نمی پرسید و
 مستوجب آبادی آن نمی شد و امید عمارت آن هم نبوده حضرت صاحب نظام
 فرمودند که روزے خواهد بود که خدا تعالی این ویرانه را هم آباد خواهد کرد
 بعد چند کسے آن زمین را خرید و در آنجا قصور عالیہ بنا کرد و از دیگر جا
 بہتر آباد کردید فتح علی خان مرید حضرت خان صاحب می گفت کہ در نواح
 اتروولی در کوٹھی نیل نوکر بودہ ام و قریب آن دیے بود و برابر از رئیسان
 آن وے بود و اشتیاق خود ظاہر می کردند کہ خدمت حضرت صاحب نظام
 حاضر شدہ معیت کنند من چند بار ایشان را گفتم کہ بیائید معیت کنیلت نیل
 می گذرانیدند و می گفتند کہ در فلان ماہ خواہم رفت و بعد فلان خواہم رفت
 روزے حضرت صاحب دام ظلہ ظاہر شدہ فرمودند اے فلان چرا بار بار
 بایشان برائے این کار میگوئی ایشان می گویند و بدل ارادہ دارند من
 باز گردان کار نکردیم و در حقیقت ہمچنین بود

باب چہارم در بیان اعمال و عراکیم معمولہ این خاندان

روایتی کہ راقم عرض نمود کہ ادعیہ و اعمال خاندانی حضرت پیران عظام سلیم
 الرحمۃ و العفوان من الملک الاعلام از شاد و فرمودہ شود کہ اکثر برادران طریقہ
 ازین قسم اعمال را طالب میشوند و خادم را بران اطلاع نیست کہ ادعیہ
 و اعمال و نقوش معمولہ حضرت دادا پیر صاحب رحمۃ اللہ علیہ کہ بحضرت
 ایشان دام ظلہ رسیدہ بود و اجازت آن می داشتند حوالہ راقم نمودہ فرمودند
 کہ ازین اعمال ہر چہ خواهند بنویسند اجازت است و آن ہمہ نوشتہ می شود۔

برائے بندگشان چار عدد بیضہ مسلوق نقشہ یار و بر اول فوق الحق و
بطل ماکانوا ایمان و بر دوم قال ما حیث توبہ السحر الی المفسدین
و بر سوم انما منعواکید ساحر و لایفلی الساحر حیث اتی و بر چهارم
بل نقذف بالحق علی الباطل الی ما تصفون لاحول
ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بنویں و ہمہ را یکبار بخواند۔

برائے فرزند زینہ جاوڑی گفتم کہ صد و بست زن را و اوم بفضلہ فرزند زینہ
پیدا شد ہفت شب جمعہ نوشتہ شستہ بخواند اول زن جائہ پاک پوشد و صبر
سورہ اخلاص بخواند و تعویذ شستہ بخواند این است بسم اللہ الرحمن الرحیم
کہ یعص ذکر رحمة ربک عبدہ ذکر یا بسم اللہ الرحمن الرحیم
تبارک الذی بیدہ الملائک و هو علی کل شیء قدید و صلے
اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین
ایضاً زن نے را کہ فرزند زینہ نمایدانہ شود و بر ہفت قرفل سورہ قدر یا زینہ یا زینہ
مرتبہ خواندہ زن را بخواند حمل قرار گیرد و ہر گاہ فرزند پیدا شود سورہ قدر
نوشتہ در گلوے کوک اندازد ان شاء اللہ تعالیٰ برید۔

و نیز سورہ قدر ہفت بار قبل جماع دست بزنا زن نماوہ خواندہ جماع کند
ہمین اثر دارو۔

ایضاً بعد غسل حیض روزہ ہار وویا مصوبہ بست و یکبار خواندہ آب
بد و از ان آب انظار کند و پیش شوہر رود و ہفت روز متواتر بخنیں کہند فرزند
شایستہ براید۔

ایضاً زنی را کہ حل قرآن گیرد بر یسمان سخن
سورۃ فاتحہ ہفت بار بخواند و در کمر او بندد
ایضاً زنی را کہ حل خام ہفتید باید کہ سورۃ علق
یا از خون مرغ سفید نوشتہ یکے را در گلوئے زرد
شستہ بخواند۔

ایضاً در یسمان معصومیت و یک گرہ بنزد و برہ
و در گردن زن دراز بندد تا گرہ با بر سر
ایضاً در یسمان معصومیت بر قد زن یا زودہ تا راگ
ہفت بار این آیہ بخواند و در کمر زن بطور
این است بسم اللہ الرحمن الرحیم اذ
نذرت لک ما فی بطنی محرراً تقبل منی
ایضاً بہت حفظ حل از اسقاط سورۃ فاتحہ
سورۃ نخل یک یک بار خواندہ بر شستہ سر
یا زودہ مار باشد دم کند و گرہ وہ ہمین طور
بہت امن از آسیب جن و خباثت ہفت
یک بار ہر سہ قل خواندہ ہر سہ بار دم کند و بر پایہ
نیز نزد شتر آسیب محفوظ باشد۔

ایضاً الحمد و قل یا ایہا الکافرون و آیہ اخیر
خومہ دم کند و ہر قدہ یاہ کہ از حل گذشتہ باشد ہا

در هر سر ماه یک یک بخوراند.

ایضا جهت دفع عقم سورۃ نزل است و یک مرتبه خوانده بر شیر دم
کند و مرد و زن هر دو روزی ده بار و ده بار از آن شیر افطار کنند اگر زن را شیر
مضم شود تا پنج بار روزی پنج بار بخورند و با هم جمع آیند و نه بگذارند.
جهت کزنگ زنی را که در دهنش بچه بنفیدر بسیار معصوم برادر قد آن زن
گرفته چیل و یک گره بزند و بر هر گره این آیه مع تسمیه خوانده بد و نزل
من القرآن الی آخر آیه و غیر آیه مذکور بر پارچه کاغذ نوشته بر میان بسته
و در کمر زن بربندد و نیز آیه را بر تسمیه نوشته بخورد و دهنند.

برای تسهیل ولادت سورۃ اذ از زلالت سه بار بر آب خوانده بد و نتواند
همان ساعت خلاص یابد.

ایضا برای تسهیل ولادت نوشته باب شسته بخوراند و در حال خلاص باید انشاء کند
این است.

۳ به	ود	عج	عج
۵ لا	۱۱۱	۱۵	د
ط	طا	عمر	و
صد	ر	الا	صا
ا	۵	۵	۵

هـ ا ا ا ا ا ط ا ا ا ا ا ک هـ ا ا ا ا ا
ا ا ا ا ا ک هـ ا ا ا ا ا ط ا ا ا ا ا ح

جہت منج کووک از نوشیدن شیر این آیہ پرپارہ نان نوشته بخور انداز
شیر خورون باز ماہ بسوالله الرحمن الرحیم واصل و ماصبر ک
ا ا ا ا الله و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر۔

جہت حفظ کووک از زخم شیر این آیہ مع شمیم سکر ت خواندہ بدر و لیست لونت
عن الجبال فقلینسفا ہا رب نسفا فینہا ما عاصفصفا لای فیہا عی و لا امنا۔

ایضا جہت منج گریہ کووک نوشته در گلوے کووک تعلیق نماید
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر

اسمعیل واسحق ان ربی لسمیع الدعاء یا ستار جنتک یا ارحم الراحمین
جہت بخوابی کووک ہفت بار یا مقیت خواندہ بر کوزہ گلی بدر
وا از آب پر کردہ کووک را اندک بنوشاند۔

جہت فرہی کووک نوشته در گلوے کووک انداز و این است خلوس
اردوس ہوس خلوس مطرس بردوس سبب السار حبالہ
معادہ و یا بعلہ انہ من سلیمان وانہ بسوالله الرحمن الرحیم
بحق ابا بکر صدیق یحق خلق الازواج۔

جہت بر آمدن اندک دانہ چپک ہر گاہ علالت آن ظاہر شود این
نقش زیر بالین او بند و نیز بر پارہ کاغذ نوشته در گلوے انداز

وآن این است

الحمد لله	رب العالمین	الرحمن الرحیم	مالک یوم الدین
ایاک نعبد	وایاک	نستعین	اهدنا
الصراط	المستقیم	صراط الذین	انعمت علیهم
غیر المغضوب	علیهم	ولا الضالین	آمین

جہت تسبیل برآمن و نمان کو کما یقشش نوشته در گلوے کو کوک اندازو۔

هو	ع	س	۲
ط	و	۲	د
د	ده	س	من
حد	سے	ع	ده

جہت وقع تپ و علت این تعویذ نوشته شستہ بخوراند اذہبی یا انہ حلام
بسم الله الرحمن الرحیم کلا ع ع بیع سلام قولا من رب
الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم اذہبی یا امر حلام۔

جہت وقع تپ کہ بیج وجہ دفع نہ شود از دختر ناکہ خدا الیمان پرانیدہ فہت
تار ساختہ برآن سورہ شفا خواندہ پدر و در گلوے فریض اندازو۔

ایضا کہ بیج و جہتپ نر و در پارہ کاغذ نوشته در دست راست پبند و
بسم الله الرحمن الرحیم بحق کھیم عص و پاپارہ دیگر بحق معسوق
مع تسبیہ نوشته در دست چپ بہ بندو۔

جهت دفع بواسیر سورۃ کافرون از شریف نوشته سه روز صاحب بواسیر بخوراند
جهت دفع بواسیر وقت طلوع آفتاب این کلمات معظم را بنویسد و از آب شسته چهل
چایدری سبب کرده هفت بار درین آب تفت و در وقت آب صاحب من بخورد
و چهل در دست چپ با انگشت خضر واردان سازد تعالی بواسیر دفع شود و اگر
همین چهل در کمر نامه بندد از زرد زرد خلاص یابد بسم الله الرحمن الرحیم
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَلِكُ الْهَيْبُ خَوْفُكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
لَيْسَ طَسْوُطَسْ

جهت مریض لا علاج چهل و یکبار سورۃ صافات بخواند و در مرتبه آخر بگوید
بر این آیه برسد و فدینا بدیخ عظیم یک گو سپند فرج کند و بگوید که نیت
اسمعیل بنیم علی السلام این گو سپند را عوض این بیمار کردم حق تعالی آن مریض
را صحت کلی بخشد

ایضا سورۃ عاشیه سه بار بخواند و به صحت یابد.

ایضا یا اسلام یکصد و یازده بار خواند به صحت یابد.

جهت در در عروج ماه یوم جمعه ماه ثابت از شیر ولد که مادرش اول
را دیده باشد از زعفران بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم اب ت ث
ج ح خ ذ ز س ش ص ض ط ظ ع غ ص ل الله علی
سیدنا محمد و آله و صحبه و بارک و سلو.

و نقش بالا جهت عظمت در نگاه مردمان و حکام و حفظ آبرو و غیر مفید.

جهت حافظه سورۃ قیامت و اتم بخواند و از خدا حفظ قرآن بخواند و امانت

و در گوش آسیب زده انداخته دو کس قوی بر دو انگشت شهادت
در گوش او بقت بکنند و هر چند پدید نگذارند تا گوید که میروم و برو و
سکون شود.

جهت مار گزیده و غیره هر که را مار یا عقرب گزیده باشد بر آب دریافست با
سوره غاشیه بخواند و بر دوش و طسوع را بخواند.

جهت حفظ خانه از هوام این نقش بنجانبه چسباند در آن خانه از هوام داخل
نشوند و اگر داخل شوند بیزند یا بگریزند شکم را بشنیزد نوشته بسیاری پر نماید
نقش معظم این است

لو	حه	ع	ب
ط	و	و	ن
ا	له	ا	لا
ه	ل	ح	ا

جهت دفع پشه بخواند و اشاره با انگشت بکند پشه برو و فکانمای ساز و ن
الی الموت و همی بنظر و ن

جهت خلاصی مجوس سوره انفال هفت بار بخواند خلاصی یابد.
ایضاً روز سه شنبه بعد از نماز خفتن سوره کهف یا زده بار بخواند خلاص یابد.
ایضاً سوره یس هفت بار بخواند خلاص یابد.

ایضاً چند شخص جمع شده سوره اخلاص که مرتبه بخوانند چون که تمام شود مجوس

خلاص یابد باذن اللہ تعالیٰ
 بہت قرآن سورہ فجس برقل بخواند گر خیمہ پیش رفتن تواند و باز آید -
 بہت گر زیر پا سورہ زلزمت نوشته بر بازو سے گر زیر پایہ بند و بار دیگر
 تکریر و انشاء اللہ تعالیٰ

ایضاً وقت ختم سورہ والضحیٰ نویسد چون برو جدک صلاۃ فرماید
 برسد نام گر خیمہ نویسد و تمام کند و در قرآن بار د -

ایضاً بارے اعادہ گر خیمہ این نقش معظم نوشته برنگ زربین آسپا
 ہنادرہ بالاسے آن نمک دیگر بند ہر گاہ گر خیمہ باز آید بر رنگ لال شیرینی لڑنے فائز
 صحابہ کبار و ابراہیم اوہم رضی اللہ تعالیٰ عنہم کرد و تقسیم نماید و آن نقش
 معظم این است -

بابک رضی اللہ عنہ
 ابراہیم و رحمہ اللہ
 الھی بحمۃ وبرکۃ
 این بزرگان فلان
 گریختہ باز آید
 رحمۃ اللہ علیہ
 رضی اللہ عنہ
 رضی اللہ عنہ
 رضی اللہ عنہ

بہت بستن مرو کہ بر زن تاد نشو لیسہ پانیکہ از چشم سیاہ باشد بران ہفت گرہ بنزد
 و بر ہر گرہ این آیت کیا بخواند بسو اللہ الرحمن الرحیم و جعلنا من

جست حصول تو نگر می سورۃ زلزلت بستی روز باران غمناک سہ بار بخواند
و درین ایام از جمیع پیرنمایان شایع است کہ اللہ تعالیٰ بمقصد برسد۔

ایضاً ہر کہ چل و کیا سورۃ ماعون بخواند روزی او فراخ گردد۔
ایضاً ہر کہ محتاج باشد باید کہ سورۃ نصر چل و کیا بعد از نماز فجر بخواند
حق تعالیٰ روزی حسیاب بہد۔

ایضاً ہر کہ وقت و خل شدن بخواند سورۃ اخلاص بخواند روزی او فراخ گردد۔

جست رفع محتاجی اقوی معین و اھدی دلیل حق ایاک نعبد و ایاک نستعین
ہزار بار بخواند۔

ایضاً روز چار شنبہ غسل کردہ دو رکعت نماز بخواند و ہزار بار یا ازلت
بگوید و ہر روز ہمین طور خواندہ باشد رزق چندان فراخ شود کہ حساب نیاید
ایضاً ہر کہ بعد نماز چاشت مسجودہ رود و نعت بار یا و قلاب بگوید غنی گردد
ایضاً ہر کہ بعد از تحیۃ الوضوء بار یا لطیف بگوید اگر فقیر باشد تو نگر گردد
و اگر غریب باشد سلامت و فتوح باز گردد و اگر دختر بزرگ بخواند خاں طلب او پیدا
شود و اگر بیمار بخواند صحت یابد۔

جست دفع محتاجی ہر کہ روز جمعہ یا شکر روز صد و شصت بار بگوید و چہنم
مواظبت نماید حق تعالیٰ او را غنی گرداند۔

ایضاً یا منعم چہل شب ہر شب صد و کیا بگوید محتاج ہیج مخلوق نشود۔
ایضاً جست تو نگر می ہر کہ روز جمعہ یا ضار ہزار بار بگوید آدہ جمعہ تو نگر گردد۔
ایضاً جست قیام و منزلت و چشم مروان ہر کہ شب جمعہ کہ در ایام مہینہ افتد

جهت بار یا ضا که گوید در آن مقام ثبات یابد و منزلت او بلند گردد و -
 جهت دفع کسب هر که گزیند باشد طعام یا بیوره ابو اهدی بخواند حق تعالی طعام او بپزد
 جهت رواج و کان و تساع اگر بعد نماز عصر سه بار سوره فجر و اگر نتواند یکبار بخواند فصله
 ثمالی خرید و فروخت او رواج گیرد و هر که بخواند ضرر یا تساع او شود -
 جهت رواج و کان این دعا نوشته در دیوار و کان که سمت قبله باشد عجب پاید
 بسم الله الرحمن الرحیم یا منزل البرکات یا دافع البلیات یا قاضی الحاجات
 یا رافع الدرجات یا ولی الحسنات یا رب العالمین یا الله محمد رسول الله جنتک یا ام المومنین
 جهت دفع بریشانی و سرگردانی و زیاده گوئی آخر سوره نساء مع تسبیح
 نوشته بخواند -

جهت تصفیة قلب هر که بعد نماز بامداد دست بر سینه خود نهاده هفت بار
 یا فتاح بگوید رنگ از دل او برود و معجزی شود -
 جهت تسبیل و لاوت گیرند قدسیا سه توله و سه حصه نموده صوره فاتحه
 هفت بار و آیه قنارک الله احسن الخالقین هفت بار خوانده
 و نم نماید و بعد یک ساعت یک حصه بخوراند ان شاء الله تعالی نیروی لاوت شود
 جهت خرمی خاطر و از آله غم و توشش هر که صبح و شام سوره فاتحه و
 التو یا مفلحون و آیه الكرسی یا خالک و ن و رکوع آخر سوره بقره
 لا ینسوی ما آخر سوره و هر چهار قل بخواند هرگز غمگین نشود -

جهت فراخی رزق و از آله افلاس سوره نمل دو آیه مرثیه خواند و چون
 فاتحه و کلیه برسد است و کلیه احسبنا الله و نعم الوکیل بخواند

لیکن در آخر مرتبہ نعم المولی و نعم النصیر نیز ضم نمایند و سورہ را تمام کنند
 بہت رفع اختلاف میان زن و شو و حصول محبت و اتفاق اول و آخر
 صد بار و در در میان ہزار بار یا جامع المتفرقین اجمع قلوبنا بخواند و بہت
 طوفین را خیال کند و دیگر جابے برے جب نیز بکار آید۔

عزیمت بہت قضاے حاجت و استجاب دعوت سورہ یس و سورہ ناک
 باین طور بخوانند کہ ہر گاہ بر لفظ دَحْنِ رسد انگشت دست رست بند کند ہر گاہ
 بر لفظ اَللّٰہ رسد انگشت دست چپ بند کند و سورہ را تمام کند و بعد از ان سورہ
 ناک بخواند و ہر گاہ بر لفظ دَحْنِ برسد انگشت دست رست بکشد و ہر گاہ بر لفظ
 اَللّٰہ برسد انگشت دست چپ بکشد و باید دانست کہ در یس و سورہ
 ناک لفظ دَحْنِ در چہار جا است و لفظ اَللّٰہ در سہ جا پس در سورہ اول
 ہر جا یک انگشت بند کند و آغاز از خضر نماید و بہ ترتیب بند کند و بہ ترتیب بکشد
 ایضاً و در سند حارث ابن اسامہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم
 مرویست کہ اگر کسی سورہ یس بخواند اگر خائف باشد امان یابد و اگر بیمار باشد
 صحت یابد و اگر گرسنہ باشد طعام یابد و سیر شود و صاحب کتاب الفوائد فرماید کہ
 در حدیث است کہ ماء و عذیر لما شرب لہ و کس لما قرئت لہ
 ایضاً ہر کہ دو رکعت نماز گزارد و اول سورہ مجید کا و در ثانی سورہ مملکت
 بخواند و بعد سلام بگوید یا فدی یا و تر یا فدی یو یا اَحَد یا صَمَد
 و علی محمد و علی آل محمد بعد از ان حاجت بخواند و عاصی
 سہا پ شود

عمل رویت ہلال وار بعض علماء است کہ ہر کہ در وقت رویت ہلال سورہ ملک
نخواند ہر خیر و برکت آن ماہ حاصل نماید و از ہر شر آن ماہ ایمن شود۔
جست رد نظر بہ بر صاحب آن وصحت معون اگر باشد کہ نظر فلان کس رسیدہ است
روہ روئے اور رفتہ گوید پس سید اللہ حبیب حایبش و کجی یا لبش
و شہاب قایبش رَدَدَتْ عَيْنَ الْعَائِنِ عَلَيْهِ وَعَلَى
أَحْبَبِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَأَنْجَعَ الْبَصَرَ مَلْ تَرَى مِنْ فَطُورِ شَمْسٍ
أَنْجَعَ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا
وَهُوَ حَسِيرٌ۔

جست ازالہ تپ اگر اذان واقامتہ بر پشت محمود باگشت نوشتہ شود محمود
شفایابد۔

جست تپاگ گرو تر عنما فی صد و درم من غل الایہ بظرف
کلی زعفران و کلاب نبویند و آب طاہر شستہ بر صاحب تپاگ و در وقت بچشاندہ
شفایابد۔

جست رفع رمد این بیت نوشتہ بر صاحب رمد تعلیق نمایند بیت نیت است

اذا ما مقلتی رمدت فکحلی	تراب مس نعل ابی تراب
هو البکاء فی المحراب لیسلا	هو الطعان فی یوم الضراب

جست بند کشاد اگر کہ امی مرد بسته شدہ باشد و بر زستہ قادر نشود پس بیازند
و در بخیہ و در آب بریزند تا مسلوب یعنی جو شدہ بخیہ شود و شش فرمودہ بر یک بخیہ
و السماء بنینا ایا ید و انا المؤمنون نبویند و بخوردن مرد و بخیہ

و بر دوش و آلا رخص فرشتانها فنغموا الماهل کون یوسد و
نخروون زن و دهند کشاده شود و کار کند و قاور شود -

جست از آله صرع و آسیب جن و غیره این کلمات نزد او بخوانند اخراج بلا
حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

ایضاً و نیز بخواند قوله تعالی قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون
و ایضاً بر آسیب زده بخوانند و دم کنند قل الله اذن لکم ام علی الله
تفترون و بر سب علی کما شوا ظمن ناد الاله یامعشر الجن و
الانس ان استطعتم لای الیه و قال خسوا فیها و لات کلموا
ان شاء الله تعالی فوراً برود و باز عود نکند -

جست از آله تپاک و مغص و درد قلب این نقش باب شسته بخواند -

دلا ه ه ه و حل ینب ع ع ع ع ع ع

جست بقول دعا و قضای حاجت هر حاجتی که داشته باشد رفع شود و هر نیکی
و آئینه باشد رفع شود و انشاء الله تعالی شب جمعه وضو کرده نماز مغرب گذارد و بعد
از آن اعتکاف کند و نوافل خواند و ذکر کند و بکسی کلام نکند تا آنکه نماز عشا گذارد
و بعد سلام و ترور سجده رفته صد بار بگوید یا الله یا رب یا رحمن یا حی
یا قیوم یا کاشف الغیب یا الله پس حاجت خود در دل بخواند انشاء الله
تعالی تمنا شود -

جست و حاجت و ششم خلق حروف متواخیات یعنی حروفیکه هم شکلند و آن
همین و حرف اند اگر شک و عرفان و شیر زنی که اول روز نذر نیده زده باشد

بر کاغذ نوشتہ در عامہ یا کلاہ بار و ہر کہ او را بہ بندہ و سستہ وار دو چشم مردان مجبوب
شود و آن حروف این است اب ت با ت ش ج ح خ ع ذ ز س
ش ص ض ط ظ ع غ -

جست از ازلہ درد و علت ہر عضو این یازدہ حروف اب ت با ت ش
ط ظ ق ک ل لای اگر در عضوے از اعضاے بدن مکتے پدید آید
مثل عین یا راس یا بطن اول حرف اسم عربی آن عضو بگیرند و باین حروف ترکیب
دہند باین طور کہ بعد الف سراسم عربی آن عضو بنویسند و پنجین بعد ہر یکے از ہر
حروف حرف سراسم آن عضو بنویسند و ازین حروف مجموع اسماءے چہ سار
حرفی مرکب کنند مثلاً رمد در عین باشد حرف ع کہ سراسم عین است باینطور
ترکیب کردیم ا ع ب ع ت ع ث ع ط ع ظ ع ق ع ل ع ش ع
ل ع ک ل ع ع و اسماءے باینطور ترکیب دادیم ا ع ب ع
ت ع ط ع ظ ع ق ع ل ع ش ع پس این ہمہ اسماءے مرکب را در پارۃ
کاغذ نوشتہ بر صاحب مرض تعلیق نمایند -

جست تسہیل ولادت این نقش شلت نوشتہ در کمر زن بہ بندہ بندہ روی قلاصی شود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

اللہم صل علی محمد

ہفت روزہ بلیسا ندوا و طاہر باشد سحر زائل شود و بعد آن تا موت اثر نکند
ان شاء اللہ تعالیٰ۔

رقعہ جہت دفع حمی نانبہ ہر قسم کہ باشد خواہ نوبت روزانہ باشد خواہ بعد یک روز یا
زیادہ از ان پرچہ کاغذ این کلمات بنویسند و چوبے یا از سہرا و سنگا فستہ
پرچہ در ان نصب کردہ یک ساعت پیش از نوبت بدست مریض بدست
تا بسوسے پرچہ بہ بند و نظر خود از ان نگر داند تا آنکہ وقت نوبت بگذرد
ان شاء اللہ تعالیٰ روز اول زائل شود و روز دوم مطلقا گنجد و پرچہ بعد از
نوشتن حاجت ندارد و همان پرچہ اول بکار آید و بعد از وال حمی موقوف گردد
بکلوے مریض بیاویند رقعہ این است۔ اسکے برادر تپہ از جانب
و شیر و شکر معلوم باد اگر رقعہ یا میروی بہتر و لالہ بغداد قاضی رشوت خوا
گر قدر خواہی شد کہ قدر خواہی شد کہ قدر خواہی شد۔

باب پنجم در اثبات شغل بربخ و رابطنہ منقطعہ

روزے در بارہ شغل بربخ و رابطنہ در میان آمد و بر زبان آمد کہ بعض حضرات
از علما مانع این شغل اند بلکہ آنرا شرک می دانند و میگویند کہ درین مثل شرک است
فی العبادت و شرک فی الصفات لازم می آید کہ شیخ را مثل خدا حاضر و ناظر تصور کنند
کہ آن شرک فی الصفات است و بیش و بیش متکلف می نشینند و آن شرک فی العبادت است
و ہر دو منہی عنہ است پس لزوم آن نیز منہی عنہ باشد فرمودند کہ در شغل بربخ اگر
کسی این اعتقاد کہ معترض بیان کردہ است باشد البتہ خلالت عقاید فرقی با جہ
اہل السنۃ کثر الشواہد و ہم خواہد بود مگر حضرات مشائخ انجمن عقیدہ ہرگز ندارند کہ

را از طالبان حق تعلیم می کنند و عجب است که در حق بزرگان دین و اصحاب صدق و یقین و پیشوایان راه و قهرمان درگاه این سور عقیدت داشته آید اگر حضرت است صوفیه صافیہ این عقیدت زشت داشته باشد و خلق را تعلیم کرده در راه صلاحت افکندند کیست که هدایت کنند این اعراض یا از عناوین یا ناشی از غلطی فهم حقیقت شغل برنج نیست که صورت مثالی شیخ مقتدا را محاذی قلب خود تصور نموده و آن را واسطه فیضان آبی مثل ناودان دانسته در ذکر آبی مشغول شوند با نفاست با یگفت که در مضمورت شرک فی الصفات و شرک فی العبادت کجاست تصور صورت مثالی کسی یا چیزی را در کدام آیه یا حدیث یا کتاب عفا یا شرک گفته اند اگر کسی صورت زید را و قصه خاص را که از وقوع آمده فی الحال تصور کند و بگوید که من گویا که او را می بینم که این می کند و آن میکند درین شرک چگونه لازم می آید و این طور مضامین اکثر در احادیث از رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم و صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم جمعین بسیار مقبول است تفصیل آن از کتب احادیث باید است و از انصاف نباید گذشت و عکوف و جلوس بر سر ذکر حضرت حق است و عبادت او است هرگز کسی اعتقاد ندارد که عبادت برنج می کنند این اتهام است بر اهل آن حق تعالی در شغل برنج چیست تکمیل طالبان و ایصال فیضان بر ایشان تاثیر دارد است که این قدر سرعت تاثیر در دیگر اشغال نیست عقل متوسط را در او رک علت آن کما حقہ را نیست بلکه در او رک علت تاثیرات و خواص جمیع اشیا همچنین است اگر انصاف را کار خود خوض نمایند از آیات و احادیث استنباط این شغل و واسطه می توان شد و اقوال

وعلیم حضرت صفویه صافیة که منکرین نیز به بزرگی و عظمت شان و علم و عرفان و تقدیر
 آنان قائل اند خود چند است که احصای آن دشوار است و الله اعلم بالصواب
 فراق می گوید که این کلمات طیبات که بطریق اجمال واقع شده همه شهرهای
 معترضین را دفع ساخته است اهل علم و خوض را از تفاسیل طولیه و تقاریر و دراز
 مستغنی ساخته مگر کم یگان این اجمال بخوبی تسکین نخواهند یافت لهذا جهت
 اطفای عطش ایشان خاکسار آنچه در مجالس متعدد و بیانات متفرقه از زبان
 مبارک آن مرثع خلاق با وی دوران استفاده گرفته و خود به پیدل ارشاد فیض نیاید
 حضرت ایشان خوض نموده از کتب و مینی استنباط نموده درین اوراق می نگارند
 رَبَّنَا اقْبَلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اول باید دانست که داعی این
 شغل و وجه ضرورت آن چیست و چه ضرورت آن را حضرت امام ربانی عجله
 اله ثانی رضی الله عنه که همه عالم بفضل و بزرگی حضرت ایشان متعقد و قائل است
 و اهل الله خود با مامت ایشان جازم اند و مکتوب شصت و یکم جلد اول از مکتوبات
 خود می فرماید که طریق افاده و استفاده مبنی بر بنا سبب طریقی است ابتداء
 طالب را بواسطه کمال ذنابت و حساست مناسبته بجناب مقدس
 عز سلطانه نیست بزرگ ذی جبین در کار است و آن شیخ کامل کامل است
 پس هرگاه بتائید حضرت حق صحبت بخشین کس بدست آمد خود را با و سپارد
 و دمی از وجدانشود حضرت امام المار فین قدوة الابرار ناصر الدین عبید الله
 احرار رضی الله تعالی عنه در معنی آیه کُنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ می فرماید
 که کنیوت مع الصادقین را دو معنی است کینوتی بحسب صورت و آن

آنست که مجاست و صاحب با اهل صدق لازم وقت خود گیر و با سبب
 دوام صحبت ایشان باطن و س از انوار صفات و اخلاق ایشان منور شود
 و کینونت بحسب آنست که از رگد ر باطن طریق رابطه و زربطانف که
 استحقاق و اسطی داشته باشند و صحبت را حصر نکند در آنکه پیشتم ناظر باشد
 بلکه چنان سازد که صحبت دائمی شود و از صورت بمعنی عبور کند تا همیشه در
 نظر باشد چون این معنی را بر سبیل دوام رعایت کند سروی را با سبب مناسبه و تکرار
 حاصل شود بدین واسطه آنچه مقصود و اصلی است حاصل حقیقت جوے شود و نیز
 فرموده اند که ازین امر واجب الاتئمال هر چه مفهوم می شود نیت که می باید که
 تربطیکه از صا و قان باشد صا و قان آن طائفه اند که هر چه سببی نیست از پیش
 بصیرت ایشان برخاسته است پس و تناوے که او بخوی بود و جان شاکر آن
 از و بخوی شود و باز استادی که او بخوی بود و جان شاکر او بخوی شود و
 را اقم انتم بگنایم که در مدینه منوره علی ساکنه الصلوٰۃ و السلام حاضر شد و
 بیا بموسی قدوة العارفين و استاذ السالکین فابیح بدقه حامی شنت
 حمده الحمدین سند الفقهار و مفسرین و استاذی و مرشدی حضرت شیخ
 عبدالحق دهلوی مجددی لباب و مشرب رسید در باره جواز و عدم جواز رابطه
 یعنی شغل بزنج پرسید فرمودند که تا سالک با سومی الله را ترک نکند بخود رسد
 و یکایک ترک آن بسیار دشوار است اگر فضا بظاہر ترک کند از دل ترک آن
 مستحسب حضرت مشایخ قدس الله تعالی سراسر هم که اطباء روحانی اند
 علاج بدین گونه قرار داده اند که اول رابطه قلبی با شیخ مقتدا و دست نمایند

تا بتدریج بجائے رسد کہ ہر دم خیال و برزخ او پیش نظر باشد چون نوبت با نجا
رسید دیگر خیالات و خواطر از ساحت قلبش گم شدن گیرد و فانی اشخ
حاصل شود و درین وقت نوبت بجائے رسد کہ ساکب را صورت خویش و
صورت دیگران مثل شیخ و نظر آید و بیخالت مناسبت با شیخ حاصل شود و ہمہ خیالات
و خواطر خست از سینہ او بدر بر و ہمین یک خیال باقی ماند چون قائم غایت آئی
و تسکیری نماید این خیال ہم بدر رود و قدم بمیدان فانی اللہ لفتد و نیز فرمودند
کہ روز سہولوی احمد علی صاحب محدث مولوی عبد اللہ موسیٰ را ہمراہ خود و دروہلی
نزد من آوردند و گفتند کہ مولوی عبد اللہ شغل برزخ و پیشانی اشخ اعتراض از من گوی بند
کہ درین شغل شبابت با جوگیان لازم می آید کہ ایشان و حیان گرومی کنند گفتیم اگر کسی
در ایام نہان لگنا بتقریبہ در آن میلہ در آید و شب خواب کند و خواب خستہ شود پس
غسل خبات اگر سیکند شبابت با کفار لازم می آید و اگر نکند نماز فوت میشود
بگویند کہ او چکنہ گفتند غسل کند این مشابہت او را ضرر
خواہد رسانید و در عدم آن بہ ترک و بیضہ مبتلا خواہد گردید و گناہ کار خواہد شد
گفتیم حضرات مشائخ رحمہم اللہ شغل برزخ برائے آن می کنند تا از دیگر خیالات
بازمانند شما بگویند کہ این خیال کہ برزخ شیخ را واسطہ وصل فیض فہمیدہ
با ارتباط دارند خوب است یا خیالات زنا و فسق و جہک و جدل و سنگ
خوک خوب است گفتند یا فہمیدیم ہمین شغل برزخ خوب است تا از ہمہ خیالات
رو بہ خستہ باز ماند و بقیہ این افادہ آئندہ خواہد آمد و این مضمون بارشاد ارباب
ربانی محمد و اہل ثانی رضی اللہ عنہ و بارشاد حضرت زبدۃ الابرار خواجہ باطنی

عبدیہ اللہ اصرار رضی اللہ تعالیٰ عنہ بچینہ موافق است کہ آئندہ می آید برین شغل بزنخ
 کسے از سلف تا خلف انکار ندارد و سوائے بعض حضرات کہ در قرب ہمین زمانہ گزشتہ
 اند و برین شغل چند ایراد ہم کردہ اند بندہ اول آنہم ایرادات را با جواب ہر یک
 بطریق سوال و جواب می نگارم و بعد از ان نداین کار را از قرآن احادیث می آید
 سوال در شغل بزنخ شرک فی الصفات و شرک فی العبادت لازم می آید
 دریکہ شیخ را حاضر و ناظر قصیدہ مراقب می نشیند و این شرک فی الصفات است
 و صورت او تصور کردہ ذکر می کنند و این شرک فی العبادت است
 جواب این زعم معترض محض غلط است زیرا کہ کسے از مشایخ عظام تصریح
 و اشارہ بآن نکردہ کہ شیخ را حاضر و ناظر عالم الغیب مثل خدا تعالیٰ اعتقاد کردہ
 نشیند اگر کسے بچنین اعتقاد دار و البتہ شرک خواہد بود حاشا و کلا کہ بزرگان و
 تابعان ایشان این اعتقاد و خبیث داشتہ باشند بلکہ تصور شیخ مقتدا می نمایند
 و بزنخ او را در خیال حاضر می دانند و درین ہیچ مخطوطے نیست و بلا ترمیمی آید
 کہ حضور ذات اونی کل شان و حال باشد ورنہ در ہر تخیل ہمین مخطوطہ لازم
 آید و ہمہ مشرک باشند پس در ہمہ دہر یک مسلمان نبودند چہ اگر کسے زیہ را
 و قصہ کہ باو گذشتہ است تصور و خیال نماید کہ ہمان قصہ در پیش است و گویا کہ با
 زیہ تکلم می کند و مسئلہ ازان می پرسد و او جواب می دہد و آن حالت را کہ گاہ
 گذشتہ بود و ہو ہو در تخیل خود آرد و درین چہ شرک است کہ است ہم نیست تا شرک
 چہ رسد و انجمنین حالتہا از صحابہ ہم منقول است بہ بنید کہ ام المؤمنین حضرت
 عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا می فرماید کہ من خوشبومی مالیدم رسول صلی اللہ

علیہ وآلہ وصحبہ وسلم را قبل احرام برائے احرام و برائے حل قبل آنکہ طواف بیت اللہ
 کند بخوبی مشہور کہ در آن شک ہم بود کافی انظر الی و بیضا الطیب فمفارق
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و هو محمد متفق علیہ یعنی کہ یا کہ من بنی
 بطریق و خشنیدن و ظهور اثر آن خوشبو در مفارق شریف رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وصحبہ وسلم پس باید دید کہ حضرت ام المؤمنین آنحضرت را خیال کردہ فیرا
 کہ گویا کہ در نیوقت آنحضرت بہ نظر من درآمد و عن ابن عباس قال کان زوج
 بیریۃ عبد الاسود یقال لہ مغیث کانی انظر الیہ
 یطوف خلفہا فی سکت المدینۃ یسکی و دموعہ تسیل علی
 لحيۃ الآخرۃ رواہ البخاری از ابن عباس است کہ گفت شوہر بیریۃ عبد
 حبشی بود کہ نامش مغیث بود گویا کہ من بسوسہ اومی بینم کہ در پس او گشت
 و در کچہ اسے مدینہ و گریہ می کرد و آنکما اسے او بریش اوروان بود و از مطلب
 ابن دوانقہ روایت است کہ ہر گاہ عثمان بن مظعون انتقال کرد و جنازہ او بدر
 آورده شد و دفن کردہ شدہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم
 مردے را کہ بیا رویگے پس برداشتن آن نتوانست پس رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وصحبہ وسلم قیام فرمود بر اسے برداشتن آن سنگ و یکشود ہر دو ذراع
 شریف خود گفت مطلب کہ گفت کہے کہ خیر و او را از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وصحبہ وسلم کافی انظر الی بیاض ذراع رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم و حین حس عنہما آنو حملہا فوضعهما عند
 لاسہ گویا کہ من نظرمی کنم بسوسہ بیاض ہر دو ذراع شریف رسول اللہ

صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم هرگاه بشود آنرا پس بر پشت آن نگه دار و نماز آن را
 نزد عثمان بن مظعون رضی الله عنه رواه ابوداؤد و عن عبد الرحمن
 بن اذهر قال کان النظر الى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اذا اتى برجل قد شرب الخمر فقال للناس اضر بولا
 الى قوله ثم اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ترابا من
 الارض فمى به في وجهه رواه ابوداؤد بن ابي ناص
 پای گفت که اگر این تخم و تصور شرک و فسق باشد قباحش تا کجا خواهد رسید
 اللهم احفظنا من العناد نعوذ بالله من شرور انفسنا
 و من سیئات اعمالنا و نیز ذکر و عبادت با تصور دیگران مستلزم
 شرک نیست زیرا که قرأت قرآن هم ذکر است و از افضل عبادات است و در آن
 تذکره انبیا علیهم السلام و دیگر قصص بسیار است تصور همه می آید و ظاهراست
 که آن را منکرین هم شرک نمی دانند و همین طور در نماز همه خیالات انحصار
 و تخیله پیش نظر می آیند بلکه فقهای فرامیند که هرگاه تشهد بخواند و در نیجا برسد
 السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته این عبارت
 را حکایت خوانند بلکه از طرف خویش بطور افشا بخوانند باید دید که در نیجا خطاب
 و خطاب نمی باشد مگر حاضر را و در نیجا حضور خارجی نیست ذهنی است در
 عین صلوة تصور حضوری جائز بلکه افضل باشد امام غزالی در حیا
 در بیان تشهد می فرماید که و احضرنی قلبک النبی صلی الله علیه
 وسلم و شخصه الکبیر و قل السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته

و این همه در ابتدا است در آنها خود ملاقات روحانی نصیب این بزرگواران
 می شود و حاجت تخمیل و تصور نمی مانید چنانچه قسطانی و شرح بخاری می آرد
 قال الطیبی ان المصلین اذا استفتحوا باب الملكوت بالتمیحات
 اذن لهم بالدخول فی حرم المحی الذی لا بموت فقتر
 اعینهم بالمناجات فتنبهوا علی ذلك بواسطه
 نبی الرحمة و برکة متابعتة فالتفتوا فاذا الحبیب فی
 الحرم الحبیب حاضر فاقبلوا علیه قائلین السلام
 علیک ایها النبى و رحمة الله و بركانه سوال
 صورت جاندار ساختن در حدیث منع آمده است و برزخ نیز تصویری است
 انهم ممنوع و حرام باشد جواب ساختن تصویر در خارج ممنوع است و تصور و
 تخمیل صورت ممنوع نیست اگر آنهم ممنوع بودی فقها انشای تشهد را در
 صلوٰة امر نمی فرمودند و صحابه رضوان الله علیهم چنین کافی انظر
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم نفرمودند و دیدن آئینه هرگز جایز نبود
 از سکرین معانین بعد نیست که بگویند که دیدن آئینه هم حرامست مگر این آیت
 حدیث را چه جواب خواهند داد زیرا که در روایت ابن حبان و دارمی و زیار
 و طبرانی وقت رویت رو در آئینه او عیة نقول است که اذا نظر وجهه
 فی المرآة اللهم حسنت خلقه فحسنت خلقه و دیدن و آب و غیر آن هرگز
 روانی نشد و اینهمه را بناچار می بکنیم هم ناجاز نخواهند شد و ندانم چه چینه
 ایشان را باعث شده که برین فعل که همه اولیاء الله مجوز آنند اینها اصرار

بر انکار آن دارند و مشکوک است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم
 هر که صبح بگوید این دعا را بر هر چه در آن روز از گناه بگذریده شود و اگر شام گوید و شب
 هر چه از گناه بگذریده شود دعا این است **اللَّهُمَّ أَصْحَبْنَا أَشْهَدَكَ**
وَلَشَهِدُ حَمَلَةَ عَرْشِكَ وَمَلَائِكَتَكَ وَجَمِيعَ خَلْقِكَ إِنَّكَ
أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ
عَبْدُكَ رَسُولُكَ باید دید که درین دعا را شاهد و ملأ عرش جمیع ملائکه و ملک جمیع خلق
 گفته شده و اشیاء مستعارم شهود است و این شهود حقیقی نیست بلکه در تخیل و تصور است
 پس جهت غرض و مصلحتی اگر تصور غیر کرده شود منافی عبادت و موجب شرک
 نخواهد بود بلکه بعضی جا موجب مغفرت خواهد بود و چنانکه در نجاست سوال در فصل
 حمایت و فائده می باشد درین شغل کدام فائده است که التزام آن کرده می بشود
 جواب حضرت امام ربانی در مکتوب ۱۰۰ جلد اول میفرمایند بدانند که حصول رابطه
 شیخ مرید را به تکلف و بی مایل غلاست مناسب تمام است و در میان پیرو مرید
 که سبب افاده و استفاده است به هیچ طریق اقرب بوصول از طریق رابطه نیست
 تا اقام دولتند را بآن سعادت مستعد سازند و حضرت شاه ولی الله صاحب قدس
 سره در قول الجلیل میفرمایند **وَالَيْتَ مَا أَلَّا بِطَلَّةَ كُشَيْبِي وَشَرَطَهَا**
أَنْ يَكُونَ الشَّيْخُ قَوِي التَّوَجُّهِ وَدَائِمُ الْيَادَةِ و اگر چه
 صحبه خلی نفسه عن كل شيء الا محبته و ينتظر لما يفيض منه
 الخ و بعد از آن می فرمایند و اذا غاب الشيخ عن تخيل صورته بين
 عينيه بوصف المحبة و التعظيم فتفيض صورته ما تفيض محبته پس از اینجا ظاهر شد

صورت خیالی و بنیخ شیخ مقتدا قائم مقام صحبت و روت اوست و مقتضای
 ریت صحیح موقوفه لایستحقه جلیس هم صحبت ایشان موجب فوز و سعادت
 نظیر و س عالم عبادت است و نظر عام است خواه بحاسه بصیرت یا بصیرت و خیال و
 بر شمع هر دو مثنی آمده است انی اری سبع بقالت و کافی النظر الی
 رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و لم یغیر آن و نظیر و س عالم از عبادت است
 تا که در حدیث جامع صغیر از ابی هریره روایت که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قس من العبادۃ قلة الطعم و القعود فی المساجد و النظر الی
 للکعبه و النظر فی المصحف و النظر الی وجه العالم هرگاه
 نظر در وجه عالم عامه از عبادت باشد نظر بوجه شیخ مقتدا که واسطه وصول الی الله
 عبت او موجب تذکر الہی و طریقت است باشد چر عبادت نباشد و طریقت غفلت و حصول
 ذکر الله پیش این طایفه علیہ اظهر من الشمس است و احادیث نبوی علیہ السلام نیز تأیید
 آن حالت ناظر است روی الطبرانی عن ابن مسعود عن النبی صلی
 الله علیه و سلم انه قال من الناس مصابیح لذلک الله اذا راوا ذکر
 الله و روی الحکیم الترمذی عن ابن عباس رضی الله عنہما
 عن النبی صلی الله علیه و سلم اولیا الله تعالی الذین اذا راوا ذکر الله و روی
 الطبرانی عن عیاد بن الصامت رضی الله عنہ عن النبی صلی الله علیه و سلم
 سلم قال خیال الہی الذین اذا راوا ذکر الله لہو کما فی الجمع العفیف
 چون رابطه و صحبت شیخ از اقرب طرق وصول الی الله باشد و روت شیخ
 عبادت و موجب تذکر باشد و در غیبت تحیل صورت شیخ منجر بہان نتائج باشد

پس شافع بن طالب اقرب طرق حصول خواهر بود سوال رواج این فعل
از قرون صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین بر کسی این عرض ثابت نگردد
جواب قاضی عیاض و شفا از ترمذی می آرد و می گوید قال الحسن
بن علی رضی الله عنه ما سألت خالی هندی بن ابی هالة و كان
وصفا فخرجته رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا اشتقي ان
يصف لي منها شيئا اتعلق به فقال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
النج وقال الجلال السيوطي في مناهل الصفات تخرج احاديث الشفا
واخرج ايضا ابن السعد والبيهقي في الدلائل والطبراني في الكبير
و دارمي از ابی عبیده ابن محمد بن عمار بن یاسر روایت می کنند قال قلت
للربيع بنت معوذ بن غفراء صف لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
قالت يا بني لو رايتك رايت الشمس طالعة پس اگر این انتقاش و
تجلیل صورت را در حصول فیض و از یاد محبت دخلی نبوده احتیاج به تنبیه
حاجیه و پیداکردن تعلوق بدان چرا بوده چه اگر این عرض ملحوظ نباشد این سخنبار
و تعلق بدان لغو و لا تأمل است و انتساب به کجاست لغو و لا تأمل اصحابه و
تابعین و کبر است بعید از ایمان است اکنون چند نقول بزرگان که تنفیض علیه
و تنفیض علیه بزرگان هم هستند گاشته این محبت را تمام بنمای حضرت خواجه عبداللہ
امامی صفهائی که از اجله خلفاء حضرت علاؤ الدین عطار خلیفه خواجه
بزرگ خواجه نقشبند اند در رساله خود می فرماید طریقه توجیه طایفه علیه پرور
نسبت باطنی ایشان چنان است که هرگاه که خواهند که بدان اشتغال نمایند

اولاً صورت آن شخص که این نسبت از وی یافته باشند در خیال آورند تا آن زمان
که اثر حرارت و کیفیت معموده ایشان پیدا شود بعد از آن آن خیال را نفی نکنند
بلکه آن را نگه دارند و چشم و گوش و همه قوی بآن خیال متوجه شوند و بعد از آن
می فرمایند که باین طریق غیبت و بخودی ریخ نمودن آغاز می کند و هر فکر یک
و آید توجه بحقیقت قلب خود نفی آن کردن تا آن نفی شود و اگر نفی نشود
التجای صورت آن شخص باید کردن و آن لحظه نگاهدشتن تا با زبان نسبت
پیدا شود آن زمان خود آن صورت منتفی شود اما باید که شخص متوجه نفی نکند
از این عبارت هم ظاهر شد که ورزش رابطه و تخمیل صورت شیخ موجب غیبت
و بخودی (غیبت و بخودی عبارت از فناست و حضرت امام ربانی مجدد
الملت ثانی می فرمایند) هیچ کس را تا نگردد و فنا نیست ره دریاگاه
کبریا و حضوری حق است و باعث نفی خواطر که محل حضوری حق است و نیز ظاهر
حاجت این تخمیل صورت محض برآی و وصول الی الله است چون آن مطلوب
حاصل شد دیگر حاجت به تخمیل نیست بلکه آن صورت بعد اصال خود بخود نفی
میشود صاحب رتبات می فرمایند که شیخ عبدالرزاق از اجله اصحاب شیخ حسن و
از خلفاء ایشان است (شیخ حسن فرزند و خلیفه حضرت علاء الدین عطار اند)
طریق و ورزش نسبت رابطه بوده است روزی به آنست حضرت سید قائم
تبریزی آمد بوده اند حضرت سید و پراگفته اند همان نسبت و طریقه رابطه شما خوب است
و دیگر ورزش طریق رابطه آخسان کرده اند حضرت خواجہ محمد یحیی شهید (پسر
خو حضرت ناصر الدین عبید الله احمد و خلیفه ایشان) می فرمایند که حضرت

ایشان مرا طریق رابطہ اشارہ کردہ ہوئے وقتے درمبادی آن شغل پیش
 حضرت ایشان نشستہ بودم و جمیع اصحاب حاضر بودند و خاطر من افتاد کہ
 آیاتہ بر روی مبارک حضرت ایشان باید کرد یا بجستم آنحضرت چون بجانب آن
 نظر کردم انگشت شہادت میان دو ابرو سے خود نماوند معلوم شد کہ نظر میان دو
 ابرو سے مبارک حضرت ایشان می باید کرد بعد از آن کہ اصحاب رفتند و خلوت شد
 بہمان وجہ تصریح کردند حضرت مولانا نور الدین تاشکندی خلیفہ امام اہل ہند
 حضرت ناصر الدین نقیب اللہ احرار را طریق رابطہ در افتادہ است و بدور ایشان
 نسبت بجد مشغول گشتہ و در اندک فرصت مغلوب آن نسبت شدہ است روزی
 مولانا زادہ فکرتی بر طریق مشغولی باطنی مولانا نور الدین اطلاع یافتہ است باو
 از روئے خشونت گفتہ کہ اگر در وقت نماز باین طریق مشغول باشی مودی بکفر
 می شود و نماز کہ در وقت نماز بعد از تکبیر احرام تاحین بیرون آمدن از نماز باسلام
 خود را ازین نسبت باز آری و در دل خود را بخواہ واری وے و جواب مولانا زادہ
 این بیت میرحسینی رحمہ اللہ خواندہ **نہ ناز** روئے کہ چشم تست احول
 معبود تو پیر تست احول **بہ** خبر تعرض مولانا زادہ و جواب مولانا نور الدین بعض
 حضرت ایشان رسانیدہ اند حضرت ایشان مولانا زادہ گفتہ اند کہ شخص اول
 و نماز باطلاک و اسباب و عبید و مواشی و زبل و انبار و سائر اشیا خیر سیسہ
 میر و کافریست اگر موئے راول بونی مرتبط باشد چرامودی بکفر شود شیخ نیک
 بخاری کہ از میدان خواجہ بزرگ حضرت خواجہ بہار الدین نقشبندہ ہستند میگویند
 کہ شکایت امیر برائے پیش حضرت خواجہ بروم کہ اکثر نسبت مرابغات می برند

و مرا ایشان و خالی می سازند فرمودند در آن زمان که او متوجه تو شود و تو متوجه
 من نشو و بگو من میسم ایشان بعد ازین تعلیم چون با میر بران رسیدیم و دوست
 بهمان طریق متوجه بمن شو و من متوجه حضرت خواجہ گشتم و صورت ایشان را
 در خیال آوردم و گفتم من میسم حضرت خواجہ اندکی بار دیدم که حال ایشان
 دیگر شد و بیویش از پا در افتاد بعد از آن هرگز دیگر بطریق تصرف بمن متوجه نشد
 حضرت خواجہ محمد پارسا رحمتہ اللہ علیہ می فرمایند کہ حضرت خواجہ بہار الدین شہید
 قدس اللہ سرہ کہ تانی بسفر حجاز رفتہ اند و من در ملازمت بوده ام و با و حجاز
 نخلصی را بر اقبام فرمودند و مجافلت صورت ایشان در خزینہ خیال نیز امر
 کردند در رشتات از مقالات حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس اللہ سرہ
 تذکر است کہ میفرمودند کہ تعلق بر شد اگر چه تعلق بحقیقت بغیر است و در آخر نفی
 باید کرد و اما در اول سبب وصول است و تعلق ماسوی او را نفی کردن از لوازم
 ہلکی وجود او و رخصاے او باید طلبید صاحب رشتات و رجال شیخ حسن عطار
 رضی اللہ عنہ می نویسد کہ یکے از درویشان ایشان بغزمت سفر مبارک حج بہر
 رسید آثار جذب و غلبت و بخود می و حیرت از وسے ظاہر شد گاہے کہ در بازار
 می گذشت چنان می نمود کہ ویرا امرے باطنی فرو گرفته است و بآمد و شد خلوت و
 گفتگوے ایشان چندان شعورے ندارد و غریبے ازین سلسلہ (نفی تنبیہ)
 کہ این فقیر سجدہ است ایشان میرسد می فرمودند کہ کار آن درویش بیش ازین نیست
 کہ علی الدوام صورت خواجہ حسن را مراقب می باشد و نگاہ میدارد و بیکت آن
 شجا بہر شت صفت جذبہ ایشان بوے سحر است کردہ است حضرت مولانا خواجہ علاء الدین

میری حضرت مولانا سعد الدین کاشغری (کہ بدو واسطہ خواجہ بزرگ نقشبندی رضی اللہ عنہ
 عنہ می پیوندند) می فرمایند کہ دران ایام کہ در ولایت قوہستان بودم یکبار
 مقدارے تخم پیلہ برداشتم بودم روزے بردخت بلند برگ می بریدم و در
 اثنا کے آن کار نسبت رابطہ (یعنی باخل برنخ) می ورزیدم ناگاہ شیخ
 کہ بران پاک و شتم شکست و من از بالاے درخت جدا شدم دیدم
 کہ حضرت مولانا کے مایدا شدند (یعنی حضرت مولانا سعد الدین کاشغری
 رحمۃ اللہ علیہ) و از ازوا در بر بودند و سالم بر زمین نہادند چنانچہ ہرچ عضو
 من آسبے نرسید و چون بلا زمت رسیدم خواستم کہ قصہ فلج آن عامل ظالم
 (حاکمی ظالم بر مولانا ظلم میکرد و توجہ شیخ خود نمودند و دیدند کہ حضرت شیخ میرے
 بران ظالم ہر داوند بعد از ان آن شتم کار مفلوج گردید و دیگر خواست) باز گویم
 کہ حضرت ایشان اشارہ بآن فرمودند مولانا رضی اللہ عنہ عبد الغفور لاری
 (کہ محشی شیخ ملا و میری حضرت مولانا جامی رحمۃ اللہ علیہ ہستند) و بیان کرد کہ
 حضرت جامی قدس سرہ میگویند کہ من در مرض مبتلا شدہ از زندگی بالوک
 شدم و اطباء عاجز آمدند در انحال از دوسے دیدار مبارک ایشان نمودم برالین
 فقیہ آمدند و فیکہ در ہج عضو مجال حرکت نبود و تشویش تمام عرض حال خویش
 نمودم و استدعاے تلقین ثقلے کردم با نچہ اشارہ فرمودند مشغول شتم و ہزار
 صورت ایشان ہم با ایشان کردم و ایشان متوجہ شدند بعد از لحظہ آن کیفیت
 روی رو بہ تنزل نادر و لذت آن حالت بجمع قومی و اعضار رسید چنانچہ ہر شتم
 بود و از او شتم چون ایشان سر مبارک برداشتند و راستہ دیدہ فرمودند

تسویشے نخواهد بود و فاتحه خوانند و روان شدند و نیز همین مولانا عبد الغفور لاری در
 کلمه حاشیہ نفحات الانس از حال خویش تن نوشتہ اند کہ فقیر را و غرقہ شغلین
 طریق (یعنی طریق خواجگان نقشبندیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین) دست دادہ و
 بکار بست ایشان (یعنی حضرت جامی قدس سرہ) آمدہ است مدعی تعلیم کردہ
 ایشان اور اتقین ذکر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ کردہ اند
 مشروط بحفظ صورت مبارک خویش ساختہ آن شخص در ہمان صحبت بفرمودہ
 ایشان مشغول گشتہ فی الحال دروے اثر معبودہ این طایفہ بظہور آمدہ
 و خود را در فضاے روشن دیدہ و ویرانہ ذلت قوی و شوق عظیم دست
 دادہ و نشان یوم تبدیل الارض غیر الارض ہویدہ گشتہ (یعنی حالت
 قلب از سابق بالکل مخالفت و متبدل گردید) در رشحات مذکور است کہ حضرت
 ایشان (یعنی حضرت خواجہ احرار رضی اللہ عنہ) فقیر را بطریق رابطہ اشارہ
 فرمودند و این بیت خواندند: **جائے کن اندر در و نہا خویش باہ** دور کن
 اور اک غیر اندیش را **یعنی** ہمگی متوجہ بآن باش کہ خود را در دل مشائخ طریقت
 جائے سازی تا امدت مراد پیر شود و بدولت این پاسبانی بسعادۃ مشرف شوی
 کہ فرق آن تصور نیست و آن فتاوی اللہ است و نصف رشحات میفرماید کہ
 چون در خدمت حضرت خواجہ احرار رضی اللہ عنہ حاضر شدم و سفارش حضرت
 جامی و حضرت خواجہ قاسم (خلیفہ حضرت خواجہ احرار رضی اللہ عنہ) رفتم فرمود
 کہ باید کہ در وقت حضور حضرت ایشان حاضر باشی و در حال غیبت ہل حضرت
 ایشان ناظر کہ دین اوقات کہ حضرت ایشان را بسلاطین و حکام اختلاط است

لامصلحت نصیحت و اجراء حکام شرعیہ و تأمید مظلومین و دفع شر مستکبران از
 ستم سیدگان حمایت دین چنانکہ تفصیل آن در شحات است و شناعل ظاہری ایشان
 بسیار شدہ است ایشان را مجال آنکہ طالبان را بہ نفی و اثبات و توجہ و مراقبات
 فرمایند نماندہ است حالاً از نسبت حضرت ایشان کہ بہرہ می یابد کہ با حضرت
 طریق رابطہ و زرد و بسیار طالبان مستعدان از اقوام عالم آمدند و چون بین
 سر رشته باز نیافتند محروم گشتہ روی بر تافتند و نیز در حال میر عبد الاول (خلیفہ
 و داماد حضرت خواجہ احمد رضا اللہ عنہ) مذکور است کہ چون در بغدادی ال کہ از
 تیشا پور بہار است حضرت ایشان رسا و راء النہر آمدہ اند طریق رابطہ بسیار
 کردہ بہر ہفت سال متصل بوزرش آن نسبت شریفہ تیار شدہ و ہفت
 بشرابط آن اقدام نمودہ و خود بشیر از حال خود میفرمایند کہ بشیر
 بطریق رابطہ مشغول بود و بسبب دوام اشتغال بسیار متاثر و از لوازم آن
 طریق بسیار مشوش و متالم (یعنی بظہور اثر آن نہایت قیاب و دوری و غلبہ
 و غم ظراب و منہوم بودند) بہر شرف نظر و خطاب مشرب گردانیدہ فرمودند کہ
 چون من خراب است را در مجلس خود رورہ و ہی کہ خود می ندانی
 انیقہ را بن بشکنم آن بشکنم و نیز در حال خود می بینند کہ چون آنحضرت را دیدم
 بہمان یک دیدن گرفتار حضرت ایشان شدم و بوزرش طریق رابطہ مشغول گشتم
 ہفت سال متصل حضرت ایشان در مقام زجر و عتاب گذاختند کہ با خاک راہ
 برابر ساختند (یعنی صفات ہیمن و سببی را از من دور ساختند و تشو اضیع نمودند
 و نفس مرا قتل کردند) کہ مردہ و پژمرده گردید حضرت مولانا سلطان رحمۃ اللہ علیہ

کہ عالم مشہور و مذہب موم ظاہر و باطن خلیفہ حضرت خواجہ احرار بودند میفرمایند
 از سخن حضرت ایشان معلوم شد کہ اگر چه حضور مع اللہ یکے است اما نسبت حضوری
 کہ بر ذکر مرتب میشود و رتبه خاص دارد و نسبت کہ بر توجہ بامر اقبہ یا رابطہ مترتب شود
 ہر یک علیحدہ رنگ و دار حضرت امام ربانی مجید و الف ثانی در مکتوب بہ جلدانی
 میفرمایند خواجہ محمد اشرف و رزیش نسبت را نوشته بودند کہ سجدے استیلا یافتہ است
 کہ در صلوٰۃ آنرا سجدہ خود میداند و میبندد و اگر فرضاً نفی کند منتفی نمی گردد و نسبت
 اطوار این دولت متمنا سے ظاہر است از ہزاران یکی را اگر بہ بند صاحب این
 معاملہ مستعد تام المناستہ است تحمل کہ باندک صحبت شیخ مقتدا جمیع کمالات اورا
 جنب نماید بطور کہ نفی کنند کہ او سجدہ الیہ است نہ سجدہ لہ چہ محاریب و جہران
 مساجد را نفی کنند ظہور این قسم دولت سعادتمندان را میرست تا در جمیع احوال
 صاحب رابطہ را متوسط خود دانند و در جمیع اوقات متوجہ او باشند نہ در رنگ
 جہانہ بید دولت کہ خود را مستغنی دانند و قبلہ توجہ را از شیخ خود منحرف سازند و معاملہ
 خود را بہ ہم زندانین کمالات طیبات چند فائدہ مترتب نہ اول آنکہ حضور رابطہ
 یعنی ہرگز اگر چه در صلوٰۃ باشد دولتی است کہ غایت تمنا سے طالبان خدا است
 دوم آنکہ این حالتے است شریف کہ یکے را از ہزاران میسر می آید شوم آنکہ اگر
 کسی را این حالت شریف از مایہ نجات میسر آید امید آن است کہ در اندک مدت
 جمیع کمالات شیخ مقتدا را جذب کند و سیر و سلوک او برودی بے مجاہدہ و
 ریاضت شاقہ تمام شود و از وصلان حق تعالی شود چہاں کہ آنکہ اگر احوال
 میسر آید اگر در صلوٰۃ باشد نفی نباید کرد و وسوسہ شیطانی را کہ این رابطہ و صلوٰۃ

عالم مشہور و مذہب موم
 ظاہر و باطن
 خلیفہ حضرت
 خواجہ احرار
 بودند میفرمایند
 از سخن حضرت ایشان
 معلوم شد کہ اگر چه حضور
 مع اللہ یکے است اما نسبت
 حضوری کہ بر ذکر مرتب
 میشود و رتبه خاص دارد و
 نسبت کہ بر توجہ بامر اقبہ
 یا رابطہ مترتب شود ہر یک
 علیحدہ رنگ و دار حضرت
 امام ربانی مجید و الف ثانی
 در مکتوب بہ جلدانی میفرمایند
 خواجہ محمد اشرف و رزیش
 نسبت را نوشته بودند کہ
 سجدے استیلا یافتہ است کہ
 در صلوٰۃ آنرا سجدہ خود
 میداند و میبندد و اگر فرضاً
 نفی کند منتفی نمی گردد و
 نسبت اطوار این دولت متمنا
 سے ظاہر است از ہزاران یکی
 را اگر بہ بند صاحب این
 معاملہ مستعد تام المناستہ
 است تحمل کہ باندک صحبت
 شیخ مقتدا جمیع کمالات
 اورا جنب نماید بطور کہ
 نفی کنند کہ او سجدہ الیہ
 است نہ سجدہ لہ چہ محاریب
 و جہران مساجد را نفی
 کنند ظہور این قسم دولت
 سعادتمندان را میرست تا
 در جمیع احوال صاحب رابطہ
 را متوسط خود دانند و در
 جمیع اوقات متوجہ او
 باشند نہ در رنگ جہانہ
 بید دولت کہ خود را
 مستغنی دانند و قبلہ
 توجہ را از شیخ خود
 منحرف سازند و معاملہ
 خود را بہ ہم زندانین
 کمالات طیبات چند فائدہ
 مترتب نہ اول آنکہ حضور
 رابطہ یعنی ہرگز اگر
 چه در صلوٰۃ باشد دولتی
 است کہ غایت تمنا سے
 طالبان خدا است دوم
 آنکہ این حالتے است
 شریف کہ یکے را از ہزاران
 میسر می آید شوم آنکہ
 اگر کسی را این حالت
 شریف از مایہ نجات
 میسر آید امید آن است
 کہ در اندک مدت
 جمیع کمالات شیخ
 مقتدا را جذب کند و
 سیر و سلوک او برودی
 بے مجاہدہ و ریاضت
 شاقہ تمام شود و از
 وصلان حق تعالی شود
 چہاں کہ آنکہ اگر
 احوال میسر آید اگر
 در صلوٰۃ باشد نفی
 نباید کرد و وسوسہ
 شیطانی را کہ این
 رابطہ و صلوٰۃ

مسجود است و باین وسوسه میخواهد که نفی این حالت شریف معامله طالب برهم زند
 باین طور دفع باید کرد که رابطه مثل مجاریب و جدران مساجد سجود البیہ است مسجود
 پنجم آنکه ظهور این حالت پیشتر آن است که شیخ مقتدا در جمیع احوالات متوسطه است
 ششم آنکه نفی این حالت و انکار این طریق شیوه بید و لقمان است و در زین این
 رابطه کار سعادتمندان و مستغنا از ان موجب برهمی حال است و باعث و بان نکال
 و نیز در مکتوب عدد و هفتم جلد ثالث هم بخواجه محمد اشرف تخریر میفرمایند که پرسیده بودند
 که لم این چیست که چون در نسبت رابطه فتور میرود و در اتیان سائر طاعات التذاتی
 بدانند که همان وجه که باعث فتور رابطه گشته است مانع التذات است گاه است که سبب
 فتور قبض بود و گاه که در قی طاری می گردد و بواسطه ارتکاب زلات اگر چه اندک
 بود وجه اول (یعنی قبض) مذکور نیست بلکه از لوازم سلوک طریق است و عرض
 وجه دوم را (یعنی ارتکاب زلات را) تذکرک بتوبه و استغفار باید نمود تا بکرم الله
 سبحانه اثر آن مرتفع گردد و چون تمیز میان قبض و کدورت و وقت می طلبد بهر حال
 توبه و استغفار مانع است مکتوب ابجد اشرف کمالی بدانند که طریق رابطه شیخ مرید را
 بے تکلیف و بے فعل علامت مناسب است تمام است در میان پیرو مرید که سبب فاده
 و استفاده است و هیچ طریق اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا کدام التمسند
 را بآن سعادت مستعد سازند حضرت خواجه احقر قدس سره در فقرات می آورند
 سایه رهبر پرست از ذکر حق یعنی سایه رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن
 او چه مرید را درین وقت بجز کور جل و علا مناسب کامل حاصل نیست تا براه فکر
 قطع تمام تواند گرفت و همچنین حضرت مولانا س روم قدس سره میفرمایند

ہیچ گفتہ نفس را جز ظل پیرا | و این آن نفس شسرا سخت گیر

و فی الہجۃ السنیۃ فی آداب لطیفۃ النقشبندیہ لیمجد بن عبد اللہ الخانی

ہکذا یدوم علی الرابطة حتی یفنی عن ذاته وصفاته فی صورة الشیخ
 بہین طور برابر رابطہ مداومت نماید تا آنکہ از ذات و صفات خویش در صورت شیخ قائم شود

فحد ذلك يشاهد روحانية الشیخ مع کمالاتہ فی صورتہ
 پس در آنوقت روحانیت شیخ را بہ بیند با کمالاتیکہ دارد بصورت شیخ

لان کمالات لا تفارق الروحانية فتریب روحانية الشیخ
 زیرا کہ کمالات از روحانیت شیخ جدا نمیشود پس تربیت نماید روحانیت شیخ اورا

بعد ذلك الى ان توصله الى الله تعالى فيكون من الواصلين
 بعد از این آنکہ برساند بسوسے خدا تعالی پس خواهد شد مرید از رسیدگان

الکاملين فبالرابطه يتربى المرید من الشیخ ولو کان احدهما
 کاملین پس برابر رابطہ تربیت می یابد مرید از شیخ و اگرچہ یکی از ایشان

فی المشرق والاخر فی المغرب ثم اعلو ان الرابطة تفید ان کان
 در مشرق باشد و دیگرے در مغرب پس بدانکہ رابطہ مفید و مستحق شود کہ باشد

مع الانسان الكامل المتصرف بقوة الولاية لما ان الانسان
 با انسان کامل متصرف بقوة ولایت زیرا کہ انسان

الکامل مرآة الحق سبحانه وتعالى فمن ينظر الى روحانیتہ بعین
 کامل آئینہ حق ناست پس سیکہ می بیند بسوی روحانیت شیخ بہتر

البصيرة يشاهد الحق فيها فبالرابطه يستفیض الشیوخ عن
 بصیرة حق را در آن آئینہ مشاهده میکند پس برابر پیران از

الصبيان الکاملين ويستفیض الاجاء عن الاموات المتصرفين
 کودکان کامل استفیض می شوند و استفاضہ میکنند زندگان از اموات کہ متصرف اند

توسل
 بنیان
 است
 و آن
 نشیء
 ایست
 تربیت
 بکمال
 و تمام
 حرم
 روح
 شفیق
 ایست
 کمالات
 شفیق
 بصیرت
 شفیق
 بعد از این
 آئینہ
 ناست

لان الرابطة تدخل المستفيض تحت تصرف ولاية روحانية المفيض
 زیرا که رابطہ مستفیض را زیر تصرف ولایت روحانیت مفيض داخل میکند
 وتنصرف فيه الروحانية وتفيض عليه من الكمالات الالهية
 وتنصرف روحيات در آن مفيض وافاضه می کنند بر آن کمالات الهیه
 والتجليات الربانية وتبلغ الى الحضرات العلية سواء كان
 وتجليات ربانی را و برسان بر بسوے حضرات علیہ برابر است
 المفيض حيا او ميتا بعد ازان يسئل زعدة الصغرى مستفيض فرموده
 که مفيض باشد زنده یا ميت

فان قيل هل للرابطة اصل ثابت فنقول نعم لها اصل
 پس اگر گفته شود آیا براسه رابطہ اصلی ثابت است بگویم بلی براسه او اصل
 بالكتاب والسنة واقتوال الائمة اما الكتاب فقد قال
 از کتاب و سنت و از اقوال ائمه مگر کتاب فرمود
 الله تعالى وَاَتَقُولُ اللهَ الْوَسِيْلَةَ فَاَنْ قِيلَ الْمُرَادُ غَيْرُ
 حق تعالی و بخوانید و طلب کنید بسوی او وسیله را اگر گفته شود که در بخارا و غیر
 الرابطة فقلنا المفهوم عام واذا ثبت الامر بطلب
 رابطہ است بگویم که مفهوم عام است هرگاه امر ثابت شد براسه خواستن
 الوسيلة فالرابطة افضل الوسائل لانه اما النبي صلى الله
 وسیله پس رابطہ افضل وسائل است زیرا که وسیله یا نبی است
 عليه وسلم واما الناكثون منابه وقال الله تعالى قُلْ
 علیه السلام یا ناکثان او و فرمود حق تعالی قُلْ
 اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُوْنِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ ففیه اشارۀ
 که اگر شما خدا را دوست دارید یا تابع من باشید من شما را دوست خواهد داشت درین اشاره است
 الى الرابطة لان الاتباع يقتضي روية المتبوع حيا او تخيله
 بسوے رابطہ زیرا که اتباع مقتضی رویت متبوع است حسی یا خیالی

معنی و هو غرضنا من الرابطة ولا فلا یسدا اتباعا واما السنة
 معنی و نیست غرض ما از رابطہ در نہ اتباع شمار کرده نخواہد شد مگر حدیث
 فقد ذکر البیضا ساری ان سیدنا ابابکر و کماله مدیق رضی اللہ
 بخاری ذکر کرده است کہ سیدنا ابوبکر رضی اللہ
 عنه شک الی النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم عدم انفکاک
 عنه شکایت کرد بانبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ صورت پاک
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم عنہ حتی فی الخلاء ای بحسب المر و حاکم
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از وجود پیشرو و تا آنکہ در ہمار کمانہ نیز بحسب روایت
 و کان ابوبکر کرم اللہ تعالیٰ و جہہ یاخذہ الحیاء منه
 و ابوبکر رضی اللہ عنہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم درین ہمہ حالت جاری کرد از
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را اما فقہ الی لا ثمة فقال العامر
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اما ان اللہ عرفت عامر
 بأذنه اللہ ہرانی قد مر اللہ صریح فی النہجات ادا اب الذکر
 باللہ الام شعرائی قدس سرہ در نہیات ادہاے ذکر
 اللہی حش علیہ القوم و رأ و ما اتیب الانتم علی المرید کثیرا
 کہ ہر ان مشایخ را ہم ترغیب دادہ اند و از فریب و سائل فریب بردہ ان شستہ اند
 یجسمہا کلہا غش و نہ اد با الی ان قال اللہ بع ان یستمدہ بقلبہ
 بجمیع مے کند آنہ را بہت آوہا تا آنکہ گفت چہ ارم آنکہ استمدہ کثر قلب خود
 غش و شمع و عد فی الذکر بہما شیعہ الینا ص من ان یزیر
 نزہ شروع ذکر بہت شیخ خود پیغم آنست کہ ہر اندک
 ان استمدہ لادہ عن شیعہ ہوا استمداد و حقیقۃ من انہ
 استمداد مرث از شیخ خود حقیقت استمداد از ہر دست
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم لانه واسطۃ بینہ و بینا اسے
 صلی اللہ علیہ وسلم دیگر کہ شیخ و واسطہ است در میان مرث و فیہ وسلم تا

لم یعرف ربہا لا یمکنہ ان یشہد بقلبہ لا مخلوقا
 نشائت رب خود را ممکن نیست کہ مشاہدہ کند قلب او مگر مخلوق
 حادثا فان شہدہ علی انہ ربہ فهو کافر فالواجب
 حادث را اگر مشاہدہ نمود و دانست کہ رب اوست پس او کافر است پس اینچنین
 علیہ ان یشہد شیخہ ویتصور صورتہ حتی یمد
 بر سر برد کہ مشاہدہ کند شیخ خود را و تصور کند صورت شیخ را تا مدد کردہ شود
 من اللہ تعالیٰ بسبب تعظیم صورتہ شیخہ الحمد لمن
 از حق بسبب تعظیم صورت شیخ خود را کہ مدد یافتہ است
 تعالیٰ ویتبع علی ذلک حتی یحصل لہ الفیض الالہی وھن کانہ انکر
 از حق و بماند بران تا حاصل شود او را فیض الہی و انکار کنی کنیم
 ان اسقاط الوساطۃ للمرید واستحضارہ ربہ تعالیٰ ہو
 کہ اسقاط واسطہ براسہ مرید و استحضار رب خود
 لا کمل و لکن انعم عین یقین علما ذوقیا و جلالینا ما
 افضل است و لکن میدانیم بیقین علم ذوقی و وجدانی کہ
 کنا علیہ قبل ان هذا لا یمکن للمرید فی ابتلاء
 باہل ازین بودیم کہ ممکن نیست مرید را در ابتلاء
 سسلو کہ ابد ابالصبر و مرہ فان جمیع الخواطر و جمیع المقاصد
 سلوک او ہرگز بضرورت زیرا کہ جمیع خطرات و ہر مقاصد
 لا تقطع الا علی مخلوق حادث یعرفہ العارف و یحسہ
 منقطع نمیشود مگر بر مخلوق حادث عارف آنرا میشناسد
 الجاہل و ذلک المخلوق الحادث هو الرب عند الجاہل
 و جاہل میدانند و آن مخلوق حادث رب است نزد جاہل
 لعدم معرفتہ و لا عند سائر الکفر فیجب علیہ اتخاذ
 بسبب ندیم معرفت او و در کفر عدسہ مقبول نیست پس واجب است گرفتن

الوسيلة لیفرق بین الحادث المقدر و سر علی اذ را که
 وسیله تا جدا می کند میان حادث که مقدر و ادراک اوست
 والقدریم المبحوض عن ادراک قراق شهود یا ذوقنا لا خیالیا
 و قدیم که ادراک او عاجز است فرق شهود و ذوق نه خیال
 نشتم بعد ذلك یسقط واسطه و لهذا من لا شیخ له
 بعد ازین واسطه ساقط شود و برای که این گفته اند کسی را که شیخ نباشد
 فتیحه الشیطان و هتیکان شیخ الشیطان کان فی الکفر
 شیخ او شیطان است و هرگاه شیخ او شیطان نماید بود در کفر خواهد بود
 حتی یخبر له شیخا متخلقا باخلاقی الرحمن قال الله تعالی
 ما آتاکم بقره و سراج خود شیخ که متخلقی با خلاق الرحمن باشد فرمود حق تعالی
 و من یغش عن ذکر الرحمن یقیض له شیطانا فامهوله
 و هر که اعراض و چشم پوشی کند از ذکر رحمن مقرر کنیم بر شیخ او شیطان پس شیطان را
 قرین و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون
 صاحب شیخ و شیاطین باز میگردانند از راه خدا و میدانند
 انهم مقتدون الی ان قال (نظرا عن شیخ حضرت
 که ایشان اقتدی اند
 ابوالباء ضیاء الدین النقشبندی مشهور بن خالد الرومی)
 و قرع سمع هذا المسکین ان بعض الفافلین عن اسرار
 و گوش این مسکین رسید که بعضی فافلین از اسرار
 حق الیقین یعدون الرابطة بدعة فی الطريق و یزعمون
 حق الیقین بدعت طریقی میدانند و گمان میکنند
 انها شیئ لیس له اصل ولا حقیقة کلا انها اصل عظیم
 که برای آن اصل و حقیقت نیست و این بدعت بکار بطریق اصل عظیم

من اصول طریقتنا النقشبندیہ بل سے اعظم اسباب
 از اصول طریقت نقشبندیہ بلکہ بزرگترین اسباب
 الوصول بعد التمسک التام بالکتاب العزیز وسنة
 وصول سبب ہند از تمسک تمام بکتاب وسنت
 المرسل علی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ومن ساداتنا
 رسول علیہ السلام وعلیہ وآلہ وسلم وبعضہ از سادات نقشبندیہ
 من کان یقتصر فی السلوک والتسلک علیہا ومنہم
 ہودہ مت کہ اقتضایہ کرد در سلوک و تسلیک ہر رابطہ و بعضی
 من یا مریضہا ایضا مع تنصیبہ علیہا اقرب
 غیر ان را بزرگتر کرد بانص او بزرگتر از دیگران
 الطرق الی الفناء فی الشیخۃ الذی ہو مقدمۃ
 راہ است بسوی فنا فی الشیخ کہ او مقدم
 الفناء فی اللہ تعالیٰ ومنہم اثینہا بنص قولہ
 فنا فی اللہ است و بعضی از ایشان را ہدایت ثابت کردہ است بقول
 تعالیٰ یٰ اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَکُونُوا
 خذلے تعالیٰ کے مومنان جو پر ہیزید و پر سید از خدا
 مَعَ الصّٰدِقِیْنَ ذَکَالِ مِنْ سَادَاتِ الْکِبَارِ الشَّیخ
 را صادقین مصاحب باشند گفت از سادات کبار حضرت شیخ
 عبید اللہ المشہور بنحو اجما جہرا مرقد س سرہ
 صید اللہ الاحرار المشہور بنحو اجہ احرار قدس سرہ
 ما حاصلہ ان الکیونوسۃ مع الصّٰدِقِیْنَ المامورین
 کہ حاصل اہمیت کہ بودن با صادقین کہ مامور بہ
 فی کلام رب العالمین الکن معہم صومرا
 در کلام رب العالمین است کہ بودن ایشان بصورت

ومعنی شمس فی الکیفونه المعنویه بالمرابطه
 و معنی بعد از آن تفسیر کرد مصاحبت معنوی را برابطه
 و هو عند اهل مشهور و فی الکتاب الرشیات
 و نزد اهل او مشهورست و در کتاب رشیات است
 بالتفصیل مسطور فکانهم لم يتصور و معنی المرابطه
 به تفصیل نوشته شده است پس ایشان یعنی متکلمین و فیه انه فی المرابطه
 اصطلاحاً و لالماً و سبهم انکارها اذ هی فی الطریقه
 باعتبار اصطلاح و نه نمایش انکار را بطریق بود زیرا که رابطم در طریقه
 عبارته عن استمداد المرید من روحانیه شیخ
 عبارتست از استمداد مرید از روحانیه شیخ خود
 الکامل الفانی فی الله تعالی و کثره سماعیه
 که کامل است و فنا فی الله است و کثرت حقايق
 صورت لیثادب و یستفیض منه فی الغیبه
 صورت او تا ادب و زرد و استفاضه کند در غیبه
 کالخصور و یتقوله باستحضارها الحضور و الغور
 چنانکه در حضور و کامل شود بسبب استحضار صورت حضور و غور
 و یترجم بسببها عن سفاک الامور و هو امر
 و بانه امر بسبب رابطه از امور دنیوی و او چیز نیست
 لا یتصور وجوده الا من کتب الله تعالی فی جبرائیل
 که انکار آن متصور نیست مگر از کتب و حق تعالی در پیشانی او
 الخضران و التسم و العیاذ بالله تعالی بالمقت
 خضران و نشانه شده است پناه بخدا بعباد
 و المحرمان لان کان یعتقد بالاولیاء فقه
 و حرمان زیرا که اگر معتقد باولیاء است

صرحوا بحسنها وعظم نفعها بل وتفوقوا علیها
 تفریح کرده اند بخوبی رابطہ و بزرگی نفع آن بکہ اتفاق کرده اند بران
 کما لا یخفى علی من تتبع کلماتهم القدسیة
 بذا لکہ پوشیدہ نیست بریکہ تتبع کلمات قدس
 واستشقی نجاتهم لانسية ولا فلا بد ان یعتمد
 ایشان کرده است ولفحات انسۃ ایشان شمیمہ در نہ مزدور است
 بکلام اهل الشرع واساطین الاصل والفرع
 کہ بگفتار اہل شرع کہ ستون علوم کتابوستہ و فقہ ہستند
 فقد قال بها من کل مذهب من المذاہب
 عقدہ شود گفتہ است در اثبات رابطہ صاحب ہر مذہب از مذاہب
 الاربعۃ ائمة تصریحا و تلویحا و ہا انا سرد
 البیہ دایمہ تصریحا و اشارہ و ما بیان میکنم
 بعض ما ذکرہ مع تعین الاماکن لیراجعہا
 بعض ازان کہ ذکر کردہ اند بایشان مقامات تارجمہ کند آنرا
 من لیس فی قلبہ مرض ولا ینکر علی الاولیاء بجمہد
 سیکہ در دل او مرض نیست و ہر او یار اللہ و ہر او
 اتباع السوء والغیر من فاقول وبالله
 پیروی ہوا و عرض انکار کند پس ے گویم
 التوفیق هو العادۃ الی سواء الطريق فقد
 توفیق از خدا داد ہادی راہ راست است
 صرح بالتصرف وامداد الروحانیین جماہیر
 تفریح کرد بہمن و امداد روحانیات ہمہ
 المفسرین فی تفسیر قوله تعالى لا
 مفسرین در تفسیر قول حق تالی اگر

آن شای بود هات سرت	و منہم صاحب الکشاف
نمی دید برمان	پروردگار خود و از ایشان ست صاحب کشف
مع انحرافه عن الاعتدال	و اتصافه بالانکار
با وجود انحراف او از اعتدال	و متصف بودن با انکار
و الاعتزال و لفظه و فسر البرهان	بانه اے
و اعتزال و تقریر است و تفسیر کرده شده	بر مان بآنکه
یوسف علیہ السلام سمع صوتا یاک و ایاہا	
یوسف علیہ السلام شنید آواز	با دوار خود را و او را
فلم یکنثر لہ فسمع ثانیاً فلم یعمل بہ فسمع	
پس التفات نکرد با و شنید بار دیگر	و عمل نکرد بآن شنید
ثالثاً عرض عنہا فلم ینجم فیہ حتی مثل لہ	
سہ بارہ روگردان شود و پس اثر نکرد در آن تا آنکہ مصور شد	
یعقوب عاصیاً علی اقلته و قیل ضرب بیدہ	
یعقوب کہے گزید انگشتان خود را و گفته شد کہ بزد	بر
صدرہ الے آخر ما قال و قال من الایمۃ	
سید او الے آخرہ و گفت از ایہ	
الحنفیۃ الشیخ الامام اکمل الدین فی شرح	
حنفیہ شیخ امام اکمل الدین رح	در شرح
المشارق فی حدیث من رانی الے آخرہ للاجتماع	
مشارق درین حدیث	بر اے اجتماع
بالشخص یقظۃ و مناماً المحصول ما بہ الاتحاد	
با کسی در بیدارے یا در خواب بہ سبب حصول ما بہ الاتحاد	
خمسۃ اصول کلیۃ الاشتراک فی الذات او فی	
پنج کلیہ اصول است شراکت در ذات یا در	

صفت فصاعداً او فی الافعال او فی المراتب او فی
 صفت یا زیادہ یا در افعال یا در مراتب یا در
 حال فصاعداً او کل ما یتعلق من المناسبات بین
 مانے یا زیادہ و ہرچہ بقولے آید از مناسبت میان
 الشیئین او اشیاء لا یخرج عن هذه الخمسة و بحسب
 روایتی و اشیاء کثیرہ خارج میشود ازین پنج و بسبب
 قوت علی مابہ الاختلاف و ضعفہ یکثر الاجتماع
 قوت خود بر مابہ الاختلاف و ضعف او اجتماع
 و یقل و یقوت علی ضدہ فتقوت علی المحبة بحسب یکاد
 زیادہ میشود و قلت می پذیرد و قوی میشود بر ضد او قوی میشود محبت چنانکہ
 شخصان لا یتفرقان و قد یسکون بالعکس و من
 روح شخص گاہے جدا نمیشود و گاہے بالعکس میشود و ہر کہ
 حصل لا اصول الخمسة و ثبتت المناسبات بینہ ارواح
 حاصل کرد اصول خمسہ و مناسبت ثابت شد میان او میان ارواح
 الکمل الماضیین اجتمع بهم متہ شاع
 کاملین گذشتہ جمع میشود ہر گاہ میخواہد
 و قال منہم ایشیا محشی الاشیاء الشریف الحموی
 و گفت از خفہ محشی الاشیاء شریف حموی
 فی کتابہ نفحات القرب و الاتصال ما
 در کتاب خود کہ تامل نفحات القرب و الاتصال است کہ
 خلاصتہ ان لا ولیاء یظہرون فی صوم
 خلاصہ این است کہ اولیاء در صورت متعددہ ظاہر می شوند
 متعددہ بسبب غلبہ روحانیہتم علی
 بسبب غلبہ روحانیہ ایشان بر

جسمانی نیتهم و حمل هذا المعنى اما في بعض

جسمانی نیت و محمول کرده شد برین معنی هر چه در بعض

روایات الحدیث العظیم حيث قال صلى الله

روایات حدیث صحیح است آنجا که فرمود صلی الله

عليه وسلم ينادى من كل باب من ابواب

عليه وسلم ندا کرده می شود از هر دروازه بعضی از ابواب

الجنة بعض اهل الجنة فقال ابو بكر رضي الله

جنت بعض از اهل جنت گفت ابو بکر رضي الله

عنه وهل يدخل احد من تلك الابواب كلها

عنه آیا داخل می شود کسی از همه بابها

فقال نعم وارحون تكون منهم وقال

فرمود بلی داخل می شود و امید دارم که تو از ایشان باشی و گفت

ان الروح اذا كانت كلية قد تظهر

مستغف که روح هر گاه کلی باشد گاهی ظاهر

في سبعين الف صورة هذا في دار الدنيا

میشود در هفتاد هزار صوره و این در دار دنیاست

وفي البرزخ من باب اولي لان الروح فيه

در برزخ از باب اولی زیرا که روح در برزخ

اغلب واشد استقلال بسبب المفارقة

غالب تر و اشده استقلال بسبب مفارقه

عن البدن انهم ومن اسرار المنيادة على

از بدن آنهم و من اسرار المنیاده علی

ذلك فليراجمها فان فيها ما يشفي العليل

آنرا فلیراجمها فان فیها ما یشفی العلیل

اقوال حضرات چشتیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین

حضرت نظام الدین محبوب الہی قدس سرہ الشریف در نصائح بحسام الدین ملتانی می فرماید کہ مبنای مشغولی سالکان پرستش چیز است اول خلوت دوم دوام و نوم و سوم دوام چھارم دوام سکوت از غیر ذکر حق جل سلطانہ پنجم دوام ذکر بار بطول خویش و هو عیانۃ عن تعلق قلب المرید بالشیخ ششم نفی خواطر از غیر حق و حضرت قاضی محی الدین کاشانی از پیر خود حضرت سلطان المشائخ محبوب الہی یعنی حضرت نظام الدین قدس سرہ الشریف سوال کردند کہ مراقبہ مرید حضرت عزت را و مر حضرت پیغمبر را و مشیخ را ہر یکی علیحدہ می باید یا جمع نیز می شاید فرمودند کہ جمع نیز ممکن است و علیحدہ ہم مفید چون خواهد کہ جمع کند چنین باید کرد کہ بداند کہ بین یدی اللہ حاضر است و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ و شلم برہین و شیخ برہین است حضرت کلیم اللہ جہان آبادی رحمۃ اللہ علیہ در کشکول خویش می فرماید کہ ذکر جہر باشد یا خفی شرایط این بیت را مراعات کند

برزخ و ذات و صفات تحت و فوق | می نماید طالبان راکل نفس فوق شوق

بعد از ان می فرماید کہ مراد از برزخ صورت شیخ است

اقوال حضرات نیر و وسیہ

در یکے از مکتوبات حضرت حسین بلخی مرید حضرت شرف الدین بہاری

اقدس سر پنا آمدہ در اصول ثلاثہ طالبان حق را دوام گرنگی لابدی است
خواہ بصوم خواہ بجمع بعدہ اصل اصل بطل است بعدہ ترک بالاینی این سه چیز
تحفہ است کہ انبیاء و اولیاء این راستودہ اند باسلامتی این سه چیز ہر فردی
کہ رو نماید بگوای این سه چیز آن ذوق در ذوق است نفس در مقام خود است
و شیطان در مقام خود آنجا کہ این سه حصار است نفس و شیطان و خلق را
در آمیز نیست و اگر هست نفاذ نیست ف را قم گوید کہ فضائل جمع و ترک بالاینی
از احادیث ظاہر است و فضیلت رابطہ از آیہ یا آیدھا الذین امنوا
اتَّقُوا اللَّهَ فَكَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ برمی آید بطوریکہ سابق
ازین تحریر یافتہ و در مکتوب دوم می فرمایند کہ اگر قلت کلام در بطور ذکر اجتماع یا بد
این اسباب را تمثیل بمصقلہ کردہ اند و مجرب شدہ آہ زدن و گریستن چیزی نیست
اصل نگاہداشت رابطہ دل است این اعلی است

اقوال حضرات قادریہ رضی اللہ عنہم اجمعین

حضرت عبدالرزاق جنجانی در رسالہ خود می نویسند کہ اقرب طرق ذکر است
و از ان قریب تر مشغول بودن باصورت پیرو مرشد خود است کسی را
کہ حق تعالی توفیق رفیق گرداند کہ مشغولی واسطہ پیرو حاصل شود و هیچ کاری
غیر ازین کارند او را دور گوشہ افندادہ درین ملاحظہ مشغول اند اگر چه
ریاضتی دیگرند آشتہ باشند ہمین او را بخدا رساند و مبتدی را مشغول
بودن بصورت پیرو گزیر نیست و ہمداران است این فقیر را حضرت پیرو ملاحظہ

صورت خود با ذکر چهار پایه فرمودند بجای مشغول گشتم که بالکلیه از ذکر نفی می‌شود
 ملاحظه صورت ماند غیر از نماز فرض و سنت موکده لابد از دستم نمی‌آید و هر کس
 که بواسطه بی‌مشغولی ماند اگر از دستش هیچ عبادتی و ریاضتی نیاید به هم مقصود
 می‌برد آید زیرا که هر سعادتمندی و صاحب دوستی که با ایشان متوجه دوری است
 ایشان مطابق رود و در روی ایشان ایشان در مرآت دل و دے بتابد
 و بواسطه وجه ایشان خود را عین ایشان یا بدلاجرم فیض و عطای که با ایشان
 میرسد با و نیز رسد و ذوقی و حالیکه از ایشان ظاهر میشود از و نیز ظاهر شود چنانچه در
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و باب بی‌بکر صدیق رضی الله تعالی عنده فرمودند
 ما کصب الله فی صدری شیئا الا وقد صبته فی
 صدر ابی قحافة و بواسطه حضرت بر فقیر چنان غالب آمده بود که
 چون خلق ماه میدیدند و بنده نیز نمی‌نگریست اصلا ما بهتاب بنظر نمی‌آمد و بعد
 مشاهده صورت غالب بود که غیر از وجه مبارک ایشان هیچ چیز در دیده ام
 نمی‌نمود اگر بر دریا بروی او و بهر جانب که نظر میکردم جمال حضرت ایشان مشاهده میشد
 در هر چه نظر کردم غیر از تو نمی‌بینم | غیر از تو کس باشد حقا که محال است این

حضرت عبدالوهاب متقی خلیفه حضرت علی متقی قادری شاذلی دکنی را که شاکر و
 ابن حجر کی در حدیث و شیخ ایشان در طریقت بودند و در رساله خود می‌نگارند که
 حضرت علی متقی وقت سفر آخرت باین فقیر فرمودند که بعد از آنکه مرا دفن کنی
 دستم روح من بمقامی خواهد رسید که نسبتی که میان من و تو در حالت حیات
 موجود است منفق و خواهد شد پس نا امید نشو و بهمت تصور صورت من از دست

مده و بزرگ و دعا و تلاوت قرآن نزد یک قبر من مشغول باش تا آن نسبت در تو
پیدا آید بعد از آن هر جا که خوش آید باش و شیخ عبدالحق دهلوی رحمۃ اللہ علیہ
در مکتوبت در آداب ذکر می فرماید گفت مولف کتاب رحمۃ اللہ علیہ که شیخ جبریل
حرابادی است چون آغاز کند ذکر را حاضر آر و صورت شیخ را در دل مد و جوید
از وی زیر آنکه دل شیخ محاذی و مقابل دل فنیج شیخ است تا حضرت نبوت
و دل نبی صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم و ایم التوجہ است بحضرت اللہ تعالی شانہ
و ہمیشہ روی دل و سہ بدان سواست پس ذاکر چون صورت شیخ در دل بست
و از نور ولایت و سہ رود جست میریزد و حضرت اللہ بر دل سید المرسلین
صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و صحبہ وسلم و از دل سید المرسلین بر دل ہما سہ
مشائخ بتقریب و بہ ترتیب و میرسد تا بشیخ وی و از دل شیخ بدل و سہ

خاتمه

حضرت جهان آفرین را نیایش ہا است کہ از دریاز ہر انچہ دل میخواست
بعون و توفیق حضرتش از حیرت خفا بمنصہ ظہور جلوہ گر شد و از کمین بطون
بفرازی پیدائی ہوید اگر دیدم گنام مستہام کجا و آغاز این امر خطیر الانجام
کجا ہما صادق طلب برادران طریقہ حق اندیش و شوق صادق احباب
اخلاص کیش بطور سہ سلسلہ جنبانی نمود کہ خود داری کردن توانستم
خصوص قرۃ باصرہ دولت و کامگاری نیر اوج اہست و بختیاری سلا لہ
و دومان شرافت و بجا بت نقادہ خاندان عزت و امارت جسد فتوت را

جان هروت در روح و روان مولوی محمد اعجاز حسن خان و مولوی محمد یافض حسن خان
رسول پوری عظیم آبادی صانما الله عن شرور الزمان و اعانها علی حصول الرزق
بیشتر از همه و بیشتر از بگنان به تقاضای بپے در پے آمادہ این کار کردند
گذشتند کہ فتور سے در میان آید و سستی رونما نہ بجدا الله امر و ذکر کہ ختم
جمادی الاخری روز پنجشنبہ ۱۳۳۱ هجری است این کتاب فیتہ الحبیب
فی تذکرۃ الحبیب خلعت تمامی در بر کشید و از ہنہا خائستہ قوۃ بجاوہ گاہ فعل
خرامید امید از ناظرین این کتاب و مستفیدان این ابواب آگاہ وقت
استظاظ از عوائد و حصول فوائد را قلم آختم را نیز بدعای خیر و مغفرت یاد آورند
و از الطاف خویش محروم نگذارند فقط

خاتمہ الطبع - بعد حمد و ثناء ابواب معرفت و اصحاب طریقت را مرشدہ باد کہ درین زمان
برکت انجام کتاب فیض انتساب متضمن حالت برکت آیات مقبول بارگاہ نیردانی خضر طریقی
و مورد انوار سبحانی حق شناس و حق آگاہ حضرت جناب مولوی حبیب اللہ شاہ صاحب
متع اللہ السالین بطول حیات الموسوم بہ فیتہ الحبیب فی تذکرۃ الحبیب از تالیفات
ماہر روز خفی و جلی حضرت مولانا حکیم حاجی حافظ جناب سید فرزند علی صاحب دہلوی بزرگ
مدینہ منورہ زاداد الله عز و ثناء و تعظیما کہ در ان سوای حالات حضرت ممدوح امور متفرعہ باعث رفقاہما
یعنی عملیات و تعویذات برای دفع آسیب امراض و غیرہ مذکور اند حسب فرمائش معتمد ممدوح
در مطبع نامی و گرامی مشہور نزد یک و دو منشئی نو لکشورہ واقع لکھنؤ بہ سرپرستی جناب علی القاد
منشی پراگ نرائن صاحب دہم اقبالہ و زاد اجلالہ مالک مطبع موصوف بہاہ ماہ ۱۳۳۱
مطابق ماہ شوال ۱۳۳۱ هجری از علیہ طبع آراستہ گردید حق سبحانہ و تعالی مقبول عالم کننا و جنبہ ذکرہ

مؤید فیہ الیبیب فی تذکرۃ الیبیب

حضرت مصنف بعد طبع کتاب این عبارت فرستادند لهذا
در اینجا بطور ضمیمه ثبت می شود تا طریقین باتمکین را لازم که این
مضمون را در باب دوم از ملحوظات شمارند

روزی فرمودند که وقت ذکر و حلقه باید که مجلس از اغیار خالی باشد و غیر در آن
جلسه نبود و در آن مصلحتهاست را تم گوید که صاحب حدیقه در رویه میگوید
در رکن ثالث در غلق باب وقت ذکر و ترجمه آن نیست که غلق باب
برای حفظ خاطر از تفرقه و جمع حواس و سیله عظیمه است و آن اہم ارکان است
نزد سادات نقشبندیہ و سند آن روایت عارف شمرانی است کہ در نفحات القرب
تذکر کرده و فرمودہ دوی الطبرانی و الاکامہ احمد و الذہبی و غیرہم
با سند حسن ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یوما
یجمع مع اصحابہ فقال هل فیکم غریب یعنی هل الکتاب
قالوا لا یا رسول اللہ فامر بغلق الباب وقال صلی اللہ علیہ وسلم
امر فاعوا ایدیکم و قولوا لا اله الا اللہ قال شداد
بن اوس فرفعنا ایدینا ساعة و قلنا لا اله الا اللہ
ثم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المسم
انک بعثتني بهذه الكلمة و امرتني بها و وعدتني علیها
الجنة و انک لا تتخلف الميعاد ثم قال علیہ السلام
الا فابشر و فان اللہ قد غفر لکم بعد ازین فرمود امام
شمرانی کہ ترجمه آن این است امر فرمود بنی صلی اللہ علیہ وسلم برای غلق باب

در تلقین جماعت اصحاب خود و فرمود آ یا در شما غریب هست تا کہ بیان کنند
و ظاہر رسانند کہ طریق قوم مبنی بر سر و کتمان و صفائی وقت و خلوان از کسی کہ
از ایشان نیست و بر طریق ایشان ایان ندارد گاہی استہزاء کنند بر ایشان
پس در وقت و مخط خدایتعالی گرفتار آید

و این عبارت در باب پنجم آنجا کہ فوائد بر رخ مندرج است لاحق دانند
و قال فی الحديقة الوردية ومن الائمة الشافعية
الامام الغزالي في الاحياء في باب تفصيل ما ينبغي
ان يحضر في القلب عند كل ركن من الصلوة مانصه
واحضر في قلبك النبي صلى الله عليه وسلم و شخصه الكريم
و قل السلام عليك ايها النبي و قال لعامة ابن حنبل
مكي في شرح العباب في بيان معاني كلمات التشهد
و نحو ط ب صلى الله عليه وسلم كانه اشار به الى انه
تعالى يكشف له عن المصلين من امته حتى يكون
كما يحاضر معهم ليشهد لهم بافضل اعمالهم
و ليكون تذكرة حضوره سببا لمزيد الخشوع ثم ابيده
بما أمر من الاحياء بايد و يد کہ انتم را بر غزالي رحمه الله صحت در
و توفيق است کہ برای خود مستند می شمارند و قول او در استناد می آید
بعض کسان کہ بہرہ از ادب و احتیاط ندارند از غایت جزأت کہ مجاز عدم
مسائلات ایشان است در دین می گویند کہ قول غزالی را اعتبار نمی

نعوذ بالله من شرور النفسا ومن سیئات اعمالنا وقال
 الشیخ شهاب الدین السهروردی رضی اللہ عنہ فی العوارف
 فی باب صلوة اهل القرب مشلہ وعن عباہ امتہ ویسلم علی
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم ویمثل له بین عینیہ قلبہ انتهى
 واما جلال الدین سیوطی رضی اللہ عنہ ورنویر الحاکم فی رد المحتار والکام
 می فرایدا منہ حکمی عن ابن عباس رضی اللہ عنہما انہ رای
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الذرورہ فیما شمل علی بعض
 امہات المومنین فاخرجهما من ائہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فرای صورته صلی اللہ علیہ والہ وصحبہ وسلم یومرونہ نفسہ
 ویمین حالت را مشایخ رضی اللہ عنہم قافی الرابطی نامہ شد و این
 مقدمہ قافی اللہ است و مقرر است نزد ایشان بر کمال کمال است
 صورت خود نیز مثل صورت شیخ بنظر در آید و حال و کالات شیخ
 در مرید ظاہر شود و مرید بنظر کالات شیخ گردد و بنا بر صاحب ابریز یعنی
 قطب وقت حافظ الحدیث احمد بن مبارک فاسی باشیخ خود غوث
 وقت حضرت سید عبدالعزیز دباغ فاسی مغربی شاذلی در صفحہ ۲۰۵
 در باب مشاہدہ فکر یہ بعد شنیدن حکایات حیدر نقلی بیان نموده
 کہ راقم ترجمہ آن می نگارم و فرمود مرا خبر کرد جزای و گفت کہ
 مرا پسری فوت شد و من آنرا بسیار دوست میداشتم و ہمیشہ صورت او
 در فکر من می ماند روزی بیرون در بازارہ برای خریدن غنم رفتم

وخیال من متعلق بآن پسر بود و چون می بینم که اومی آید و برابر من استاده
شد گفتم که ای پسر این بزرگوار را بگیر تا من دیگر خرید کنم درین حالت مرا از خود
اندک غلبت رود او کسیکه نزد من استاده بود گفت ای فلان با که سخن
می کنی کسے درین جا نیست پس من بخود باز آمدم و آن پسر از من غائب شد
کسے جز خدا تعالی نمیداند که بر دل ازین ماجرا چه گذشت گفت مصنف
که حضرت شیخ عبد العزیز فرمود که اگر این قدر محبت در میان مرید و
پیر بود ضرر بسیار نافع باشد و فرمود که مریدے بود که شیخ خود را
بسیار دوست میداشت بحدیکه گاهی شیخ از حسن او غائب نمیشد
اگر پیر در خانه خود کارے می کرد مرید عاشق هم در خانه خود حکایت آن
می کرد اگر پیر در خانه خود دختر خود را آواز میداد که بیافاطمه
آن مرید هم بخود شده آواز می داد بیافاطمه و هرگاه شیخ
تمامه بر سرے پیچید مرید هم حکایت آن حال می نمود و بهین طور
مرید باحوال شیخ دائم بود و بهین محبت که باین حد رسیده باشد
مرید و ارث کمالات شیخ می گردید و نیز حضرت شیخ می فرمود که
هرگاه مرید با شیخ محبت کامله تامه دار ذوات شیخ در ذات مرید یکن
می باشد پس همیشه کمالات و احوال شیخ در ذات مرید ظاهر می شود
تا آنکه حق تعالی مرید را فتح و کشایش بخشد و چون ذوات
شیخ در ذات مرید ساکن شد هر کس مسکن خود را آراستہ می کند
در زینت میدهد یعنی تاثیرات شیخ در ذات مرید ظاهر می شود

صحیفہ کتاب نیتہ اللیب فی تذکرہ الحبیب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۴	۱۰	ازین	چون ازین	۳۷	۱۳	باباجی	حضرت باباجی
۳۵	۱۷	در آخر	در آخر عمر	۳۸	۱	رحمۃ اللہ علیہ	کرم اللہ وجہہ
۷	۱۰	یعنی حضرت	یعنی نجد و حضرت	۷	۷	علوی	علو
۸	۱۳	برائش	برائش	۸	۷	احمد	ابواحمد
۱۸	۲	راہ	را	۸	۷	ابواحمد	ابو محمد
۱۹	۱۲	بفریاد	بفریاد	۱۲	۱۲	مسود	مسود
۱۹	۱۷	بخت	تغفلت	۱۷	۱۷	در جا او	در جا
۲۰	۱۹	مانند	مانند	۲۱	۲	مندازد	نیندازد
۲۲	۸	شوز	شوند	۲۲	۸	اعراض	آن عراض
۲۵	۱۱	عرض کرد	شکایت کرد	۲۲	۲	داند	داند و بداند
۲۶	۷	فرمودند	فرمودہ اند	۲۶	۷	حق تعالیٰ	حق سبحانہ تعالیٰ
۲۷	۱۳	حقوق	اداک حقوق	۲۷	۱۲	وپیر	و مرشد و پیر
۲۹	۳	راہ	این راہ	۲۲	۱	نظر	نظرش
۳۰	۹	تدبیر	تدبیر	۲۸	۱۸	ما	یا
۳۱	۱۳	مضرت	باعث مضرت	۲۶	۱۰	راکہ	را باید کہ
۳۲	۱۵	بیاید	نیاید	۳۷	۱۷	نباید شد	نباید شد کہ مضرت دارد
۳۱	۵	رضی اللہ تعالیٰ عنہ	رحمۃ اللہ علیہ	۳۸	۸	طلب جہد	طلب جہد
۳۳	۱۹	بسویم	برویم	۳۸	۱۲	محببتش	محببتش
۳۴	۷	راہ	جا	۳۲	۱۲	بام	بالای بام
۳۵	۱۹	نقشنہ نام	نقشنہ و نام	۳۷	۱۷	کرد	نہاد

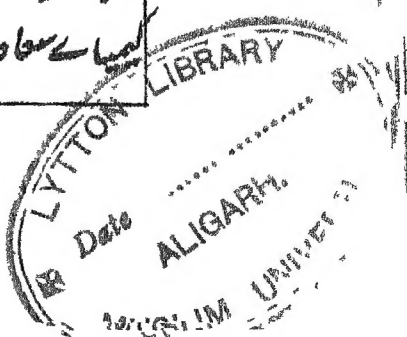
صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۳	نخورد	بخورد	۷۰	۱۲	چنگ	جنگ
۵۰	۱۱	آئکس	آئکس نیز	۷۴	۱	بے طافتی	نئے رغبتی
۵۲	۶	زیر	نزد	۷۵	۱۶	رفتہ بود	رفتہ بودند
۵۳	۱۴	حیث بیث	حیث میں	"	۱۸	مرد بزرگ	مرد بزرگ
۵۶	۱۴	لہ	کہ	۷۶	۵	چند سال از	چند سال قبل از
۵۷	۱۹	پس	بس	۷۷	۱۱	دام ظلہ	×
۵۸	۱۰	چند	چہ	۸۰	۱۶	بدن	بدن او
"	۱۵	اندک	اندک اندک	۸۱	۴	و حالت	حالت
۶۰	۶	حضرت صاحب	حضرت آخون حبیب	"	۱۵	دام ظلہ	×
"	۱۷	خواہی شد	خواہید شد	"	۱۷	دبر خاستن	بر خاستن
۶۳	۱۸	زنان	زنان او	۸۲	۱۷	محمد امیر خان	امیر خان
۶۴	۵	چند ہمیشان	ہمیشان	۸۴	۱۰	اقرار	قرار
"	۹	آتش	آتش غضب	"	۱۷	می کرد	بسیا می کرد
"	۱۴	داوہ اند	داوہ بودند	۸۶	۱۴	دام ظلہ	×
۶۵	۹	در ملک ما	درین ملک	۸۷	۶	شد	شدہ
"	۱۱	خود گرفته	با خود گرفته	"	۹	سامان کردہ	سامان خویش کردہ
۶۶	۵	اجساد شہدا	رسیدہ جاساد شہدا	۸۸	۱۸	خوانندہ	خوانندہ
۶۷	۶	یا بانی	یا باقی	۸۹	۶	این کس	این
"	۱۰	صد بار	ہزار بار	۹۰	۱	گردید	می گردید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۰	۵	اضطرار لیت	اضطراری	۱۶	۱۶	باز	باز پس
۹۱	۷	دام ظلہ قبلہ	قبلہ دم ظلہ	۳	۱۰۵	منعوا	ضعوا
۹۲	۱۷	آب	اند کے آب	۷	۱۰۶	بیتند	بیتند
۹۶	۵	بازنے کہ	بازنکہ	۱۰	۱۰۷	اذ	اذا
۱۰۰	۶	بدر	در	۱۰۷	۱۰۸	عج	عج
۹۸	۷	رفت	رہود	۱۰۸	۱۰۹	عج	عج
۱۰۱	۵	اہل خانہ او	اہل خانہ او ہمہ	۱۰۹	۱۱۰	من	مذ
۱۰۲	۱	دام ظلہ	x	۱۱۰	۱۱۱	یا اہل حلال	یا اہل حلال
۱۰۳	۶	ضرورت	ضرورت نیز	۱۱۱	۱۱۲	الون	الون
۱۰۴	۹	دام ظلہ	x	۱۱۲	۱۱۳	در گوش	در گوش
۱۰۵	۱۳	دام ظلم	x	۱۱۳	۱۱۴	این نقش	این نقش نوشتہ
۱۰۶	۱۹	ہر محنت	ہمہ محنت	۱۱۴	۱۱۵	یا رازق	یا سہ راق
۱۰۷	۶	روز	روز بروز	۱۱۵	۱۱۶	فراخ	بفراخ
۱۰۸	۲	دام ظلہ	x	۱۱۶	۱۱۷	آخر سورہ	آخر سورہ
۱۰۹	۴	رحمت فرمود	رحمت کہ فرمود	۱۱۷	۱۱۸	یک سعت	یک سعت
۱۱۰	۱۸	دام ظلہ	x	۱۱۸	۱۱۹	ابن اسامہ	ابن ابی اسامہ
۱۱۱	۴	دام ظلہ	x	۱۱۹	۱۲۰	مسجد	مسجد
۱۱۲	۱۴	پیش	در پیش	۱۲۰	۱۲۱	اگر باشد	اگر معلوم باشد
۱۱۳	۱۴	روانہ شد	روان شدند	۱۲۱	۱۲۲	این بیت	این بیت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۰	۱۲	بیست این است	و آن این است
۱۳۳	۱۰	و پیر	پیر
۱۳۴	۵	در	و اسطر در
۱۳۶	۱۸	اسرار هم	ارواح هم
۱۳۷	۱۷	خوک	ذخوک
۱۳۹	۱۵	تصوّر	تصور کند
۱۴۰	۲	بود	می بود
۱۴۱	۱۷	باشد	شد
۱۴۲	۶	ملک	بلکه
۱۴۳	۱۵	لشینه	بشینه
۱۴۴	۱۲	و صورت	صورت
۱۴۷	۷	بود رس	بوزرش
۱۴۸	۱۲	در دل	دل
۱۴۹	۱۳	احول	اول
۱۵۰	۱۴	نواچه	x
۱۵۱	۱۳	مرید	مرید و خلیفه
۱۵۲	۱۷	حضرت	خدمت حضرت
۱۵۷	۱۷	اند	ماند
۱۵۸	۱۴	آن سحر	ابن حجر

شامل چار ساله (۱) الف به و جین (۲)	اجلاق یعنی مصنفه قاضی محمد رضی -
بجین (۳) شنوی الله نام چوپرے کمالی (۴)	شجره مسرت محشی منتخب شنوی مولانا
بریک نامہ شاہ ولی -	روم ترجمہ سید غلام حیدر صاحب -
تحفہ الحاشیہ - رموز تصوف آرشاد علی	تحفہ سروری - نظم آداب عبادت علامہ
بر سیراہ حق - مجموعہ فرام کردہ حاجی زروا	پنجی غلام سرور -
پند نامہ وحید مصنفہ شنی و احد علی	التراسرارد ترجمہ اردو نظم شنوی شاہ ولی
مجموعہ تصوف تصنیف حقائق اکا شیخ	تیس سرہ ہوزن شنوی از مولوی سید غلام حیدر
بربان صاحب -	پنج نظم ترجمہ اردو پند نامہ عطار کلام
نخن انوار - ترجمہ گنج الاسرار از مولوی	عارف کلا حضرت غلام فرید الدین قدس سرہ
محمد یوسف علی شاہ -	مولوی عبدالغفور خان بہادر -
لال حیدر کا مشعل برضائین پند سود مند	مذاق العارفين - ترجمہ حیا علوم الدین
مولفہ شنی لال سنگھ صاحب -	عربی ہر چار جلد کامل درود و جلد -
منہاج الساکین - ترجمہ جوگ شست	گلشن سروری - نظم بین تہذیب و اخلاق کا
ترجمہ مولانا ابوالحسن فرید آبادی -	بیان مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری -
بودہ پرکاش - مصنفہ شنی شیو دیال سنگھ	اکسیر ہدایت - ترجمہ اردو کیماے سعادت
قبہات منظوم - عربی با ترجمہ اردو و نشر	جامع شریعت و حقیقت ترجمہ مولوی محمد
نظم از شیخ احمد بن علی -	ترجمہ شجاعت - ترجمہ مولانا ابوالحسن فرید آبادی
گلشن فیض - ترجمہ مجموعہ پر سب سار تذکرہ	تہذیب احسانی - مولفہ حکیم احسان علی
راجہ بھوج و فصیح مفید -	مجموعہ توحید از شاہ عبدالعزیز

معروف متداول -	گلدستہ چٹان ارو و شرح بسید گلستان
ہدایۃ المؤمنین - رسالہ در بیان بیعت ^{عالمین}	سعدی از سید رزان بخش -
از ملا معین الدین رح	تقوی سمرق - رموز تصوف از سید شاہ عطار
مطالب شیدی - از حضرت شاہ تراب علی	پند نامہ جمعی فصیح و اندرز از محمد حبیب علیخان
قلندر قدس سرہ -	کتب اخلاق و تصوف زبان فارسی
نفحات الافس - مع سلسلہ الذہب	انیس المارواح - از حضرت شیخ معین الدین ^{چشتی}
از ملا عبد الرحمن جامی -	کامہ الحق - از شاہ عبدالرحمان مع شرح
مصباح الہدایہ - ترجمہ عارف ^{انوار}	مطلوع از ملا نور اللہ در بیان وحدت وجود مع
شاہ محمود کاشانی -	دلائل و دفع شکوک -
قوائد سعدیہ - از قاضی ایفی علی ^{نور محمد}	مکتوبات جوابی - شیخ شرف الدین رح ^{بکری}
پند نامہ عطار - از حضرت شیخ فرید الدین ^{عطار}	قدس سرہ -
منطق الطیر - از شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ	مکتوبات حضرت شرف الدین بکری انیری
می یابد شتید - رموز تصوف قابل دیدن	قدس سرہ -
شاہ رفعت علی -	مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد ثانی
مرغوب القلوب - مصنف مولانا شمس الدین	مطلع الانوار - نظم از طوطی بند اخیر سرود ^{کام}
زبدۃ المقامات نفیس کتاب -	پہنشی مولانا ابوالحسن فرید آبادی -
رسالہ رموز الحقیقہ -	حدیث حکیم سنائی - معروف بہ الہی نامہ شتی
تقوی عطار - از شیخ فرید الدین عطار -	جدید نہایت مفید -
	کیمیائے سعادت - از امام غزالی رح



LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.

17/9

